

بسم رب الشهداء



نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،

خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)

شماره ۳، انتشارات شاهد

صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸

دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: yaran@NavideShahed.com

www.NavideShahed.com

www.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات
- نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست

پیشگفتار

۲ انگیزه فجر آفرینان چه بود؟/ دیباچه

۳ اسلام، انقلاب، ایثار، شهادت در کلام بنیان گذار جمهوری اسلامی

۷ خاطرات آیت الله خامنه ای از زندان، شکنجه، بازجویی، سلول انفرادی و...

۹ انقلاب باز خوانی فرهنگ اصیل ایثار و شهادت بود/ سیده محمدعلی شهیدی

گفتگوها

۱۰ جزئیات شکل گیری مبارزه علیه رژیم خودکامه شاهنشاهی / گفتگو با دکتر نصرت الله تاجیک

۱۶ نطفه خط امام در زندان قصر بسته شد / گفتگو با دکتر احمد فهیمی فر، زندانی سیاسی قبل از انقلاب

۱۹ حکم ترور منصور، نخست وزیر را از آیت الله سیدهادی میلانی گرفتیم / گفتگو با ابوالفضل توکلی بیضا

۲۲ چرایی ورود افراد و گروه ها به مبارزه مسلحانه / گفتگو با مهندس محمدرضا علی حسینی، زندانی سیاسی مسلمان

۲۴ در شرایط خفقان، تصور زنده ماندن بیشتر از ۶ ماه را نداشتیم / گفتگو با محمدجعفر ایمانی خوشخو

۲۶ چگونگی تشکیل انجمن مخفی اخوت / گفتگو با سید محمود اخوت

۲۸ مبارزی که درس را رها و به سازمان الفتح و مجاهدین خلق پیوست / گفتگو با حبیب الله کریمیان

۳۰ رژیم پول ها را بجای رفاه، صرف تقویت دستگاه نظامی و امنیتی می کرد / گفتگو با علی اشرفی فرد

۳۲ تحت تأثیر سخنرانی ها و نوشته های شریعتی و مطهری به مبارزه روی آوردم / گفتگو با عبدالرحیم اسدی لاری

۳۴ شکاف طبقاتی، تبعیض، حاشیه نشینی و تک صدایی آزار می داد / گفتگو با علی صالح آبادی، مدیر مسئول روزنامه ستاره صبح

۳۶ توده های انقلابی، مملکت را پیش برده و حفظ کرده اند / گفتگو با لطف الله میثمی

۳۸ جامعه آرمانی ما جامعه ای است که در آن عدالت جاری باشد / گفتگو با سیدمحمدجواد موسوی

۴۰ روایت مبارزه دانش آموزی که از دبیرستان به پادگان و از آنجا به زندان اوین رفت / گفتگو با مهدی یوسفزاده

۴۲ هیچ کس پیروزی انقلاب را پیش بینی نمی کرد / گفتگو با عبدالحسین جلالی

۴۴ مرحوم استوار ساقی، رئیس زندان قزل قلعه به من قوت قلب می داد / گفتگو با اصلا ن شاملو

۴۶ نگاه جامعه شناختانه و روان شناسانه به چرایی وقوع انقلاب / گفتگو با ابوالقاسم حسینجانی، پژوهشگر اجتماعی

۴۸ فراز و نشیب مبارز الیگودرزی که به ساری تبعید و زندانی شد / گفتگو با عبدالله محمودی

۵۰ سه عامل سقوط شاه به روایت یک زندانی سیاسی / گفتگو با دکتر محمود بازرگانی

۵۲ فساد و اختلاف طبقاتی در جامعه وجود داشت / گفتگو با محمدرضا ناجیان اصل

۵۴ نظام سلطنتی مخالفان را تحمل نمی کرد / گفتگو با نعمت الله ایزدی

۵۶ نوجوانی که بازار قم را تعطیل کرد / گفتگو با محمد تقی شالچی

۶۰ نقش فیضیه دوم در تشدید مبارزه بیشتر از فیضیه اول بود / گفتگو با حجت الاسلام مجتبی قائد امینی

۶۳ آرمان های گروه ابوذر چه بود؟

۶۴ جزئیات نخستین تظاهرات خیابانی در سمنان / گفتگو با محمد غلامعلی شهرستانکی

مطالب

۶۶ روحانی که در جمع ارتشیان بر ضد ساواک و رژیم سخنرانی کرد / حجت الاسلام اکبر حمیدزاده گیوی

۶۸ فعالیت ها، مبارزات، ایفای نقش و شهادت در راه انقلاب / محمد صادق اسلامی، مبارز خستگی ناپذیر

۷۰ معلمی که گروه انقلابی تشکیل داد و به مبارزه روی آورد / محمد طالبیان

۷۲ زندگی پر فراز و نشیب زندانی سیاسی و نخستین استاندار پس از انقلاب خراسان / طاهر احمدزاده هروی

۷۴ امام جماعت مسجد «چهل تن» بازار تهران، محرک بازاریان برای اعتراض / محمدباقر محی الدین انواری

۷۵ زندگینامه بانوی مبارز و اولین شهید زن انقلاب

۷۶ جزئیات مبارزی که از دانشکده فنی به خانه ارتش رفت و با اسلحه در برابر رژیم ایستاد / علی اصغر بدیع زادگان

۷۸ چرایی سقوط شاه به روایت تاریخ نگاران

۸۰ جزئیات پیوستن ارتش به مردم و انقلاب

۸۲ تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری

۸۴ ماجرای اعتصاب غذا و زد و خورد با پلیس در زندان / علی محمد آقا

۸۶ طاهره سجادی از مبارزه، شکنجه واستقامت می گوید

۸۷ رهبر جنبش اصفهان و پیرو امام خمینی (ره) که به زندان افتاد / آیت الله سید جلال الدین طاهری اصفهانی

۸۸ نقدی بر کتاب «در دامگه حادثه»

۸۹ ناگفته ها از چگونگی پایان پهلوی دوم

۹۰ اقدامات چریکی گروه ایثار و شهادت «موحدین»، گروهی کوچک، اما پرمعنیات / گروه موحدین



انگیزه فجر آفرینان چه بود؟

صورت گرفت همسو کند تا مردم طعم رفاه و آزادی را حس کنند؛ زیرا مردم دوست دارند محیط زیست بهبود یابد و با ایجاد تولید کار برای جوانان ایجاد شود؛ زیرا روح و فلسفه انقلاب اسلامی ایجاد عدالت و رسیدگی به امور محرومان است به همین دلیل مردم در ۴۰ سال گذشته پای انقلاب ایستاده‌اند و مشکلات را تحمل کرده و خواهند کرد. مبارزان در دوره مبارزه به مدینه فاضله می‌اندیشیدند یعنی جامعه‌ای که سرشار از اخلاق، آموزه‌های دینی، نبود فاصله طبقاتی، اجرای قانون برای همه، برپایی جامعه دینی بر اساس اخلاق، انصاف و عدالت باشد. در چهل سالگی انقلاب مردم خواهان اجرای آن‌ها هستند. مبارزان با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی مبتنی بر جهاد، ایثار، از خودگذشتگی، جان باختن و شهادت انقلاب را به پیروزی رسانده و حفظ کرده‌اند و این عوامل باعث حفظ یکپارچگی کشور و رمز ماندگاری انقلاب شده است. به گفته بنیان‌گذار جمهوری اسلامی مردم ولی‌نعمت انقلاب هستند؛ بنابراین با بهره‌گیری از همان عواملی که باعث پیروزی انقلاب شد اکنون هم می‌توان با همان عوامل مشکلات را از سر راه مردم برداشت. این شماره از شاهد یاران نقطه‌نظر کسانی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بودند را مرور می‌کند.

جوانان، دانشجویان و دانشگاهیان را به حسینیۀ ارشاد و به صحنه مبارزه کشاند، به همین دلیل اهل فن او را پیشرو انقلاب می‌دانند؛ زیرا از مجموعه تفکر شریعتی مبارزه، جهاد و خون بیرون می‌آمد نه روش‌های اصلاحی. پس زندانی شدن شریعتی، تبعید امام خمینی، دستگیری گسترده مبارزان و برخوردهای خشن با مخالفان باعث شد تا گروه‌ها و اقشار مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به میدان مبارزه بیایند. رهبری امام خمینی باعث قیام سراسری و سرنگونی رژیم سلطنتی پهلوی شد. اگر رژیم شاه تن به انتخابات آزاد می‌داد و احزاب و رسانه‌ها را آزاد می‌گذاشت و به اسلام و مذهب شیعه احترام می‌گذاشت، فرونمی‌پاشید و با اصلاحات تدریجی و با هزینه کم کشور در مدار توسعه قرار می‌گرفت. وقتی مبارزان فضا را برای اصلاحات مسدود دیدند به مبارزه مسلحانه و براندازی روی آوردند. انقلاب اسلامی باعث آگاهی مردم نسبت به تعیین سرنوشت خود شده است. مردم ایران انتظار دارند ثمره انقلابی را که به خاطر آزادی، عدالت، اخلاق، انصاف و آموزه‌های صحیح دینی انجام داده‌اند در جامعه‌ای که مناسباتش عادلانه و منصفانه باشد ببینند. در این ارتباط مردم انتظار دارند که قوای ۳ گانه کشور روش‌های خود را متناسب با مطالبات عمومی و شرایط جهانی و آنچه انقلاب به خاطر آن

انقلاب از مرز چهل سالگی گذشت. درباره انقلاب اسلامی در طول چهار دهه گذشته، کتاب، مقاله، یادداشت، گفت‌وگو، میزگرد، فیلم، تئاتر و ... نوشته، گفته یا به تصویر درآمده و باز هم درخواست می‌آید. اثر پیش روی نیز به همین موضوع و راز ماندگاری انقلاب می‌پردازد. پرسش این است که چرا و به چه دلیل انقلاب به وقوع پیوست، آیا نمی‌شد بدون انقلاب نظام پادشاهی را اصلاح و به جمهوری تبدیل کرد. این دو پرسش محل بحث فراوان دارد، در این ارتباط به‌طور فشرده می‌توان گفت: فضا در آن روزگار به‌گونه‌ای نبود که بتوان در مدار اصلاحگری حرکت کرد و با حاکمیت وارد تعامل شد. علت این بود که از یک‌سو انسداد سیاسی وجود داشت و از سوی دیگر مخالفان رژیم از جمله چپ‌گراها، سازمان مجاهدین خلق، گروه‌های ابوذری، منصورون، موحدین و... راهکار مبارزه مسلحانه را به‌ناچار برگزیده بودند، راهکاری که در ذاتش اصلاح نبود، بلکه براندازی بود. جریان نهضت آزادی و طرفداران مصدق هم که به مشی مسالمت‌آمیز اعتقاد داشتند، آن قدر فعالیت و نفوذ در میان مردم نداشتند تا بتوانند مبارزه را رهبری و به پیروزی برسانند. در آن زمان علی شریعتی جامعه‌شناس و اسلام‌شناس پا به میدان مبارزه گذاشت و بابیان و کلام جادویی و سحرآمیزش،



■ تظاهرات روز عاشورا ۵۷



اسلام، انقلاب، ايتار و شهادت در كلام بنیان گذار جمهوری اسلامی

درآمد

وقوع انقلاب حاصل مقاومت، همبستگی، ايتار و از خودگذشتگی های مردم بود که نه تنها از سوی گروه ها و فعالین مبارز شکل گرفت بلکه این ویژگی ها در سال های منتهی به انقلاب در همه مردم ایران هم مشاهده می شد. امام خمینی (ره) پس از انقلاب بارها از این رشادت ها به عنوان کلید موفقیت پیروزی انقلاب نام برده است. آنچه در ادامه می خوانید گزیده ای از سخنان بنیان گذار جمهوری اسلامی درباره علل مؤثر در وقوع پیروزی انقلاب اسلامی است:

❁ استبداد جهنمی

مقاومت مردم ایران در دنیا بی‌نظیر است. مردم برای از بین بردن استبداد جهنمی چنان دلاورانه مبارزه کردند که موجب حیرت غرب و شرق شد؛ مبارزات خونینی که بالاخره به استقلال و آزادی منجر خواهد شد.

صحیفه نور جلد: ۲۲ صفحه: ۱۶۸
تاریخ سخنرانی: ۵۷/۱۰/۲۵

❁ همبستگی

رمز موفقیت ما که قدرت‌های بزرگ دنیا را عقب نشانده و یک قدرت شیطانی مثل قدرت خاندان پهلوی را فرو ریخت، این رمز موفقیت همین وحدت اقشار و وحدت کلمه بود. اگر بنا بود که قشر روحانی تنها می‌خواست به جنگ این‌ها برود خفه می‌کردند او را؛ نویسنده می‌خواست به جنگ آن‌ها برود آن‌ها را از بین می‌بردند؛ دانشگاهی می‌خواست این کار را بکند نمی‌توانست؛ بازار می‌خواست این کار را تنها بکند نمی‌شد؛ دهقان می‌خواست بکند نمی‌شد. اینکه همه چیز را ما به دست آوردیم و انشاءالله بعد هم به دست می‌آوریم، این برای همین پیوستگی است که بین اقشار ملت حاصل شد؛ و ما باید این همبستگی را نگاه داریم.

صحیفه نور جلد: ۷ صفحه: ۱۱۸
تاریخ سخنرانی: ۵۸/۳/۲۵

❁ تحول در نفوس

این ایمان راسخ که در این ملت شکوفا شد، این تبدیلی که پیدا شد و تحولی که در نفوس مسلمین اینجا پیدا شد، رمز پیروزی بود.

صحیفه نور جلد: ۵ صفحه: ۱۷۴
تاریخ سخنرانی: ۵۷/۱۲/۱۶

❁ وحدت کلمه

ما همه برادر هستیم و همه باهم باید باشیم. رمز پیروزی ما همین وحدت کلمه و هم پیوستگی ما به هم بود. رمز پیروزی ما توجه به خدای تبارک و تعالی و پاسداری اسلام بود. این رمز را حفظ کنید، این وحدت را حفظ کنید، این همبستگی را حفظ کنید.

صحیفه نور جلد: ۵ صفحه: ۲۱۳
تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱/۰۷

❁ عشق به شهادت

مردم برای اسلام خون می‌دهند نه برای سیاست. برای سیاست اسلامی. ملت ما به واسطه اتکا به اسلام، این نهضت را پیش برد. ملت ما عاشق شهادت بود؛ با عشق به شهادت این نهضت پیش رفت. اگر این عشق و علاقه نبود، هرگز ما در مقابل آن همه قدرت پیروز نمی‌شدیم. پیروزی ما دنبال این بود که همه اسلامی بودید، همه توجه به دیانت داشتید.

صحیفه نور جلد: ۵ صفحه: ۲۴۴ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱/۱۶

❁ معنویت نهضت

رمز پیروزی امروز ما این است که اتکا به خدای تبارک و تعالی داشتیم. رمز پیروزی ما این است که جنبه فقط سیاسی نبود، فقط برای نفت و امثال این‌ها نبود؛ جنبه معنوی بود، اسلامی بود. جوانان ما آرزوی شهادت می‌کردند، جوانان ما شهادت را استقبال می‌کردند؛ همان‌طور که در صدر اسلام سربازهای اسلام، شهادت را استقبال می‌کردند. سربازان ما از شهادت باک ندارند برای اینکه مردن را... فنا شدن نمی‌دانند. سربازان ما شهادت را سعادت می‌دانند و برای این سعادت کوشش می‌کنند. رمز پیروزی اتکا به قرآن و این شیوه مقدس بود که شهادت را استقبال می‌کردند، خوف در دل آن‌ها نبود. در عین حال که تانک‌ها و مسلسل‌ها به روی آن‌ها آتش می‌گشود آن‌ها استقبال می‌کردند؛ خوف نداشتند. مشت بر تانک غلبه کرد، مشت بر مسلسل غلبه کرد، مشت بر اب‌قدرت‌ها غلبه کرد. این رمز را حفظ کنید؛ این رمز پیروزی را تا حفظ کنید پیروز هستید. ملت ما تا با خداست پیروز است. ملت ما تا پناهگاه او اسلام است پیروز است. پرچم قرآن تا بر فراز سر ملت ماست پیروز است. این رمز را حفظ کنید. توجه داشته باشید که نهضت‌های سابق نهضت‌هایی بود که یا سیاسی بود یا نیمه اسلامی. نهضت امروز تمام اسلامی است؛ نهضت امروز برای خداست. همه فریاد می‌زنند اسلام، همه

فریاد می‌زنند جمهوری اسلام. این رمز است که ما را پیروز کرد و شما هم این رمز را حفظ کنید.

صحیفه نور جلد: ۶ صفحه: ۱۷ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱/۲۶

❁ رمز پیروزی

رمز پیروزی ایمان بود. آن وحدت کلمه را ایمان آورد. ایمان، وحدت کلمه آورد که سرتاسر یک مملکت، همه باهم فریاد زدند و یک مطلب خواستند. اجتماع کردند از مرکز تا هر جا شعاع مملکت است، رفت صدا و همه فریاد زدند جمهوری اسلامی، اسلام. شهادت را برای خودشان قوز دانستند. آن‌هایی که فرار می‌کردند از همه چیز، حمله کردند بر تانک‌ها و توپ‌ها، غلبه کردند بر لشکر شیطان، بر طاغوت. این رمز را حفظ کنید، این نهضت را حفظ کنید، این وحدت کلمه را حفظ کنید.

صحیفه نور جلد: ۷ صفحه: ۱۴۳ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۳/۲۸

❁ عنایت خدا

اسلام بود که شما را راه انداخت و به شما همچو قدرتی داد که در مقابل این قدرت‌های شیطانی بزرگ ایستادید و نترسیدید. این قدرتی بود که خدا به شما داد؛ و الا ما که بندگان ضعیفی هستیم که چیزی نداریم... این قدرت خدا بود. این چیزی بود که خدا به شما عنایت کرد و باید این عنایت خدا را حفظ کنید. حفظ این عنایت خدا که منشأ همه پیروزی‌ها ان‌شاءالله خواهد شد به این است که این قدم‌های دیگری هم که ما باید برداریم، همه باهم پشتیبانی کنیم. همان‌طوری که از اول ایمان مبدأ این شد که این نهضت پیش برود؛ و اجتماع همه شما به واسطه ایمانی که در دلتان بود اسباب این شد که همچو قدرت شیطانی را در هم کوبیدید. این یک عنایتی بود، عنایت خاصی بود از خدای تبارک و تعالی... روزی که شما راه افتادید به میدان و توی خیابان‌ها، آن‌ها با ابزار غول‌پیکر و شما با مشت، هیچ به فکر این نبودید که حقوق کم است، حقوق مطرح نبود، جان مطرح نبود تا حقوق برسد. این روحیه، شما را غلبه داد. این را حفظ کنید این چیزی که شما را غلبه داد! مادامی که آن هست پیش شما، شما پیروزید.

صحیفه نور جلد: ۷ صفحه: ۲۳۸ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۴/۱۰

❁ تحول روحی

و آن تحولی که در حال نهضت، در آن وقتی که مشغول به انقلاب بودند و مشغول به اقدام بودند، یک تحول روحی پیدا شده بود از برای همه قشرها که آن تحول خیلی اهمیت داشت. و به نظر من آن تحول روحی که برای ملت حاصل شد از آن تحولی که ایجاد کردند و رژیم را بیرون کردند، آن اهمیتش بیشتر است. برای اینکه آن یک تحول معنوی بود. مردم همه نسبت به هم محبت می‌کردند. از قراری که به من کراراً اطلاع داده‌اند، اینکه وقتی که آن اشخاص می‌آمدند توی خیابان تظاهر می‌کردند، از خانه‌ها به آن‌ها همراهی می‌شد و خود آن‌ها، کسی می‌گفت که من دیدم که یک ساندویچ را وقتی که دست یک کسی می‌رسید تکه‌تکه می‌کرد و به رفقای که به این اشخاصی که این بین بودند می‌داد. یک حس تعاونی در مردم پیدا شده



■ سخنرانی امام در بهشت زهرا

پیشرفت و رهایی از استثمار و استثمار نو و کهنه است - اشتغال پیدا کنید؛ و باید بدانید اختلاف و تفرقه سرچشمه تمام بدبختی‌ها و اسارت‌هاست.
صحیفه نور جلد: ۱۰ صفحه: ۱۲ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۷/۲۹

✿ علت پیروزی چه بود

مسلماناً مادامی که نیت ما خالص است و برای خداست، خدای تبارک و تعالی با ماست و پیروز خواهیم شد. چنانچه در این راه قدرت بزرگی که در مقابل ما بود و پشتیبان او تمام قدرت‌ها، اعم از ابرقدرت‌ها و غیره بودند، لکن چون حسن نیت بود و مردم متحول شده بودند به آن مردمی که در صدر اسلام بود... از این جهت، این پیروزی ما مرهون یک همچو تحول روحی است که در مردم پیدا شد؛ و الا ما که نه اسلحه داشتیم و نه نظام بود در کار و نه یک کارهایی داشتیم که مطابق اصول جنگی و این‌ها باشد. فقط چیزی که بود ایمان در مردم بود و به حمدالله وحدت کلمه؛ و من می‌خواهم از خدای تبارک و تعالی که این وحدت کلمه محفوظ بماند و انشاءالله تمام مشکلات ما حل بشود.

صحیفه نور جلد: ۵ صفحه: ۱۰

تاریخ سخنرانی: ۵۷/۱۱/۳۰

✿ اتحاد قشرها

و از مسائلی که لازم است من تذکر بدهم، این است که این انقلابی که در ایران حاصل شد، این انقلاب پیروزی در اثر دو مطلب بود یک مطلب مهمش که از همه مطالب بالاتر بود این بود که مردم باسلام پیش رفتند، یعنی سرتاسر این مملکت فریادشان، این بود که ما اسلام را می‌خواهیم از آن رژیم سابق که یک رژیم فاسد بود، مردم بدی دیدند در طول عمرشان، جوان‌های ما در تمام عمرشان از آن وقت که چشم باز کردند، بدی دیدند و این رژیم را فاسد می‌دانستند، و از آن طرف مسلمان بودند، به اسلام عقیده داشتند از این جهت... ما هر مطلبی را از یک ملتی بخواهیم اخذ بکنیم، باید ببینیم که زبان ملت چیست تا بفهمیم که این ملت چه می‌خواهد... باید ببینیم که زبان ملت چیست تا بفهمیم که این ملت چه می‌خواهد، خودمان

آن‌ها بر یک قدرت شیطانی بزرگ که پشتیبان او همه ابرقدرت‌ها بودند گردید.

صحیفه نور جلد: ۸ صفحه: ۲۳۵ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۵/۲۵

✿ نقش اسلام در نهضت

بر هیچ‌یک از آنان که از انقلاب اسلامی ایران اطلاع دارند پوشیده نیست که انگیزه این انقلاب و رمز پیروزی آن اسلام بود.

صحیفه نور جلد: ۸ صفحه: ۲۵۵ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۵/۲۸

✿ آری به اسلام و نه شاهنشاهی

این پیروزی که نصیب ملت شد دو چیز مؤثر بود؛ یکی که از همه چیز بالاتر است، اینکه مقصد همه مقصد الهی بود. انگیزه اسلام بود. می‌دیدیم که در شعارهایشان، در فریادهایشان، شعارهای اسلامی بود؛ فریادهای «الله اکبر». مقصد این بود که آن‌ها را مخالف اسلام می‌دانستند برونند کنار؛ و بعد از آن انشاءالله آن مقصد حقیقی که آن مقدمه این است، تحقق پیدا بکند. پس یک‌جهت، این بود که همه‌تان فریادتان این بود که ما اسلام را می‌خواهیم و شاهنشاهی و این‌ها را نمی‌خواهیم. جهت دیگرش هم که به تبع آن آمده بود؛ وحدت همه قشرها بود؛ یعنی ملت سرتاسر این کشور بپا خاستند و باهم مقاصد خودشان را کنار گذاشتند، مطالبی که مال شخص بود کنار گذاشتند و همه به یک مقصد متوجه شدند. پس رمز پیروزی ما وحدت کلمه قشرهای مختلف و ایمان بود. ایمان به خدای تبارک و تعالی، با این رمز شما پیروز شدید. پیروزی‌ای که معجزه‌آسا بود، نه پیروزی یک پیروزی آسانی، یک پیروزی که بشود حساب کرد یعنی پیروزی‌ای بود که جز باراده خدای تبارک و تعالی هیچ امکان تحقق نداشت.

صحیفه نور جلد: ۹ صفحه: ۱۶۳ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۶/۲۸

✿ یکپارچگی گروه‌ها

آنچه کراراً تذکر داده‌ام و رمز پیروزی است؛ اتحاد گروه‌های دانشجویی و تشکیل یک گروه اسلامی - ملی است در مقابل منحرفان که کوشش دارند تفرقه بیفکنند و شما جوانان عزیز را بردارید و به علم و ادب - که مایه

بود که این حس تعاون موردنظر خدا بود؛ و خدای تبارک و تعالی به این ملت مرحمت فرمود که یک ملتی که دست خالی بود بر یک قدرتی که همه چیز داشت غلبه کرد. این نبود الا اینکه این ملت یک روح تعاون پیدا کرده بود، یک ایمان پیدا کرده بود. این ایمان بود که شما را پیروز کرد.

صحیفه نور جلد: ۹ صفحه: ۲۴۴ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۷/۱۰

✿ غلبه ایمان بر جنود شیطانی

آن قوت روح و قوت ایمان بود که شما را غلبه داد بر جنود شیطانی و بر طاغوت؛ و باید آن قوت ایمان و قوت باطنی، شما را غلبه بدهد بر جنود شیطانی که در باطن انسان، انسان را می‌خواهد اغوا کند.

صحیفه نور جلد: ۷ صفحه: ۲۵۵ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۴/۱۲

✿ مقصد اسلامی

آنکه ما را تا اینجا رساند و پیروز کرد این بود که قشرها باهم اختلاف نداشتند. همه باهم فریاد می‌کردند که جمهوری اسلامی می‌خواهیم؛ فرقی مابین شهر و ده نبود؛ مرکز و سرحدات نبود. همه دست به دست هم دادند و فریاد کردند که ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم؛ و این دو جهت که یکی وحدت کلمه همه بود، اکثراً باهم بودند و یکی هم مقصد؛ مقصد اسلامی بود، شما را پیروز کرد.

صحیفه نور جلد: ۱۰ صفحه: ۹۳ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۸/۱۰

✿ نترسیدن از مرگ

رمز پیروزی ملت ما همین بود که دیگر نمی‌ترسیدند از اینکه بروند توی خیابان بکشندشان. می‌رفتند، خیلی هم کشته می‌شدند. بالاخره هم با همین فریادها و دادها و «الله اکبر»‌ها پیروز شدند.

صحیفه نور جلد: ۸ صفحه: ۱۵۸ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۴/۲۶

✿ پیوستن همه گروه‌ها به ملت

شما ملاحظه کردید که در این انقلاب شما همه قلوبتان برگشت به طرف ملت؛ و خدای تبارک و تعالی این قلب‌ها را برگرداند؛ و الا یک ارتشی که در طرف دیگری بود، باید به حسب آن وضعی که ارتش دارد، باید برخلاف مسیر مقابل خودش باشد. لکن شما ملاحظه کردید که دل‌هایتان برگشت به این طرف؛ و اسباب این شد که گروه‌های مختلف پیوستند به ملت و با ملت هم‌قدم شدند، هم‌صدا شدند؛ و این موجب پیروزی ملت شد. ملتی که هیچ نداشت؛ و آن طرف همه چیز داشت. این اراده خدا بود که ما را پیروز کرد؛ و ما باید طوری عمل کنیم که این عنایت الهی محفوظ بماند برای ما.

صحیفه نور جلد: ۸ صفحه: ۴۵ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۴/۱۵

✿ اتکا به اسلام

آنچه ملت ما، با اینکه در حال ضعف و تشنگ بود دریافت، همین مطلبی بود که در صدر اسلام مسلمین دریافته بودند؛ اتکا به ایمان و اسلام و وحدت کلمه. جوان‌های ما در حال انقلاب و حالا هم باز تقاضا می‌کنند که ما دعا کنیم تا آن‌ها شهید بشوند. این تحول بزرگی که به اراده خدای تبارک و تعالی در این ملت پیدا شد موجب پیروزی



■ دانشجویان و مردم دی ماه ۱۳۵۷ خواستار آزادی بیان و قلم شده بودند

مورد حمله واقع شده. جهت اسلامی‌اش مورد حمله واقع شد. گفتند، اسلامی نمی‌خواهیم، همان جمهوری! این حمله به جهت اسلامی‌اش بود که زیر بار اسلامش می‌خواستند نروند. برای اینکه آن کارشناس‌ها فهمیده بودند که این پیروزی از اسلام است. مردم برای جمهوری نمی‌آیند به شهادت برسند. مردم برای اسلام می‌گویند ما شهید می‌خواهیم بشویم. الآن هم می‌گویند، کفن می‌پوشند برای اسلام، نه کفن برای جمهوری، برای جمهوری دموکراتیک.

صحیفه نور جلد: ۱۱ صفحه: ۱۱۰

تاریخ سخنرانی: ۶۵/۸/۱۰

✿ همراهی خداوند با مردم

باید همه متذکر این معنا باشند که این پیروزی انقلاب ما پیروزی [ای] بود که به برکت اسلام و گرایش به اسلام و با فریاد «الله‌اکبر» این پیروزی به دست آمد. کسی گمان نکند که اشخاصی یا گروه‌هایی پیروزی را برای ما تحصیل کردند. خیر، این خدای متعال بود که وقتی که دید مردم در راه او قیام کرده‌اند با آن‌ها همراهی کرد.

صحیفه نور جلد: ۱۲ صفحه: ۱۶

تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱۲/۲۹

✿ انقلاب باطنی

انقلاب درونی این ملت موجب شد که این انقلاب پیدا شد و همان انقلاب درونی آن‌ها و شناخت آن‌ها از اسلام و توجه آن‌ها به خدای تبارک و تعالی موجب شد که در تمام این دوره‌ای که ما در آن هستیم، از اولی که قیام شد و بعد به انقلاب مبدل شد و بعد پیروز شد و تا الآن، روزه‌روز می‌بینید که حضور ملت و تعهد ملت رو به افزایش است. این نه برای انقلاب است، برای انقلاب درونی است. انقلاب همه‌جا بوده است، بسیاری از جاها بوده است، این انقلاب درونی است که پیدا شد در این کشور و در این مملکت و نیست الا به عنایات خدای تبارک و تعالی. ما از خود چیزی نداریم، هرچه بود عنایات او بود که این عنایات موجب شد که این انقلاب باطنی پیدا بشود و از آن حالتی که همه خود ملت ما می‌دانند در سابق بود، به این حالت که حالا می‌بینند متحول شده است. این موجب شد که انقلاب پیروز شد. پیروزی را ما باید از انقلاب درونی مردم جستجو کنیم و تا این معنا حاصل نشود انقلاب‌ها یک انقلاب‌های تحویل قدرت از او به قدرت دیگر است و وضع برای ملت همان جور که بوده، هست.

صحیفه نور جلد: ۱۹ صفحه: ۲۶۹

تاریخ سخنرانی: ۶۴/۱۱/۲۱

✿ انگیزه و مقصد

بی‌تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است؛ و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن: انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی؛ و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می‌باشد.

صحیفه نور جلد: ۲۱ صفحه: ۱۷۶

تاریخ سخنرانی: ۶۸/۳/۱۴



صحیفه نور جلد: ۱۰ صفحه: ۹۳ تاریخ سخنرانی: ۵۸/۸/۱۰

✿ ایثار و خود را نادیده گرفتن

این القای افکار متعدد و پشت کردن بر خود و رو کردن به خدا، حقیقت این است که ملت ما به خودش پشت کرد، به خدا رو آورد. آن چیزهایی که نفسش خواهش داشت توجه به آن نداشت. همه توجهش به این بود که جمهوری اسلامی را ایجاد کند. این توجه به خدا بود. از خود گذشته بود به خدا پیوسته بود. این رمز، رمز پیروزی است.

صحیفه نور جلد: ۱۱ صفحه: ۷۳

تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱۰/۰۱

✿ قیام برای خدا

دیدید که دو جهت در این ملت بود که رمز پیروزی ملت ما بود: یکی اینکه از آن چیزهایی که خودشان می‌خواستند ابتدا آن وقت مطرح نبود. همه باهم می‌گفتند «الله‌اکبر». همه باهم «جمهوری اسلامی». همه باهم رژیم سابق نه. هیچ‌کس در آن روز دنبال این نبود که من وضعم چه جوری است. اگر یک کسی پیش رفیقش هم فرض کنید شکایت می‌کرد رفیقش به او می‌خندید که حالا وقت این حرف‌ها نیست. این‌طور شده بود وضع. یک‌جهت هم اینکه همه این‌ها که باهم مجتمع شدند، برای خدا بود. شاهد اینکه [دائماً] می‌آمدند در هر جا فریاد می‌کردند که ما می‌خواهیم شهید بشویم. شهادت یک مطلبی بود که برای خداست. پس دو جهت در این پیروزی بود: یکی اینکه برای خدا [بود] فریاد به اینکه «الله‌اکبر» و ما برای خدا می‌خواهیم این کار را بکنیم، جمهوری اسلامی می‌خواهیم. یکی هم اینکه باهم مجتمع بودند. یک‌صدا بودند. بچه کوچولو و پیرمرد هشتادساله، یک‌جور حرف می‌زدند و دشمن‌های ما این دو تا سنگر را هدف کردند. از اولی که این سد رژیم سابق شکست، دشمن‌ها سر درآوردند و یک دسته‌شان راجع به جهت اسلامی شروع کردند کارشکنی. درست توجه کنید که این دو تا مطلب هر دو مشهود ماست که

بخواهیم حکم بکنیم که این ملت ما فلان چیز را می‌خواهد، این حرف غلطی است، حرف صحیح این است که ما مطالعه کنیم در حال ملت، گوش بدهیم به صدای ملت ببینیم چه می‌خواهد؟ یک ملتی که همه فریاد می‌زنند که ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم، نه شرقی و نه غربی ... ما دیگر حق نداریم که بنشینیم بگوییم که نه، این ملتی که قیام کرده اند، برای این قیام کرده اند که دموکراسی باشد، در اسلام همه چیز هست به معنای سالمش، اما ما می‌بینیم که همه مردم دارند می‌گویند که ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم، ما حق نداریم که تأویل کنیم و بنشینیم خودمان هر چه دلمان می‌خواهد بگوییم که خیر، مردم که این حرف‌ها را دارند می‌زنند، یک چیز دیگر را ما گردنشان بگذاریم این خلاف واقع است. امر دومی که بود، این بود که همه قشرها با هم متحد شدند، در این مسأله همه متحد بودند، اگر یک اشخاصی هم بودند که یک انحرافی داشتند، در این شوری که مردم داشتند، آنها ساکت بودند، کارشکنی نمی‌کردند، همه با هم مجتمعا عمل کردند و پیش رفتند و همه با هم اسلام را می‌خواستند، این دو تا مطلب اساس پیروزی این مملکت بود.

صحیفه نور جلد: ۱۱ صفحه: ۷۳

تاریخ سخنرانی: ۵۸/۱۰/۰۱

✿ رویارویی با شیطان

شما دیدید که یک ملتی که عددش کم و هیچ اسلحه نداشت و هیچ ابزار جنگی نداشت و هیچ نظامی‌گری نداشت [ولی] ابزار ایمان داشت، با ابزار ایمان غلبه کرد بر یک قدرت شیطانی که همه قدرت‌ها دنبال او بودند. نه همان ابرقدرت‌ها، همه قدرت‌ها دنبال او بودند. این قدرت ایمان بود که یک مشت مردم را که هیچ نداشتند غلبه داد. این همان قدرتی بود که در صدر اسلام با یک ابزار کم و یک عدد کم غلبه کردند بر روم با آن بساط و بر امپراتوری ایران با آن همه ابزار. آن‌ها تهی بودند از ایمان؛ و این‌ها دست پر بودند در ایمان، غلبه کردند.

خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از:

زندان، شکنجه، بازجویی، سلول انفرادی...

گذران یک ماه در سلول انفرادی = با یک سال در زندان عمومی است

یک روز بازجویی = با گذران یک سال در سلول انفرادی است

دارد؛ شما جوانید. گفتیم: من فکر نمی‌کنم بالاتر از اعدام کاری باشد؛ شما بالاتر از اعدام ندارید و من خودم را برای اعدام آماده کرده‌ام. همه کارهای شما زیر اعدام است. واقعاً مبهوت شده بود و گفت: شما که خود را برای اعدام آماده کرده‌اید، من به شما چه بگویم. رمضان (بهمن) همان سال، فرصت تبلیغ مجددی پیش آمد که ایشان به شهرهای کرمان و زاهدان را انتخاب و پس از سه روز توقف در کرمان و سخنرانی و دیدار با علمای شهر، عازم زاهدان شدند. سخنرانی‌های معترضان و کنایه‌دار ایشان در این شهرها، به‌ویژه در روز ششم بهمن (سالگرد همه‌پرسی انقلاب سفید) توجه مراقبان امنیتی رژیم را جلب کرد تا اینکه در روز پانزدهم رمضان، روز میلاد امام حسن (ع)، ساواک شبانه ایشان را دستگیر و با هواپیما به تهران فرستاد. دو ماه زندان انفرادی در قزل‌قلعه، مجازات این سخنرانی‌ها بود؛ مجازاتی که پس از مراحل از بازجویی و شکنجه‌های روانی تعیین شد: «اذیت زبانی و تضییع و اهانت‌های خیلی بد [کردند]، حرف‌های خیلی زشت آنجا زدند که من یادم نمی‌رود. [جزئیات آن را] نمی‌خواهم... بگویم. برخورد خیلی تندی کردند... نه اینکه وحشت کنم بترسم، اما احساس تنهایی کردم؛ واقعاً احساس کردم هیچ‌کس نیست که به من کمک کند و پناه بدم به خدا.»

۵۲ روز بازداشت انفرادی

بهانه بازداشت سوم در ۱۴ فروردین ۱۳۴۶، فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در اعتراض به تبعید آیت‌الله سید حسن قمی (از علمای مبارز مشهد) به خاش بود، اما آنچه بیشتر در بازجویی‌ها و دادگاه، اتهام اصلی ایشان عنوان می‌شد، ترجمه یک کتاب بود؛ کتاب «آینده در قلمرو اسلام». این کتاب، نوشته سیدقطب، اندیشمند انقلابی مصری بود که وجوه ضداستعماری و سیاسی اسلام را برجسته و با لحنی پرشور و پرمدها، آرزوی برتری اسلام بر دیگر مرام‌ها را تصویر می‌کرد. آنچه از مروری گذرا بر متن بازجویی‌های این دوره دیده می‌شود زیرکی و تمرکز است که با تقیه و دادن پاسخ‌های هوشمندانه، کوشش بازجویان و قاضیان برای تطبیق اعمال ایشان بر موارد خرابکارانه را بی‌اثر گذاشت. با این حال، ایشان پس از تحمل ۵۲ روز بازداشت انفرادی و بدون امکان ملاقات



روزهای سختی را در سلول سپری کردم که گرانی آن‌ها را جز کسانی که طعم آن را چشیده‌اند درک نمی‌کنند... شکنجه روحی و جسمی، غذای روزان و شبان ما بود. فریاد زندانیان در زیر شکنجه گوش را می‌خراشید و در بعضی از شب‌ها تا صبح ادامه داشت

بعد، واقعه پانزدهم خرداد در شهر قم به وقوع پیوست که ایشان به دلیل فعالیت‌های اعتراضی پس از این واقعه دوباره دستگیر و ده روز هم در زندان نظامی محبوس بود. گفتگوی آیت‌الله خامنه‌ای با مأموران امنیتی رژیم در ماجرای این دستگیری نشان از روحیه بالای ایشان می‌دهد: «پرسید: از طرف چه کسی مأمورید؟ گفتیم: از جانب خدا... سخت تحت تأثیر قرار گرفت و گفت: این کار خطر دارد؛ مشکلات

«من بارها بازداشت شدم. مرا شش مرتبه بازداشت کردند؛ یک‌بار هم زندان بردند، یک‌بار هم تبعید شدم. مجموعاً این دوران نزدیک به سه سال طول کشیده است. دوره زندگی ما در آن زمان‌ها، برای ایرانی‌ها دوران بسیار بدی بود.»

یاران انقلاب

نسل یاران انقلاب که حالا بقیه‌السلف آن‌ها، آیت‌الله خامنه‌ای، رهبری انقلاب است، نسلی مبارز بود. مبارزه برای نسل‌های بعد، تصویری ذهنی و برای این گروه نوعی از زندگی به شمار می‌آمد. نوعی از زیست اجتماعی و نه ژست سیاسی که باید برای آن از همه آرزوهای خود می‌گذشتند و در راه آینده‌ای متعالی همه چیز را فدا می‌کردند. سال‌های قبل از انقلاب مشحون از واژگانی بود مثل ساواک، تعقیب، شکنجه و بازداشت. زندان سیاسی سال‌های قبل از انقلاب، نه محلی برای اجتماع و تنبه مخالف سیاسی که محلی برای برخورد بود، درس‌آموخته تخصص‌های آمریکایی و اسرائیلی - که در یک «دستگاه جهنمی»، مبارزه را سخت کنند که گاهی هم سخت می‌شد واقعاً: «آن قدر از این داعیه‌داران و خیلی از کسانی که تحلیل‌های مارکسیستی و روشنفکری و ادعا و حرف داشتند، آن‌ها زندان‌ها را و شکنجه‌هایش را دیدند، اما بسیاری ندیدند، بلکه فقط شنیدند، از وسط راه برگشتند و خودشان را تسلیم کردند!» زندگی مبارزاتی آیت‌الله خامنه‌ای اما نمودار یکی از زندگی‌نامه‌های پرماجرایی آن عصر است. مردان مبارزی که زندان، ممنوع‌السفری، دوری از خانواده، ترس اعضای خانواده، شکنجه کشیدن، شکنجه دیگران را دیدن، تبعید و حتی هراس از گام برداشتن بر سنگفرش خیابان‌ها را همت بلندشان قرار داده بودند.

حضور در شهرها برای روشنگری

نخستین دستگیری آیت‌الله خامنه‌ای به زمانی بازمی‌گردد که در محرم سال ۱۳۴۲، یاران امام مأموریت یافتند که منابر را سیاسی کنند و علیه سیاست‌های دولت وابسته و جنایات مدرسه فیضیه اطلاع‌رسانی کنند. ایشان عازم بیرجند، پایگاه خاندانی اسدالله علم شد. مسئولان امنیتی بیرجند در شب تاسوعا، او را بازداشت و پس از یک شب بازداشت، به شرط ترک منبر آزاد کردند. سه روز



■ آیت‌الله خامنه‌ای در کمیته مشترک

به آیت‌الله خامنه‌ای علاقه داشت. آیت‌الله خامنه‌ای سرانجام در تاریخ ۲۲ آبان، با تعهد به خارج نشدن از محدوده حوزه قضایی و تبدیل قرار بازداشت به پنجاه هزار ریال جزای نقدی، از زندان رهایی یافتند.

❁ روزهای سخت کمیته مشترک

آخرین بازداشت و زندانی آیت‌الله خامنه‌ای در دی‌ماه سال ۵۳ اتفاق افتاد. ایشان در ایام آزادی هم کاملاً تحت نظر ساواک قرار داشتند. به‌ویژه جلسات تفسیر ایشان در مسجد «کرامت» و «امام حسن» در مشهد که پوششی بود برای بیان معارف انقلابی، ضبط و صورت‌جلسه می‌شد. سرانجام در دی‌ماه ۱۳۵۳، ساواک پس از ورود به منزل ایشان در مشهد و تفتیش خانه، او را دستگیر و بخشی از کتاب‌ها و دست‌نوشته‌های ایشان را ضبط کرد. این دوره که سخت‌ترین دوره زندانی آیت‌الله خامنه‌ای بود در زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری در تهران سپری شد: «روزهای سختی را در سلول سپری کردم که گرانی آن‌ها را جز کسانی که طعم آن را چشیده‌اند درک نمی‌کنند... شکنجه روحی و جسمی، غذای روزان و شبان ما بود. فریاد زندانیان در زیر شکنجه گوش را می‌خراشید و در بعضی از شب‌ها تا صبح ادامه داشت. شیوه شکنجه‌گران نیز بسیار حساب‌شده و ماهرانه بود. همه‌چیز در این زندان، خرد کردن روحیه و شخصیت زندانی را هدف گرفته بود.» به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای، «گذران یک ماه در سلول انفرادی مساوی با یک سال در زندان عمومی است؛ اما در اینجا می‌گویم، یک روز بازجویی مساوی با گذران یک سال در سلول انفرادی است.»

منبع: خبرگزاری شرق

۷۶/۱۱/۱۴

بود، مگر در سلول باز می‌شد و یا نگهبان یا یکی از مسئولان زندان می‌خواست از پنجره کوچک روی در با زندانی صحبت کند.» همان شب، محل زندان را تغییر دادند اما در محل جدید هم فضای زندان به حدی تاریک بود که آیت‌الله خامنه‌ای نمی‌توانست تسبیح خود را هم ببیند. در این دور از بازداشت، بازجویی‌ها با استفاده از تازیانه و شکنجه‌های عذاب‌آور، سعی در تحقیر و اعتراف‌گیری از ایشان داشتند: «تاگهان سیلی محکمی بر چهره آقای خامنه‌ای زد. تعادلش به هم خورد، اما خیلی زود خودش را جابه‌جا کرد تا به حالت اول بازگردد که ضربه دوم از راه رسید و او را روی تخت کنار دستش انداخت. می‌خواست برخیزد که یکی از آن‌ها تشر زد: بمان. خوب جایی افتادی! پاهایش را به تخت بستند. آن روبه‌رو، تازیانه‌ها از سینه دیوار آویزان بودند... یکی از آنان تازیانه‌ای برداشت و کف پایش را نشانه گرفت. شروع کرد به زدن... دیگری آمد و شلاق را از او گرفت. آن‌قدر زد تا از نا افتاد. نفر سوم شلاق را گرفت. او هم از زدن خسته شد و نفر چهارم، همه افراد آن اتاق امکان استراحت و نفس تازه کردن داشتند، جز آقای خامنه‌ای. برخی از اینان تازیانه را خیس می‌کردند و آن را بر بدن زندانی فرومی‌آوردند.» به روایت آیت‌الله خامنه‌ای، گاهی هم «در طول مدت شکنجه، یکی از آن‌ها بالای سرم می‌آمد و از من می‌خواست تا از فلان کس یا از نهضت اسلامی بیزاری جویم. من قبول نمی‌کردم و آن‌ها هم آن‌قدر مرا می‌زدند تا بی‌هوش می‌شدم.» در این شرایط بود که «هم‌زمانی شکنجه، قرائت قرآن و روزه‌داری» چشمان ضعیف ایشان را ضعیف‌تر کرد. آنچه در این دوره از بازداشت تازگی داشت، مشاهده شکنجه دیگران بود. یک نمونه، آقای سیدعباس موسوی قوچانی بود که به‌شدت

در زندان لشکر مشهد، به سه ماه زندان محکوم شد که با تبدیل قرار به وجه‌الکفاله در تاریخ ۲۶ تیر ۴۶ آزاد شد. فضای بازجویی‌ها و دستگیری‌ها به‌گونه‌ای تلخ و وحشتناک بود که بر فرزندان ایشان هم اثر می‌گذاشت. ایشان، حالات فرزند بزرگ خود مصطفی را که در آن هنگام خردسالی بوده است را به یاد می‌آورند که هنگام دیدار در زندان، «بچه را گرفتم و بوسیدم، اما او می‌هوت و حیرت‌زده و زبان‌بندآمده به من نگاه می‌کرد. سپس گریه بلندی سر داد که نتوانستم او را آرام کنم. دوباره او را به آن افسر دادم که به خانواده‌ام که حق ملاقات با من را نداشتند برگرداند.»

❁ اتهام: تبلیغ برای امام خمینی (رحمه‌الله)

تبلیغ برای امام خمینی (رحمه‌الله) و اشاعه خبر شهادت آیت‌الله سعیدی در زندان اتهام چهارمی بود که دست‌مایه دستگیری آیت‌الله خامنه‌ای به‌وسیله ساواک شد. اتهامی که به یک اتهام دیگر تقویت شد: گوش دادن به رادیو عراق! مدت زندانی این دوره، بیش از سه ماه بود و ایشان در ۲۱ دی‌ماه آزاد شدند: «این، یکی از دفعات سه‌گانه دستگیری من بود که در همراه اتفاق افتاد، به طوری که من این ماه را به جای ماه مهر، ماه کین نامیده بودم.» از این بازداشت، بازجویی‌ها خشن‌تر شد. در یک مورد عده‌ای مأموران ساواک ایشان را دوره کردند و بدون هیچ محدودیتی، به ناسزاگویی پرداختند. وضعیت کلی شکنجه در زندان‌های رژیم به‌گونه‌ای بود که مورد اعتراض ایشان قرار گرفت. ایشان در یکی از بازجویی‌ها که ظاهراً بازجو با لحن صمیمانه‌تری برخورد می‌کرد قدری صریح‌تر صحبت کردند که یک مورد آن اعتراض به شکنجه‌ها بود: «برای شکنجه هرگز نظر به احضار این دفعه خود نداشتم ولی برای اینکه خاطر سرکار مستحضر باشد در همین مشهد آقای شیخ‌علی فصیحی را مثال می‌زنم که در یکی از کلانتری‌های مشهد (فکر می‌کنم کلانتری ۲) آقایان پاسبان‌ها یکی دو ساعت به وسیله شلاق و باتوم از ایشان پذیرایی کرده بودند. آیا این هم بر طبق مقررات بوده است؟»

❁ شکنجه، قرائت قرآن و روزه‌داری

در آستانه برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، ساواک مأمور بود که انتقادهای سرکوب و سازه‌های ناکوک را خاموش کند. برای همین و به قصد پیشگیری، ساواک افراد سابقه‌دار در اقدام علیه حکومت را تحت مراقبت قرار داد که نام آیت‌الله خامنه‌ای هم در فهرست مظنونین وجود داشت. چهارم مهرماه ۱۳۵۰، شانزده روز مانده به افتتاح جشن‌ها، ایشان را بازداشت کردند و به انفرادی بردند: «تا آن روز اتفاقی به آن کوچکی ندیده بودم. به شکل مربع و هر ضلع آن یک متر و نیم طول داشت. هیچ منفذ و روزنه‌ای نداشت. تاریکی مطلق بر همه جای آن سایه افکنده بود. ساکن آن از دیدن نور محروم

انقلاب بازخوانی فرهنگ اصیل ایثار و شهادت بود

ملت مسلمان ایران است، گفت: در فرهنگ شیعی رهبری و ولایت با موضوع ایثار و شهادت پیوند خورده است. معاون رئیس‌جمهوری با گرمی داشت یاد و خاطره شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گفت: قیام ۱۵ خرداد نمادی از اطاعت مردم مسلمان و انقلابی از رهبری امام خمینی (ره) بود که با ایثار و فداکاری، روحیه شهادت‌طلبی و ایثارگری را مجدداً در ایران اسلامی احیا کردند. دبیر شورای عالی ترویج و توسعه فرهنگ ایثار و شهادت با اشاره به اینکه فرهنگ ایثار و شهادت در طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز ضامن حفظ استقلال کشور و پایداری نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است، گفت: امروزه، فرهنگ ایثار به‌عنوان الگویی برای آزادی‌خواهان در سطح جهان مطرح است و به‌طور مشخص باعث تقویت نیروهای مقاومت در سطح منطقه غرب آسیا شده است که نمونه‌های آن را در مبارزه ملت‌های مسلمان در یمن، فلسطین، لبنان، سوریه و عراق شاهد هستیم. حجت‌الاسلام والمسلمین شهیدی با تأکید بر اینکه مقام معظم رهبری همچنان مسیر تفکر انقلابی امام خمینی (ره) را به شایستگی ادامه داده‌اند، گفت: امروزه با تدابیر مقام معظم رهبری و با بهره‌گیری از فرهنگ مقاومت، ایثار و شهادت، مسیر تعالی و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی ایران، علی‌رغم همه توطئه‌های قدرتهای استکبار و فشارهای بین‌المللی، با اقتدار طی می‌شود.



فرهنگ ایثار و شهادت که برگرفته از آموزه‌های دینی است موتور محرکه جوانان و مردم انقلابی ایران اسلامی بود که با تأسی از امام حسین (ع) و قیام عاشورا برای مبارزه با سلطه استکبار جهانی و نظام شاهنشاهی و براندازی آن اقدام کردند و خیل عظیمی از آنان جان خود را در این راه فدا کردند

نماینده ولی‌فقیه، معاون رئیس‌جمهور، رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران و دبیر شورای عالی ترویج و توسعه فرهنگ ایثار و شهادت بابیان اینکه امام خمینی (ره) با ایجاد تحولی شگرف در ابعاد فردی و اجتماعی، سطح معنویت در جامعه ایران را ارتقاء بخشید افزود: امام (ره) ملت ایران را به‌سوی ایثار و جان‌فشانی برای آرمان‌های اسلامی و انقلابی حرکت دادند.

حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدعلی شهیدی در جلسه مدیران دبیرخانه شورای عالی ترویج و توسعه فرهنگ ایثار و شهادت با گرمیداشت سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) و قیام پانزده خرداد و با اشاره به نقش مؤثر فرهنگ ایثار و شهادت در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی گفت: امام خمینی (ره) با آغاز نهضت اسلامی در ایام محرم و عاشورای حسینی در سال ۱۳۴۲ فرهنگ ایثار و شهادت را احیا کرد.

وی تأکید کرد: فرهنگ ایثار و شهادت که برگرفته از آموزه‌های دینی است موتور محرکه جوانان و مردم انقلابی ایران اسلامی بود که با تأسی از امام حسین (ع) و قیام عاشورا برای مبارزه با سلطه استکبار جهانی و نظام شاهنشاهی و براندازی آن اقدام کردند و خیل عظیمی از آنان جان خود را در این راه فدا کردند. نماینده ولی‌فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران با اشاره به اینکه امام خمینی (ره) بر این اعتقاد بودند که فرهنگ شهادت‌طلبی ناشی از روحیه انجام تکلیف و وظیفه الهی نزد





دکتر نصرت‌الله تاجیک، استراتژیست و زندانی سیاسی قبل از انقلاب تحلیل کرد

جزئیات شکل‌گیری مبارزه علیه رژیم خودکامه شاهنشاهی

درآمد

نصرت‌الله تاجیک متولد ۱۳۳۲ در شهر تهران است، وی دیپلم ریاضی و فنی در رشته برق از هنرستان صنعتی تهران در سال ۱۳۵۱ و لیسانس مهندسی راه و ساختمان را از دانشگاه علم و صنعت ایران در سال ۱۳۵۵ دریافت کرد و دکترای عمران از دانشگاه وست‌مینستر لندن را در پرونده تحصیلاتی خود دارد. او از مبارزان دانشجویی و از سال ۱۳۵۱ به بعد سه بار دستگیر و تحمل بیش از دو سال زندانی در رژیم سابق را دارد. کسب آموزش از محضر اساتید در زمینه تفسیر قرآن (مرحوم سید مرتضی شبستری)، فلسفه و منطق (مرحوم مرتضی مطهری و رضا اصفهانی)، مطالعه در زمینه جامعه‌شناسی، اقتصاد، تاریخ و مسائل سیاسی اجتماعی ایران و جهان. ارائه مقالاتی به زبان فارسی در زمینه سیاست داخلی، مباحث مدیریتی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل و مسائل سیاسی اجتماعی خاورمیانه و خلیج فارس در مطبوعات داخلی و خارجی، تألیف دو جلد کتاب در زمینه ساختمان‌های حجیم بتنی نظیر سد، پل و نیروگاه‌های هسته‌ای و اثرات محیط‌زیستی آن‌ها و همچنین چهار جلد کتاب به زبان انگلیسی در زمینه مسائل برنامه‌ریزی راهبردی در نهادهای عمومی عام‌المنفعه و مدنی، رهبری عمومی در احزاب سیاسی و سازمان‌ها، مدیریت راهبردی بر اساس منابع درونی سازمان‌ها، جهانی‌سازی و رابطه دولت و جامعه مدنی و نقش رسانه‌های اجتماعی در حکومت‌های مشارکتی و محلی و همچنین تشویق‌های مکرر از وزرای امور خارجه و کشور، دریافت مدال درجه یک پادشاهی اردن به دلیل نقش و تلاش برجسته در تنظیم، بهبود و توسعه روابط دو کشور طی سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۳، از دیگر افتخارات وی به شمار می‌آید. متن پیش رو مصاحبه شاهد یاران با این مبارز دانشجویی در دهه ۵۰ است که در پی می‌آید.

وجود یک نیروی مقتدر و باثبات مرکزی در ایران در مقابل توسعه‌طلبی روسیه تزاری، ملوک‌الطوایفی جای خود را به یک حکومت مرکزی داد؛ اما از آنجا که اولاً قدرت بدون نظارت فساد آور بود و ثانیاً رضاشاه یک افسر قزاق و نماینده هیچ بخش اجتماعی نبود که دارای ریشه اجتماعی در کشور باشد تا بتواند از دستاوردهای گذشته و مخصوصاً جنبش مشروطه برای پایه‌گذاری نهادها و سازمان‌های مدنی استفاده نماید لذا برای تحقق اهدافش و سامان دادن به جامعه از راه استبداد رأی دنبال شد. یعنی این تحولات پنج دهه اول از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰ کشور را به سمت مدرن شدن ولی نه از منظر توسعه درون‌زای سیاسی اجتماعی بلکه ظواهر تمدنی پیش برد که در دهه اول تا وقوع جنگ جهانی دوم (۱۳۱۸-۱۳۲۴) و تأثیراتش بر کشور با شیبی آرام و سپس با شکل‌گیری بعضی نهادها و نوسازی‌های اجتماعی با شیبی تندتر در دو دهه چهل و پنجاه به سمت توسعه زیرساخت‌های کشور و نوسازی چهره کشور پیش رفت. بعد از شروع جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه به دلیل عدم رعایت بی‌طرفی و گرایش وی به آلمان‌ها در شهریور ۱۳۲۰ و آمدن شاه جوان نه از منظر توسعه سیاسی و اجتماعی بلکه بیشتر از طرف مظاهر نوسازی از قبیل جاده و راه و راه‌آهن سریع‌تر جلو می‌رفتیم تا اینکه کم‌کم نفت در بودجه کشور نقش عمده‌ای پیدا کرد و این درآمد نفتی تبدیل به اقداماتی در جهت اوج‌گیری تحولات سیاسی اجتماعی شد، زیرا بدون توجه به الزامات برنامه‌های توسعه سیاسی اجتماعی و تزریق بی‌حساب و کتاب پول نفت و فساد نهاده‌شده در سیستم اداری کشور باعث به وجود آمدن اختلاف طبقاتی فاحش شد که مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران را به هم ریخت. در کنار آن ظلم و فساد، مظاهری از

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مبارزه در دهه ۵۰ که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد خانواده‌های زندانیان سیاسی بودند که از طریق ملاقات مطالبی را از جامعه به زندانیان و برعکس منتقل می‌کردند. زندانیان جدید نیز در بدو ورود خود به زندان به همین صورت و کسانی که آزاد می‌شدند نیز این رسالت را بر عهده داشتند. البته در این سال‌ها کمتر کسی آزاد می‌شد، ولی زندانیان از هر فرصتی برای انتقال مفاهیم به جامعه استفاده می‌کردند.

و حکومت در ایران متحول شد و هم جامعه ایرانی؛ و هر چه به انتهای این دهه یعنی آخرین سال‌های دهه پنجم (۱۳۵۰) می‌رسیم طبقه متوسط قوی‌تر و جامعه سامان‌یافته‌تر می‌شود و هر قشر و صنف و طبقه‌ای جایگاه اجتماعی خود را تا حدی پیدا می‌کند. البته روند این پنج دهه نیز یک روند ثابت و روبه رشد نبود بلکه فراز و نشیب فراوانی داشت. در دهه اول ۱۳۱۰ شمای جامعه ایرانی تیره، تاریک و پرتضاد و تنش است؛ اما در این دهه به دلیل تأثیر منفی حکومت خان و خانی و ناامنی‌های سیاسی اجتماعی در کشور بر زندگی مردم و نیاز داخلی به ثبات و آرامش و همچنین خواست انگلیس برای

مبارزه با رژیم پهلوی خصوصاً در دهه ۵۰ ریشه در چه بخشی از جامعه داشت؟

دهه ۵۰ دارای تأثیر و موقعیت ویژه‌ای در تاریخ سیاسی اجتماعی معاصر کشور است. از یک طرف مناسبات اجتماعی به هم خورده بود که یکی از عوامل این به هم خوردگی درگیری بین سنت و مدرنیته بود و عامل دیگر استبدادزدگی و عامل سوم نیز عدم توسعه متوازن سیاسی اجتماعی پنج دهه گذشته بود که به سال‌های بعد از ۱۳۰۰ و کمی قبل از آن مربوط می‌شود. تاریخ، شرکت بیمه نیست که فرد و یا حکومتی را تضمین کند! تاریخ نیک و بد افراد، حکومت‌ها و دولت‌ها را ثبت و ضبط می‌کند و به دست نسل‌های بعدی می‌سپرد تا باانصاف در مورد آن‌ها قضاوت شود و چراغ راه آیندگان باشد. بررسی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و از جمله مذهبی مردم ایران در دوران قاجار، نشان از یک جامعه ضعیف، روستایی و استبدادزده با پیشینه‌ای از ویژگی‌های ناشی از حاکمیت مطلق حکام مستبد دارد. جامعه‌ای که به حقوق و وظایف خود آشنا و واقف نبوده و همچون رعیت حاکمان خویش و زیر سلطه مطلق آنان زندگی می‌کرد و در فقر مطلق آگاهی و طبقه متوسط در آن بسیار ضعیف بود. بعد از پیروزی جنبش مشروطیت خواهی ملت ایران در سال ۱۲۸۵ و تحولات بعدی آن، رقابت شدید انگلیس و روسیه و تقسیم ایران بین خود طبق قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، وقوع جنگ اول جهانی (۱۲۹۳-۱۲۹۷) و تأثیرات آن بر اوضاع سیاسی اجتماعی ایران، تحولات پیرامونی ایران و مخصوصاً وقوع انقلاب اکتبر روسیه و سرنگونی تزار (۱۲۹۶)، ضعف خاندان قاجار و شکل‌گیری کودتای انگلیسی سید ضیاء- رضاخان میرپنج در اواخر دوران احمدشاه قاجار در سال ۱۲۹۹ و سپس کودتای رضاخان سردار سپه علیه سید ضیاء در سال بعد، انقراض سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی پنج سال بعد و سرنگونی حکومت مردمی مرحوم مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به تدریج جامعه را دچار تحول کرد.

نقش طبقه متوسط در پیروزی انقلاب چه بود؟

در اواخر حکومت احمدشاه به دلیل ضعف او در اداره مملکت و اوج‌گیری هرج و مرج و ناامنی در کشور، نیاز به یک عنصر مقتدر را در انتظار این ملت استبدادزده ضروری ساخت و با کودتای سید ضیاء- رضاشاه در سال ۱۲۹۹ و به یمن تحولات جهانی و ورزش نسیم بهاری آن به ایران، در پنج دهه بعدی سال‌های هزار و سیصد به بعد، هم سیاست



■ دیپلمات ایرانی که انگلیسی‌ها او را ۶ سال حصر کردند

ناهنجاری‌ها و مشکلات سیاسی و اجتماعی به تدریج انباشته شده بود و از این رو این دهه به دوره خاصی تبدیل شد. از ابتدای دهه ۵۰ به مرور مبارزاتی در میان روشنفکران جامعه شکل گرفت. البته مبارزات روشنفکری از دهه‌های قبل وجود داشت ولی در دهه ۵۰ کم‌کم سمت‌وسوی خشونت‌آمیز و مسلحانه‌ای به خود گرفت. رژیم پهلوی به دلیل درآمدهای بالای نفتی و خریدهای تسلیحاتی و تبدیل شدن به ژاندارم منطقه با پشتیبانی غرب و غرور ناشی از این درآمدها و جاه‌طلبی غیرضروری روزه‌روز از رژیم مردم‌دار در ابتدای دهه ۲۰ به چهره‌ای ضد مردمی تبدیل شد. تقویت پلیس و ساواک باعث شد تا الگوی جدیدی که از غرب و رژیم صهیونیستی گرفته شده بود، اعمال خشونت در برابر اعتراضات سیاسی و اجتماعی صورت گیرد. در سوی دیگر، مبارزان نیز هر روز به مبارزه خود سمت‌وسوی پیچیده و جدیدی می‌دادند و مجموعه عوامل در جامعه باعث غلیان شد.

❁ چگونه دانشگاه‌ها به میدان مبارزه آمدند؟

دانشگاه‌های کشور به دلیل تزریق مالی به بودجه کشور و نیاز جامعه به نیروی کار گسترش پیدا کرده بودند و دانشجویان در محیط دانشگاه، فضا را محیطی باز و مساعد برای فعالیت‌های سیاسی و تحقق اهداف سیاسی اجتماعی خود می‌دیدند؛ اما از آنجایی که رژیم چهره‌ای خشن داشت و تمام تحرکات مبارزان را امنیتی می‌دید باعث شد تا مبارزه‌ای بین رژیم و دانشجویان به وجود بیاید و به درگیری و خشونت تبدیل شود. در دهه ۵۰ مبارزانی مثل چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق به سمت مبارزه مسلحانه رفتند و در نتیجه جو دانشگاه‌ها از جریان مبارزاتی کشور متأثر شده بود و به تدریج مبارزه به سطح کشور کشیده شد و سازمان‌های چریکی از محل همین دانشگاه‌ها به تأمین نیرو و عضوگیری کادرهای خود برای مبارزات سیاسی و اجتماعی رو آوردند.

این مسئله باعث شد جوانانی که به دنبال برطرف کردن ظلم بودند به مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی گرایش پیدا کنند. چون توسعه درون‌زا و متوازن انجام نگرفته بود، فقر و فحشا در سطح جامعه و در زیر پوست شهر گسترش پیدا کرد و در روستاها و مناطق دورافتاده وضعیت زندگی مردم بد بود و همین‌ها باعث می‌شد تا نیروهای دانشجویی به سمت مبارزه میل بیشتری پیدا کنند و رفع ظلم انگیزه اصلی مبارزه آنان شود. به دلیل اینکه مبارزه دارای سازمانی واحد و حزب و تشکیلات مشخص نبود هر دانشجویی بانگیزه خود وارد مبارزه می‌شد ولی عموماً دانشجویان با انجام سفر، مطالعه و آشنایی



در دهه ۵۰ مبارزانی مثل چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق به سمت مبارزه مسلحانه رفتند و در نتیجه جو دانشگاه‌ها از جریان مبارزاتی کشور متأثر شده بود و به تدریج مبارزه به سطح کشور کشیده شد و سازمان‌های چریکی از محل همین دانشگاه‌ها به تأمین نیرو و عضوگیری کادرهای خود برای مبارزات سیاسی و اجتماعی رو آوردند

اجتماعی به فکر سیاسی میل پیدا می‌کردند ولی چون رژیم چهره‌ای پلیسی داشت برای دانشجویان و اقشار مختلف مردم جایی برای فعالیت‌های سیاسی باقی نمی‌گذاشت. در بازار، کسبه و روحانیت نیز فعالیت سیاسی مبارزاتی وجود داشت ولی محوریت مبارزه سیاسی در دهه ۵۰ بیشتر با دانشجویان و دانشگاه بود. دانشجویان از طریق فعالیت‌های صنفی دانشجویی از قبیل تئاتر و گروه کوه‌نوردی و هر فعالیتی که باعث می‌شد کاری سازمان‌دهی شده و تشکیلاتی صورت بگیرد و به انسجام نیروها بینجامد و طی آن تبادل اطلاعات صورت گیرد به کار سیاسی می‌پرداختند تا مردم را آگاه کنند. در آن زمان رسانه به این سبک و سطح وسعت

امروزی وجود نداشت و حداکثر امکان ما تلفن ثابت بود که آن هم به دلیل ناامنی نمی‌توانست وسیله انتقال تجربیات باشد و فقط برای تماس گرفتن به کار گرفته می‌شد. افراد تجربه خود را سینه‌به‌سینه با گردهمایی‌ها و برنامه‌های جمعی به یکدیگر انتقال می‌دادند. مجموعه این وضعیت باعث می‌شد افرادی که دارای تفکر سیاسی برای تغییر معادلات سیاست و حکومت در کشور هستند به سمت مبارزه تمایل پیدا کنند، من هم در چنین جوی و به همین طریق و از معبر دانشگاه به کارها و فعالیت‌های سیاسی اجتماعی متمایل شدم. البته من به دلیل کار در دکان نانوايي پدرم از ده‌سالگی تا حدودی با مشکلات مردم آشنا شده بودم و چون مطالعه می‌کردم برای ورود به فعالیت‌های مبارزاتی از منظر فکری آماده‌تر بودم.

قدم اول در مبارزه فعالیت‌های صنفی بود و بعد به مبارزات سیاسی در قالب جنبش‌های دانشجویی تبدیل شد. مبارزان زیاد بودند ولی سازمان‌های مبارز چه از نظر مالی و چه از نظر تدارکاتی و آموزشی امکان جذب همه نیروهای مبارز را نداشتند و تعدادی از مبارزان را که برای آن‌ها اولویت داشت دست‌چین می‌کردند. همین امر باعث تشدید جو مبارزاتی در کشور شد. از سال ۱۳۴۹ با حرکت فداییان خلق در مبارزات جنگل و فعالیت‌های مجاهدین خلق از سال ۱۳۵۰ و دستگیری مبارزان، تولید ادبیات سیاسی باعث ایجاد حماسه‌های انقلابی شد. من هم به عنوان یک دانشجوی از طبقه‌ای که خواستگاهم بخش پایین جامعه بود به سمت مبارزه کشیده شدم. محیط دانشگاه هم برای این کار مناسب بود. اشتباه رژیم این بود که هیچ فعالیت سیاسی و اجتماعی را بر نمی‌تافت و به هیچ حزب مستقلی اجازه فعالیت نمی‌داد. در سال ۱۳۴۱ با دستگیری سران نهضت آزادی جو سالم سیاسی را به جو مبارزاتی خشن تبدیل کرد و در سال ۱۳۴۲ در جریان ماجراهای ۱۵ خرداد و کشتار تظاهرکنندگان فاصله بین مردم و رژیم افزایش پیدا کرد و جو امنیتی در جامعه رشد کرد. این مسائل مبارزه را تشدید کرد، من در طول تحصیل از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ سه بار دستگیر شدم و هر بار که به زندان می‌رفتم جو زندان را سیاسی‌تر، مبارزاتی‌تر و منقلب‌تر می‌دیدم. این بیانگر وضعیتی بود که در جامعه آن روز حکم‌فرما بود.

❁ آیا خواسته مبارزات سیاسی دانشجویی با خواسته‌هایی که مردم را در سال ۵۷ به خیابان‌ها کشاند یکسان بود؟

آنچه در سال ۵۷ شاهد بودیم حاصل تلاش نیروهای



■ آزادی زندانیان سیاسی در آبان ۱۳۵۷

نداشت و حلقه‌های مبارزاتی در اقصای گوناگون مانند دانشجویان، بازار، روحانیت و روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی شکل می‌گرفت که هر کدام از این حلقه‌ها با یک یا چند تن از روحانیون مبارز مرتبط بود. البته قسمتی از این ارتباط و تماس مخصوصاً در میان دانشجویان، برمی‌گشت به بخش ایدئولوژیک مبارزه که نیاز به کار فکری و نظری روحانیت داشت. چون برای تداوم یافتن مبارزه لازم بود خوراکی فکری برای آن فراهم شود. همین مسئله باعث شد با روحانیونی که تفسیر به‌روز و انقلابی از متون دینی داشت مرتبط باشند تا ایدئولوژی مبارزه را در بخش مسلمان جنبش دانشجویی در تعامل با مسائل و تحولات سیاسی اجتماعی تولید کند. در مبارزه پیشاهنگان حرکتی را شروع می‌کنند و این حرکت باعث تحریک ایدئولوژیک سایر اقشار جامعه می‌شود.

❁ درباره تجربه سه‌باره زندان شما صحبت کنیم، زندانیان آن دوره را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد؟

زندانیان سیاسی از ابتدای دهه اول ۱۳۰۰ و مخصوصاً شکل‌گیری رژیم پهلوی به چند بخش تقسیم می‌شدند که بیانگر بخش‌های گوناگون مخالفین رضاخان میرپنج و سردار سپه که بعدها تاج‌شاهی را نیز بر سر گذاشت بودند. کسانی که با رضاشاه مخالف بودند و یا وی با آنان مخالف بود معمولاً در زندان قصر زندانی یا در تبعید و یا در زندان‌های سایر نقاط کشور در حبس بودند. این‌ها عمدتاً پس از شهریور ۱۳۲۰ آزاد شدند، مانند میرزا کریم‌خان رشتی که از حامیان اصلی رضاشاه و جزو

در آن زمان مبارزان و سایل ارتباطی زیادی نداشتند و تنها راه ما تظاهرات و اعتصابات و کشیده شدن آن به خارج از محیط دانشگاه و انعکاس آن بود. البته در سال‌های آخر رادیو هم در خارج از کشور بود که اخبار را منعکس می‌کرد اما در مجموع تمام تلاش جنبش دانشجویی در این سال‌ها معطوف به آگاهی بخشی به مردم و کسب مشارکت آنان و مردمی کردن مبارزه بود

و مطالعه شکل می‌گرفت. این ارتباط با جامعه و روحانیت درباره مبارزه مسلحانه به چه صورت بود؟

جنبش دانشجویی به نقش روحانیت در کشور و تأثیر آن‌ها در میان مردم واقف بود و سعی می‌کرد از پل ارتباطی روحانیت با مردم به خوبی برای اهدافش که آگاهی‌رسانی و مردمی کردن مبارزه بود، استفاده کند؛ زیرا روحانیت به دلیل نفوذ خود در مردم، عنصر مناسبی محسوب می‌شد. آن زمان چیزی به نام سازمان مبارزه که دارای تشکیلات و رهبر باشد وجود نداشت، نه در جنبش دانشجویی و نه در سطح جامعه چیزی به نام روحانیت مبارز وجود

مبارز اعم از مسلحانه و مسالمت‌آمیز به صورت فشرده و سخت طی یک دهه بود که از طریق دانشگاه، مبارزه را عناصر مبارز بازار و نیز از قشر روشنفکر به قشر مردمی در سراسر کشور منتقل کردند. رژیم کودتای شاه، گرد مرگ فعالیت‌های سیاسی را بر روی کشور پاشید و در خرداد سال ۴۲ که حرکتی مردمی بود نیز دوباره بعد از ده سال به‌طور شدیدی آن را سرکوب کرد و همچنان شاهد این خفقان بودیم و همین سرکوب، جو جامعه را منقلب و ملتهب کرد و زندان‌ها از نیروهای مبارز پر شدند. اگر به تاریخچه زندان‌ها نگاه کنید متوجه می‌شوید که در بعضی از تاریخ‌ها زندان‌ها جایی برای مبارزان سیاسی نداشتند و از زندان‌های عادی و یا زندان‌های شهرستان‌ها استفاده و یا حتی زندان‌های جدید ساخته شد. آستانه تحمل رژیم شاه پایین بود و با هرگونه فعالیت سیاسی برخورد امنیتی می‌کرد از طرفی تمام تلاش جنبش دانشجویی این بود که مبارزه را از سطح نخبگان و دانشگاهی به سطح جامعه بکشد و محیط مبارزاتی دانشگاهی را به سطح خیابان‌ها بیاورند. این عمل از دانشگاه‌های مرکز شهر همچون دانشکده فنی و پلی‌تکنیک تهران که در مرکز شهر بود راحت‌تر انجام شد. ما در دانشگاه علم و صنعت به دلیل دورافتاده بودن و قرار داشتن در بیابانی به نام نارمک سخت تلاش می‌کردیم تا تظاهرات و اعتصابات را به دید مردم برسانیم، زیرا از این طریق هم ابهت رژیم شاه شکسته می‌شد و هم آگاهی بخشی به خوبی صورت می‌گرفت، اعلامیه پخش می‌شد و دست‌به‌دست گسترش پیدا می‌کرد و مردم سایر نقاط نیز از این‌گونه تحرکات اطلاع پیدا می‌کردند. در آن زمان مبارزان و سایل ارتباطی زیادی نداشتند و تنها راه ما تظاهرات و اعتصابات و کشیده شدن آن به خارج از محیط دانشگاه و انعکاس آن بود. البته در سال‌های آخر رادیو هم در خارج از کشور بود که اخبار را منعکس می‌کرد اما در مجموع تمام تلاش جنبش دانشجویی در این سال‌ها معطوف به آگاهی بخشی به مردم و کسب مشارکت آنان و مردمی کردن مبارزه بود. اول با کشیدن تظاهرات به خیابان‌ها و دوم توزیع اعلامیه و تهیه ادبیات مبارزه و پخش آن‌ها که اعم از جزوات و کتاب‌هایی که علاقه مردم نسبت به مطالعه آن‌ها زیاد بود انجام می‌شد. اگرچه مردم گرفتار زندگی خود بودند و رژیم نوعی زندگی را تبلیغ می‌کرد که مردم را گرفتار روزمرگی کند، اما سهم دانشجویان آگاهی بخشی و ترویج روحیه ایثار و گذشت با حداقل امکاناتی که داشت بود.

❁ سؤالی که پیش می‌آید این است که ارتباط دانشجویان که بیشتر از طریق آگاهی‌رسانی

درونی بود که خود مقوله جدایی است!

❁ در ادامه بحث در خصوص فضای زندان‌ها، ارتباط فضای زندان با جامعه بیرون از آن چطور بود؟

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مبارزه در دهه ۵۰ که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد خانواده‌های زندانیان سیاسی بودند که از طریق ملاقات مطالبی را از جامعه به زندانیان و برعکس منتقل می‌کردند. زندانیان جدید نیز در بدو ورود خود به زندان به همین صورت و کسانی که آزاد می‌شدند نیز این رسالت را بر عهده داشتند. البته در این سال‌ها کمتر کسی آزاد می‌شد، ولی زندانیان از هر فرصتی برای انتقال مفاهیم به جامعه استفاده می‌کردند. به‌طور مثال اتفاقات زندان و اعتصابات و برخورد با پلیس منتقل می‌شد که رژیم به‌شدت سرکوب می‌کرد. در آن زمان گروه‌های آزاد حقوق بشری به این شکل امروزی وجود نداشت مگر در اواخر سال‌های ۵۶ که به علت فعالیت‌هایی که انجام شده بود و ارتباط خانواده‌های دانشجویان خارج از کشور و ارتباطاتی که بین آن‌ها و مبارزان داخل زندان بود سروصدایی به وجود آمد که عامل افشاگری شد.

❁ به انقلاب می‌رسیم، سال‌های اول انقلاب از منظر شما به عنوان یک مبارز چگونه بود؟

اگر کسی بگوید که من می‌دانستم و یا حدس می‌زدم که انقلاب پیروز می‌شود یقیناً این فرد در انقلاب شرکت نداشته است. کسی در سال ۵۷ باور نداشت که یک رژیم تا دندان مسلح مورد حمایت غرب به یکباره فروپاشد. ولی آنچه که باعث پیروزی زود هنگام شد این بود که رژیم از درون خالی شده و پشتوانه مردمی نداشت. این فروپاشی زود هنگام باعث عدم آمادگی انقلابیون برای ایفای نقش مؤثرتر شد.

در آن دوران کسانی که زمام امور را به دست گرفتند آمادگی چندانی برای مدیریت تحولات نداشتند. تا حدی هم برنامه و نظریه‌ای متقن در سیاست و حکومت و اداره جامعه نداشتند! یعنی وقتی مبارزه‌ای را شروع می‌کنید و داخل حزب هستید و روند مبارزه‌ای سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌کنید، رفته‌رفته بالا می‌روید و تجربه پیدا می‌کنید و به درستی به وظایف تاریخی خود عمل می‌کنید. یک فرد را همین امروز در یک سازمان یا نشریه یا رسانه به مقام‌های بزرگ منصوب نمی‌کنند. انقلاب ما این فرصت را پیدا نکرد تا نیروهای پرورده شده را در مناصب مناسب بگمارد!

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مبارزه در دهه ۵۰ که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد خانواده‌های زندانیان سیاسی بودند که از طریق ملاقات مطالبی را از جامعه به زندانیان و برعکس منتقل می‌کردند. زندانیان جدید نیز در بدو ورود خود به زندان به همین صورت و کسانی که آزاد می‌شدند نیز این رسالت را بر عهده داشتند

اسلامی، فداییان اسلام، حرکت گروه‌های موتلفه و جریان ۱۵ خرداد بودند که بعدها در سال‌های دهه ۵۰ که کادرهای اولیه نیروهای مجاهدین دستگیر شدند و به زندان افتادند علاوه بر هواداران سازمان که دستگیر و زندانی شدند تعدادی از زندانیان مذهبی هم به این سازمان تمایل پیدا کردند. این گروه مذهبی نسبت به زندانیان غیرمذهبی یکدست‌تر بود، ولی در عین حال اختلافاتی در میان آن‌ها بود اما به‌شدت غیرمذهبی‌ها نبود! در سال ۵۴ و در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین خلق و اینکه به‌نوعی شکاف عمیق‌تر شد مثل گروه‌های غیرمذهبی در این بخش هم دسته‌ای به طرفداران سازمان مجاهدین خلق و دسته‌ای به زندانیان مبارز مسلمانی که تمایلی به مجاهدین نداشتند تعلق داشت. مهم در این دوران سوءاستفاده پلیس زندان و ساواک از این اختلافات برای تشدید درگیری‌های

پنج‌نفری بود که با یکدیگر هم‌قسم شده بودند تا وی را حمایت کنند؛ اما بعدها با رضاشاه در زمینه دست‌اندازی او به املاک شمال اختلاف نظر پیدا کردند و به تبعید رفته و به زندان افتادند! بخشی نیز مخالفین سیاسی او بودند. بعد از شهریور ۲۰ زندانیان سیاسی بیشتر غیرمذهبی و از توده‌ای‌ها بودند که شاه جوان نسبت به آن‌ها خیلی حساس بود و بعضی از آنان در حکومت رضاشاه نیز زندانی بودند. اما در دهه‌های بعدی، یک بخش از زندانیان سیاسی ما از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در زندان مانده بودند. ولی گروهی که در این دوران در زندان‌های سیاسی کشور شکل گرفت دو قسمت عمده مذهبی و غیرمذهبی بودند که بعدها این دو قسمت هر کدام به دو بخش دیگر تبدیل شد البته این تجزیه چندان شامل مذهبی‌ها نمی‌شد ولی در غیرمذهبی‌ها دو قسمت بودند یکی زندانیان سیاسی غیرمذهبی که موافقتی با حرکت مسلحانه نداشتند مانند توده‌ای‌ها و چند گروه کوچک دیگر و کسانی از زندانیان سیاسی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد و تحولات آن را راجحانه در زندان دنبال می‌کردند مانند چریک‌های فدایی خلق که از مبارزات جنگ به زندان راه‌یافته بودند.

مرزبندی بین این دو خیلی شدید بود و باهم رقابت داشتند و در بعضی موارد نیز به برخورد کشیده شده می‌شد. شاید در ابتدا بخش اول که توده‌ای‌ها و چند سازمان جزئی که به مبارزه مسلحانه قائل نبودند جمع وسیع‌تری بودند و بخشی دیگر یعنی چریک‌های فدایی خلق در اقلیت بودند و کم‌کم در اواسط دهه پنجاه و مطابق جو جامعه برعکس شد. بخش مذهبی مبارزه کسانی بودند که بیشتر در ابتدای دهه چهل شمسی به مخالفت با شاه بر خواسته و به مبارزه راه یافتند همچون حزب ملل



■ نصرت الله تاجیک، هنگام دریافت حکم آزادی و رفع اتهام خود از یک دادگاه در لندن

جوانان باید سرمایه‌گذاری مادی و معنوی بیشتری داشته باشیم تا این نیرو روند یک بازآفرینی جدید داشته باشد. قسمتی از همین قدرت نرم چگونگی ساماندهی اجتماع ما از طریق نهادهای مدنی و توانمندسازی جامعه و سیاست و حکومت در ایران امروز است. شاید یکی از اشتباهات ما این است که بیشتر از قدرت فردی و کاریزمای افراد استفاده کرده و می‌کنیم بر این اساس اشخاص کار را پیش نبرده‌اند. باید در آینده اداره کشور از طریق نهادهای مدنی و از جمله احزاب به جلو برود تا قدرت نرم و اهداف انقلاب نهادینه بشوند و قائم به شخص نباشند.

❁ به نظر شما آیا خواسته‌های ظلم‌ستیزی که در نسل شما و در دهه ۵۰ وجود داشت در روح جوانان این دهه نیز احساس می‌شود؟

اگر احساس نمی‌شود حاصل فقدان دو عنصر است. یک اینکه نتوانسته‌ایم جوانان را با ریشه‌های عمیق کشور و آرمان‌های انقلابمان مرتبط کنیم و بخش دوم جو جهانی است. ما باید به سمت آگاهی بخشی و اصلاح ساختارهای سیاسی حکومت و آگاهی بخشی برویم. نسل جوان آرمان‌گرا است و به سمت ایده‌هایی حرکت می‌کند که نمی‌تواند آن‌ها را محقق کند. ما باید این خصیصه را با استفاده از ریشه‌هایی که کشور در تاریخ و مذهب دارد و جوانان نسبت به آن دارای تعلق خاطر هستند با استفاده از انگیزه‌های متفاوت جوانان را به سمت یک نوسازی سیاسی و اجتماعی از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد و جوامع مدنی جذب و هدایت کنیم.

در پنجاه سال گذشته من احساس می‌کنم میزان رشد آگاهی مردم به صورتی انفجاری بالا رفته است که حاصل آن رو به رشد است. زندگی و استانداردهای زیستی افراد بالا رفته است. انقلاب در بخش قدرت سخت خوب رشد کرده اما در بخش تولید قدرت نرم و استفاده از آن در اداره کشور رشد مناسبی نداشته‌ایم

عیدیه‌ای در جامعه هستیم اما در مجموع به عقیده من روند انقلاب با همه ریزش‌ها و مشکلات، رو به رشد بوده است. من امروز ۶۵ سال دارم و از ۱۵ سالگی با مسائل سیاسی آشنایی داشتم. در پنجاه سال گذشته من احساس می‌کنم میزان رشد آگاهی مردم به صورتی انفجاری بالا رفته است که حاصل آن رو به رشد است. زندگی و استانداردهای زیستی افراد بالا رفته است. انقلاب در بخش قدرت سخت خوب رشد کرده اما در بخش تولید قدرت نرم و استفاده از آن در اداره کشور رشد مناسبی نداشته‌ایم. اگر ما بخواهیم دهه‌های آینده را تعریف کنیم باید به سمت تعریفی از چگونگی تولید و بازآفرینی قدرت نرم بر اساس خواسته‌های انقلاب و اهدافی برویم که در حقیقت برای تشکیل نظام جمهوری اسلامی متقبل شده‌ایم. در استفاده از نیروی مردم و بخش زاینده آن یعنی در حوزه روی

البته اول انقلاب اگر چه خلوص و صداقت و پاکی بود ولی حاصل تعامل چند گروه و چند قشر بود و روحانیت یا دانشجویان بخشی از این مجموعه بودند. وقتی نیروهای مبارز و مردم در بهمن ۵۷ به صحنه آمدند تحت شخصیت و کاریزمای امام خمینی قرار گرفته بودند. رهبران گروه‌های مرجع به این دلیل که مردمی بودند و پایه فکری و تئوریک داشتند از نیروهای مردم برای مبارزه استفاده کردند که باعث فراگیر شدن آن شد. مبارزه فراگیر به این دلیل که دارای یک سازمان و مدیریت واحد و منسجم نبود دچار یک خلأ یا حفره‌هایی شد که به دلیل قدرت آسیب‌پذیری این حفره‌ها توانسته است خطری را برای انقلاب و کشور به وجود بیاورد. پس مورد اول عدم تجربه کادرها و مسئولین ابتدای انقلاب و مورد دوم عدم کار تئوریک اعم در سیاست و حکومت و تبیین ایدئولوژیک آن بود. ما در بخش دانشجویان مبارز مسلمان دارای متون انقلابی و مبارزاتی قوی و کارشده اسلامی نبودیم. ولی بخش غیرمذهبی و یا مبارزان مارکسیست به دلیل تجربه انقلاب‌های گذشته از جمله انقلاب چین و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب‌های آلبانی و کوبا تجاربی داشتند و می‌توانستند از متون آن‌ها استفاده کنند. این خلأ در قسمت سیاست و حکومت و اداره جامعه باعث شد حفره‌های تازه‌ای درون جامعه به وجود بیاید و ما نتوانیم از پتانسیل بالای مردم در سال ۵۷ و توانمندسازی سیاسی اجتماعی جامعه در تداوم پر قدرت انقلاب استفاده کنیم.

❁ امروز نزدیک به چهار دهه از انقلاب می‌گذرد. شما در بطن مبارزات بودید و در جریان پیروزی انقلاب حضور داشتید. تحلیل و تفسیر شما از دلایل ماندگاری انقلاب چیست؟

چهار دهه زمان مناسبی برای ارزیابی نهایی و کلی انقلاب یک کشور نیست. البته برای بررسی روند نمودار آن خوب و لازم است اما کافی نیست. به تاریخ اروپا نگاه کنید هر کدام از کشورها و یا در کل قاره اروپا چند قرن تاریخ سیاه و زرد خورد و جنگ را داشتند. دو جنگ جهانی از این قاره برخاسته است. در مقیاس چهار دهه تجربه، انقلاب و سیاست و حکومت نو پا است؛ یعنی ما برای کار کردن و رساندن خود به معیارها و استانداردهایی که این انقلاب به آن منظور تشکیل شده است جای تلاش زیاد و امیدواری داریم. از جمله آزادی برای رشد و شکوفایی مردم در زمینه‌های گوناگون زیستی و نیز از جمله استقلال و رفع ظلم جای کار بسیاری دارد. ما دارای فراز و نشیب بودیم و امروز دارای مشکلات



■ روزهای انقلاب



گفت و گو با دکتر احمد فهیمی‌فر، زندانی سیاسی قبل از انقلاب :

نطفه خط امام در زندان قصر بسته شد

درآمد

دکتر احمد فهیمی‌فر استاد تمام و رئیس پیشین دانشگاه صنعتی امیرکبیر است. او متولد شهرستان کاشان است، مدتی نیز ریاست دانشکده مهندسی عمران دانشگاه صنعتی امیرکبیر را به عهده داشته است. وی لیسانس مهندسی راه و ساختمان خود را از دانشگاه علم و صنعت در سال ۱۳۵۵ اخذ کرد و بعد از وقفه‌ای برای ادامه تحصیل راهی انگلستان شد، در نتیجه فوق‌لیسانس مهندسی راه و ترافیک را در دانشگاه بیرمنگام در ۱۳۶۵ و دکتری مهندسی عمران را در دانشگاه نیوکاسل در ۱۳۶۹ دریافت کرد. این استاد دانشگاه در سال‌های قبل از انقلاب و در دوران دانشجویی جزو دانشجویان مخالف رژیم شاه بود که در این مسیر در سال ۱۳۵۵ توسط ساواک دستگیر شد. او در زندان پس از آشنایی با شهید رجایی به گروه «امت واحده» پیوست که این گروه بعد از انقلاب به همراه شش گروه دیگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل داد. به گفته او دانشجویان اصلی‌ترین قشر فعال در انقلاب اسلامی بودند؛ گروهی که سابقه مبارزاتشان به شهادت سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بازمی‌گردد. این روز پس از انقلاب به روز دانشجو مشهور شده است و پیش از انقلاب روز اعتراض در دانشگاه‌ها بود. با حضور مهندس بازرگان در دانشکده فنی دانشگاه تهران، شکل‌گیری انجمن‌های اسلامی قوت گرفت و منجر به اثرگذاری گسترده دانشگاه، مخصوصاً دانشگاه تهران در جریانات مبارزه و پیروزی انقلاب اسلامی شد. بزرگ‌ترین تحصن علما و روحانیون در سال ۵۷ در مسجد دانشگاه تهران شکل گرفت. دکتر احمد فهیمی‌فر یکی از همین دانشجویان فعال در برهه انقلاب در دانشگاه علم و صنعت است؛



■ زندان قصر

وضعیت دانشگاه‌ها از لحاظ سیاسی چگونه بود؟

جنبش‌های دانشجویی در زمانی که من دانشجوی مقطع کارشناسی در دانشگاه علم و صنعت بودم، فعال بود. من مذهبی بودم، در مسجد دانشگاه و در زمینه پخش اعلامیه فعال بودم که به همین دلیل در سال ۵۵ دستگیر شدم؛ بنابراین عمده فعالیت‌های ما در دوران کارشناسی، مسائل مذهبی و تشکیل گروه برای مبارزه با رژیم شاه بود. البته من در کنار این فعالیت‌های مبارزاتی خودم به شکلی جدی درس هم می‌خواندم، اما آن سال‌ها مبارزه برایم شور و حال خاصی داشت.

دانشجویان آن زمان بیشتر چه گرایش‌هایی داشتند؟

آن زمان هنوز مذهبی و غیرمذهبی در دانشگاه خیلی از هم تفکیک نشده بود، اما در سال ۱۳۵۴ که سازمان مجاهدین خلق تغییر موضع داد، بچه مذهبی‌ها خود را از مجاهدین جدا کردند. وقتی ما شنیدم سازمان بیانیه داده و تغییر موضع خود را اعلام کرده است احساس این را داشتیم که سازمان به بچه‌ها کلک زده است. البته اوایل هنوز در بیرون این تغییر موضع سازمان خیلی انعکاس نداشت و بچه‌ها دقیقاً نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده است. ما کم‌کم در جریان قرار گرفتیم که چه اتفاقی افتاده تا اینکه من سال ۵۵ فارغ‌التحصیل شدم و در همان سال هم بازداشت شدم. دلیل دستگیری من هم همان‌طور که اعلام کردم به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی بود، در خیابان، ساواک یکی از اعضای گروه ما را بازداشت کرده و او هم زیر فشار شکنجه ما را لو داده بود. من هم جزو چهار نفر هسته اصلی گروه بودم که بازداشت شدم و به جرم اقدام علیه امنیت کشور به چهار سال زندان محکوم شدم. در آن زمان البته گروه ما اسم خاصی نداشت اما فکر و آرمان بزرگی در سر داشتیم چراکه دنبال اسلحه و جمع‌آوری نارنجک برای مبارزه بودیم، ما گروهی مذهبی و به سازمان مجاهدین خلق نزدیک بودیم. آن زمان سازمان مجاهدین خلق برای بچه‌های مذهبی اسطوره بود منتها سال ۵۴ که سازمان تغییر موضع را اعلام کرد فضا به کلی تغییر کرد.

به نظر شما که از نزدیک با بچه‌های سازمان مجاهدین در ارتباط بودید چه

مجاهدین عمل‌گرا بودند و فقط دنبال اسلحه و کشتن بودند متأسفانه خود ما هم در این فضا بودیم. درواقع اگر کسی به سازمان می‌گفت باید کار فکری کرد او را متهم به فرار از مبارزه می‌کردند. من دستگیری‌ام را لطف خدا می‌دانم اگر دستگیر نمی‌شدم و بیرون می‌ماندم به نظرم کار به جاهای باریک می‌کشید و احتمال پیوستن به مجاهدین خلق و حتی کشته شدنم وجود داشت. فقدان ریشه‌های عمیق مذهبی و عمل‌گرایی مطلق و ارزش قائل شدن تنها به اینکه یک فردی را حذف فیزیکی بکنند نتیجه‌اش این شد که مارکسیسم بر سازمان مسلط شد و اعضا به دام مارکسیسم افتادند ولی وقتی به زندان افتادم با شهید رجایی و... هم‌بند شدم که باعث آگاهی من شد.

چه مسائلی منجر به نارضایتی نسل شما از رژیم شاه می‌شد؟

از نظر رفاهی و اقتصادی وضع دانشجویان بد نبود اما رژیم فاسد و کم‌طاقت بود. مثلاً پرونده من که به خاطر پخش چند اعلامیه نه‌چندان مهم، به چهار سال زندان محکوم شدم. مسئله دیگر این بود که رژیم با رفتارشان اعتماد مردم به خودش را سلب کرده بود. در این شرایط رژیم هر کاری هم می‌کرد مردم آن را بد تفسیر کردند. در سال ۵۶ و ۵۷ از هر قشری در تظاهرات شرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند که رژیم را نمی‌خواهیم. وقتی من سه ماه قبل از پیروزی انقلاب آزاد شدم نه ساواکی بود و نه رژیم قدرتی داشت اما باز مردم می‌ترسیدند. کلیدی‌ترین خواسته معترضان

امام خمینی هیچ‌وقت فتوای ترور نداد چراکه عمیق فکر می‌کرد و می‌دانست با زدن چند نفر از اعضای حکومت، رژیم عوض نخواهد شد، بر این عقیده بودند که باید کار اساسی در زمینه‌های فکری و فرهنگی انجام شود تا مردم به صحنه بیایند

عواملی منجر به مارکسیسم شدن اعضای سازمان مجاهدین خلق شد؟

اعضای سازمان در زمینه اعتقادی ریشه عمیقی نداشتند نسل اول سازمان مثل حنیف نژاد که مذهبی بودند و اعتقادات محکمی داشتند و مسلمان بودند با ضربه ساواک از بین رفتند و نسل‌های بعدی که آمدند سطحی بودند و عمق دینی نداشتند. از طرفی هم، آن زمان مارکسیسم به‌عنوان تئوری مبارزه و علم مبارزه مطرح بود. مسئله دیگر در این زمینه عمل‌گرایی صرف بچه‌های سازمان مجاهدین خلق بود. امام خمینی هیچ‌وقت فتوای ترور نداد چراکه عمیق فکر می‌کرد و می‌دانست با زدن چند نفر از اعضای حکومت، رژیم عوض نخواهد شد، بر این عقیده بودند که باید کار اساسی در زمینه‌های فکری و فرهنگی انجام شود تا مردم به صحنه بیایند. اعضای سازمان

آزادی زندانیان سیاسی بود و این نشان از بسته بودن فضای سیاسی داشت. زیرا به هیچ وجه نمی شد انتقاد کرد، حتی اگر به رئیس دانشگاه انتقاد می کردید سرکوب و دستگیری در انتظار دانشجوی بود. نخست وزیر و شاه که جای خود را داشت. نقد و اعتراض در آن موقع به هیچ وجه قابل مقایسه با حال نبود زیرا همه چیز فرمایشی بود؛ روزنامه ها فرمایشی بودند، احزاب فرمایشی بودند آخر سر هم که حزب ها را منحل کردند و گفته شد که همه باید عضو حزب رستاخیز شوند این یعنی حتی حزب های خودشان را هم قبول نداشتند. دیکتاتوری مطلق بر جامعه حاکم شده بود.



■ احمد فهیمی فر، دانش آموخته دانشگاه علم و صنعت

✿ شما از دکتر شریعتی و جلسات حسینیة ارشاد چه خاطراتی دارید؟

زمانی که دکتر شریعتی مطرح بود؛ یعنی سال های ۴۸ تا ۵۰ من که یک نوجوان بودم چند بار به حسینیة ارشاد رفتم و شیفته سخنان شریعتی شدم و کتاب هایش را خواندم. در آن زمان فقط حالت شعاری داشتیم و خیلی درک عمیقی از مسائل نداشتیم. در جلسات سخنرانی دکتر شریعتی، حسینیة ارشاد پر از جمعیت می شد و مردم در خیابان در چپ و راست حسینیة می ایستادند و به سخنان وی گوش می دادند. البته چپ ها نگاه مثبتی به شریعتی نداشتند آن ها شریعتی را خرده بورژوا خطاب می کردند. اما به هر حال علاوه بر آن لحن حماسی و قلم شیوای دکتر، کتاب های او آن زمان خیلی بین دانشجویان رایج بود و محتوای کتاب ها با دغدغه آن نسل سازگار بود.

✿ ماجرای زندان رفتن شما چه بود؟

من آذر ۵۵ دستگیر شدم. آن موقع چون جزو دانشجویان ممتاز دانشگاه علم و صنعت بودم به عنوان طرح سربازی در خود دانشگاه علم و صنعت مشغول شده بودم و تازه داشتم برای خودم بروبیایی به عنوان مهندس پیدا می کردم که دوستانم را دستگیر کردند. می دانستم که به زودی سراغ من هم می آیند. یک ساواکی آمد من را بازداشت و به کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقل کرد در آنجا من را با دوستانم روبرو کردند که فهمیدم همه چیز لو رفته است. بعد هم در دادگاه نظامی محاکمه و به چهار سال زندان محکوم شدم. با وجود شکنجه های سخت آن روزها، باید بگویم که این شکنجه ها خیلی نصیب من نشد و هم اینکه

مسلمان و مارکسیست با هم بودند اما بعد از تغییر موضع سازمان بچه های مذهبی گفتند ما حاضر نیستیم با مارکسیست ها یک کاسه باشیم از مارکسیست ها جدا شدیم و در زندان دو جمع شکل گرفت؛ یعنی بندهای مارکسیست ها و مذهبی ها از هم جدا شدند. بعد از مدتی متوجه شدیم که نیروهای مجاهدین که با ما بودند عمق مذهبی ندارند بنابراین تصمیم گرفتیم بندهای خودمان را از آن ها جدا کنیم. آن ها هم احساس خطر کرده بودند چرا که بچه های جدیدی که می آمدند جذب ما می شدند، مثل علی صالح آبادی بنابراین تلاش می کردند ما را منزوی کنند. جدایی ما از مارکسیست ها باعث شکل گرفتن حلقه طرفداران امام خمینی در زندان و اعلام پیروی از ایشان شد و پس از آن ما رسماً اعلام کردیم که طرفدار ایشان هستیم. بنابراین اواخر ۵۶ زندانیان سیاسی سه دسته بودند، مارکسیست ها، مجاهدین خلق و مذهبی های طرفدار امام خمینی، طالقانی و منتظری، درواقع نطفه خط امام در زندان بسته شد.

✿ شهید رجایی را در زندان، چگونه دیدید؟

شهید رجایی انسان پاک و بی آلایشی بود. ما یک سال با هم بودیم و یک هفته بعد از آزادی من وی هم آزاد شد. من برای دیدن ایشان به خانه اش در حوالی بهارستان رفتم. او یک معلم به تمام معنا بود و انصافاً دینی بود، عمق دینی داشت، اهل ایمان بود. اگر ایمان واقعی در آدم شکل بگیرد بالا و پایین های زندگی خیلی مهم نیست و هر خطری را به جان می توان پذیرفت. شهید رجایی مصداق کامل این ایمان دینی بود. دلیلش این نبود که رژیم سقوط خواهد کرد. همه تحلیل ها از چپ و راست و... این بود که حداکثر فرزندمومی صورت خواهد گرفت. بنابراین در آن مقطع دلیلی برای ریاکاری وجود نداشت؛ مذهبی واقعاً مذهبی بود و چپ واقعاً مرام چپ را پذیرفته بود. چون بحث منافع مادی در میان نبود که بگوییم نه از روی ریاکاری و منفعت پرستی کسی خود را به دین می چسباند. احتمال داشت کسی تا بیست سال هم در زندان بماند. من خودم زندان را پذیرفته بودم البته خوشحال هم بودم تصور آزادی از زندان نداشتم، بنابراین معنی نداشت آن موقع کسی از روی مصلحت بیاید ادعای مذهبی بودن بکند به نظرم همه خودشان بودند و مطمئناً اگر رهبری آیت الله خمینی نبود و مردم نبودند رژیم عوض نمی شد. رژیم را مردم از پا آوردند.

چند بار به حسینیة ارشاد رفتم و شیفته سخنان شریعتی شدم و کتاب هایش را خواندم. در آن زمان فقط حالت شعاری داشتیم و خیلی درک عمیقی از مسائل نداشتیم. در جلسات سخنرانی دکتر شریعتی، حسینیة ارشاد پر از جمعیت می شد و مردم در خیابان در چپ و راست حسینیة می ایستادند و به سخنان وی گوش می دادند

روابط خودم با دیگران را لو نداده بودم. علاوه بر زندان قصر من در چهار ماه آخر محکومیت خودم به زندان قزل حصار کرج تبعید شدم. بعد از انقلاب پرونده خود را مطالعه کردم نوشته بودند که فهیمی فر عنصر نامطلوب است و رئیس زندان قصر نوشته بود که بعد از اینکه زندانش تمام شد باید به اوین فرستاده شود. وقتی رژیم مطمئن نمی شد که یک زندانی از عقاید خودش برگشته است بعد از اتمام محکومیتش او را آزاد نمی کردند و به زندان اوین می فرستادند. با اوج گیری مبارزات من آبان ۱۳۵۷ از زندان قزل حصار آزاد شدم. در زندان قصر که بودم با افراد بزرگواری آشنا شدم و با کسانی چون رجایی و... هم بند بودیم. یکی از اتفاقات مهمی که زمان حضور من در زندان افتاد بحث جدا شدن زندانی های مسلمان و مارکسیسم از هم بود. تا سال ۵۴ تقریباً همه زندانی های



ابوالفضل توکلی‌بینا، از بازار حضرتی تا مبارزه، زندان و اجازه اخذ وجوهات از امام خمینی (ره)

حکم ترور منصور، نخست وزیر را از آیت‌الله سیدهادی میلانی گرفتیم

درآمد

ابوالفضل توکلی‌بینا در سال ۱۳۱۲ در یزد به دنیا آمد. وی در سن ۱۲ سالگی همراه برادرش به تهران آمد. او از نزدیکان آیت‌الله خمینی در دهه چهل و از شاهدان اتفاقات و تصمیمات مهم آن دوران است. توکلی‌بینا از افراد مؤثر در بازار تهران، به ویژه بازار حضرتی بود و در بسیج بازاریان برای انجام اعتراض و راهپیمایی نقش مهمی داشت. او جزو سازمان‌دهندگان تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲ بود و به دلیل نزدیکی که با آیت‌الله خمینی داشت از ایشان اجازه اخذ وجوهات شرعی و هزینه کردن را قبل از انقلاب داشت. توکلی‌بینا پس از انقلاب مشاور رؤسای جمهور، هاشمی‌رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد بوده است. او در حال حاضر در دانشگاه رفاه که در محل مدرسه رفاه می‌باشد فعالیت می‌کند.

اولین مشاهدات شما از شروع مبارزات مربوط به چه حوادثی است؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آمریکایی‌ها در ایران مسلط شدند و می‌خواستند کشور را سکولار کنند ولی مرحوم آیت‌الله بروجردی مرجعیت تام و یکپارچه‌ای داشت و شاه از اینکه اقدامی خلاف دین صورت دهد وحشت داشت. پس از بستری شدن مرحوم بروجردی در بیمارستان فیروزآبادی شهرری، آیت‌الله خمینی به همراه چند تن از روحانیون به دیدن وی رفتند تا ایشان را ترغیب کنند به جای بازگشت به بروجرد به قم بیایند. آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله خمینی را مشاور سیاسی خود کرده بود. در روزهای درمان ایشان شاه و علم به دیدار وی رفتند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی، شاه مصوبه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد. روزنامه‌ها برای پر کردن چشم مردم نوشتند که به بانوان حق رأی داده شد.

شرط اسلام از انتخاب‌شونده و انتخاب‌کننده حذف شد و به جای کلمه قرآن از سوگند به کتاب آسمانی استفاده شد. مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی منجر به این شد که امام خمینی در منزل حاج‌آقا مرتضی حائری فرزند آیت‌الله حائری بنیان‌گذار حوزه علمیه، جلسه‌ای ترتیب داده و در حضور پنج فقیه بزرگ یعنی آیت‌الله حائری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی‌نجفی در مورد جنایات وسیع رژیم بحث کردند. در آن جلسه نتیجه گرفتند که تمام علمای کشور را در جریان مسائل قرار بدهند. همچنین مقرر شد که این جلسات تا حصول نتیجه ادامه پیدا کند.

شرط اسلام از انتخاب‌شونده و انتخاب‌کننده حذف شد و به جای کلمه قرآن از سوگند به کتاب آسمانی استفاده شد. مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی منجر به این شد که آیت‌الله خمینی در منزل حاج‌آقا مرتضی حائری فرزند آیت‌الله حائری بنیان‌گذار حوزه علمیه، جلسه‌ای ترتیب داده و در حضور پنج فقیه بزرگ یعنی آیت‌الله حائری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی‌نجفی، آیت‌الله شریعتمداری، در مورد جنایات وسیع رژیم بحث کردند

خطاب به همه ملت ایران منتشر کردند. قدردانی و تشکر کردند و در پایان گفتند صفوف خود را منسجم‌تر کنید تا اگر دستی برای اقدام دراز شد آن دست را قطع کنید. بعد از یک هفته آیت‌الله خمینی از من و آقای عسگرولادی و آقای عراقی دعوت کردند تا به قم برویم. وقتی رفتیم متوجه شدیم دو گروه دیگر هم هستند چون ما سه گروه بودیم. ایشان که سمبل وحدت بودند، گفتند ما نیاز به وحدت داریم باهم یکی بشوید. به تهران برگشتیم و جلسه داشتیم و باهم توافق کردیم که شورایی ۱۲ نفری تشکیل شود اولین جلسه را تشکیل دادیم باهم ائتلاف کردیم و اسم آن را مؤتلفه گذاشتیم. این واژه از آنجا بر روی زبان‌ها افتاد. آیت‌الله خمینی از اقدام ما قدردانی، تشکر کردند و گفتند چند نصیحت به شما دارم، برای این تشکیلات از برادران مؤمن خود برادریابی کنید. حزب‌ها را درون خود راه ندهید آن‌ها هر کجا منافعشان ایجاد نکند شما را رها خواهند کرد؛ و در تصمیم‌گیری‌ها اقلیت را لحاظ کنید تا راه برای شما هموار باشد.

نقش شما در این ائتلاف چه بود؟

تا زمانی که آیت‌الله خمینی در ایران بودند روزهای یکشنبه من رابط مؤتلفه بودم و با ایشان دیدار و گزارش‌ها را ارائه می‌دادم در زمانی که ایشان در فرانسه بودند من و شهید مهدی عراقی به ایشان ملحق شدیم و اداره شرایط تا آمدنشان به ایران به عهده ما بود.

در زمان تبعید طولانی ایشان فعالیت گروه

آیا ورود شما به مبارزه هم از همین فضا شکل گرفت؟

بله ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی سه ماه طول کشید و پس از آن، مصوبه لغو شد. من در بازار تهران بودم و عده‌ای به من مراجعه کردند که ما چگونه جشن بگیریم من گفتم باید از آیت‌الله خمینی سؤال کنیم. ایشان گفت نه این موقت است و اعلامیه‌ای



■ آیت‌الله بهشتی



■ آیت‌الله مطهری



■ آیت‌الله انواری

آیت‌الله خمینی هم رهبر آن خواهد شد. البته ما هر چه از ایستادگی یاد گرفته‌ایم از ایشان بوده است. ما مأموریم که این انقلاب را به دست صاحب اصلی‌اش که امام زمان (عج) است برسانیم. ما ۳۰ شبانه‌روز در زندان شکنجه شدیم، ولی عشق به امام زمان (عج) ما را به مقاومت رساند و گر نه ما را به راحتی رها نمی‌کردند.

❁ برخلاف پیش‌بینی بسیاری که انقلاب را ناپایدار می‌دیدند، این انقلاب چهل سال سرپا ماند. به نظر تان دلایل این ماندگاری چیست؟
در سال ۱۳۴۱ شخصی به نام آقای علما، نصف شب خواب می‌بیند که امام زمان (عج) به او می‌گوید به حاج‌آقا روح‌الله بگو وقتش است. بار دوم آقا به خواب ایشان می‌آید و او باز هم خوابش می‌برد بار سوم باز آقا به خواب ایشان می‌آید و می‌گوید حرکت کن. خانه آیت‌الله خمینی در قم در منطقه یخچال قاضی در بیابان و باغات بود. وی نقل می‌کند که وقتی در زدم انگار ایشان پشت در ایستاده بود و به من گفت پیام آقا را آوردی؟ این مسئله چندین بار تکرار شده و مفصل است. این قیام به قیام امام زمان (عج) متصل است. ما قدرتی جهانی شده‌ایم. در منطقه همه دشمنان را با آن همه حيله و تزویر و جنایاتی که آمریکایی‌ها به وسیله سعودی‌ها کردند بیرون راندیم. امروز مسلط بر اوضاع هستیم. من به خیلی از کشورهای دنیا رفته‌ام حتی کمونیست‌ها هم عکس امام را دارند و او را ناجی محرومین می‌دانند.

✓
آقای مطهری فرمودند تا چند نفر از سران نیفتند این خفقان از بین نمی‌رود. اکثر ما حوزه دیده بودیم و فقه خوانده بودیم. در طول ۱۲ شب به این جمع‌بندی رسیدیم که سه نفر مفسد فی‌الارض هستند. شاه، اعلم و منصور

ما به خاطر این حادثه شش ماه در انفرادی زندان قزل‌قلعه بودیم. بسازفروش پولداری به نام حاج‌آقا علمدار که در غرب تهران زندگی می‌کرد به نجف می‌رود و پول زیادی جلوی آیت‌الله خمینی می‌گذارد و می‌گوید من از رفقای حاج‌آقا توکلی بینا هستم. آیت‌الله پول‌ها را دو دستی پس می‌زند و می‌گوید این جوان‌ها در زندان هستند می‌روید و این پول‌ها را خرج خانواده‌های آن‌ها می‌کنید. علمدار به ایشان التماس می‌کند که پول را قبول کنید. ایشان نگران وضعیت ما در زندان بودند.

❁ در دوران زندان آیا فکر می‌کردید با وجود تبعید آیت‌الله خمینی و حضور رقابایی مثل مجاهدین و مارکسیسم‌ها، روزی انقلاب به جمهوری اسلامی منجر شود؟
هیچ‌کسی باور نمی‌کرد که انقلاب پیروز می‌شود و

مؤتلفه چگونه ادامه پیدا کرد؟

امام خمینی (ره) را ۱۳ آبان ۴۳ به ترکیه تبعید کردند. روز بعد یعنی ۱۴ آبان در خیابان نظام‌آباد تهران در منزل یکی از اعضای شورای مرکزی جلسه‌ای تشکیل دادیم. آقایان مطهری، بهشتی، انواری و مولایی جزو شورای فقهی ما بودند که جمع ما ۱۶ نفر بود. اکثر ما حوزه دیده بودیم و فقه خوانده بودیم. در طول ۱۲ شب به این جمع‌بندی رسیدیم که سه نفر مفسد فی‌الارض هستند. شاه، اعلم و منصور. پس از آن شروع کردیم به بررسی اینکه کجا می‌توان حکم ترور را اجرا کرد و از آیت‌الله میلانی هم مجوز گرفتیم که بعدها گفته نشود چند تا بچه نشسته و حکم قتل صادر کردند. منصور که فرد آلوده‌ای بود بررسی شده بود. محمد بخارایی در ۱۷ سالگی به عضویت گروه ما درآمد و در شاخه نظامی ما دوره نظامی دید، قبول کرد حکم را اجرا کند. او این کار را مقابل مجلس انجام داد. دو گروه تصمیم داشتند وی را بعد از اجرای حکم ببرند منصور پیاده شد و بخارایی پاکتی را دو دستی جلو برد تا منصور پاکت را گرفت او اسلحه‌اش را درآورد و شلیک کرد. قرار بود پس از انجام عملیات به طرف مسجد سپهسالار بروند تا افراد او را از صحنه دور کنند ولی مأموران وی را دستگیر کردند. در بازجویی‌ها می‌گویند می‌خواستیم حنجره‌ای که توهین به رهبر و مرجع ما کرد را خاموش کنم و یک تیر هم به شکم‌گنده‌اش زدیم.

❁ ولی آیت‌الله خمینی مخالف مبارزه مسلحانه بود با این حال شما دست به عملیات مسلحانه زدید این اتفاق را چطور توجیه می‌کنید؟



■ بخارایی - عامل اجرای حکم اعدام منصور



■ منصور - نخست‌وزیر



■ آیت‌الله میلانی



مهندس محمدرضا علی حسینی، زندانی سیاسی مسلمان قبل از انقلاب در گفت و گو با شاهد یاران تشریح کرد

چرایی ورود افراد و گروه‌ها به مبارزه مسلحانه

درآمد

محمدرضا علی حسینی متولد سال ۱۳۳۵ شهرستان نهاوند است. او قبل از انقلاب به عضویت گروه انقلابی ابوذر در آمد و پس از دستگیری اعضای آن در سال ۱۳۵۳، محکوم به حبس ابد به اضافه ۲۸ سال زندان شد، ولی در سال ۵۷ و با پیروزی انقلاب آزاد شد. وی دانش آموخته الکترونیک و علوم سیاسی است، بعد از انقلاب در دوره‌های پنجم و ششم نماینده مردم نهاوند در مجلس شورای اسلامی بوده است. گفتنی است که وی در کمیته مشترک هم سلول حضرت آیت الله خامنه‌ای بوده است. آنچه در پی می‌خوانید نقطه نظرات این مبارز خستگی ناپذیر راه آزادی و عدالت است.

مختلف مهمات خود را به دست می‌آوردند.

❁ اجازه بدهید از فضای مبارزه بیرون فاصله بگیریم و از شیوه‌های مبارزاتی پس از ورود به زندان صحبت کنیم. در دوران زندان و خفقان حاکم در آن محیط چگونه آن انگیزه مبارزاتی در زندانیان باقی ماند؟

انگیزه‌ای که ما به خاطر آن به زندان افتاده بودیم به قوت خود باقی بود ما به دنبال آزادی و دموکراسی رفاه و تحول ملت بودیم. البته ممکن بود کسی در زندان کم بیاورد و تشکیلات را تغییر دهد و در نهایت عفو و از زندان بیرون بیاید و برود سراغ زندگی. در سال‌های ۵۶ و ۵۷ واقعاً انگیزه وجود داشت یک عده‌ای می‌گویند که شاه داشت برنامه‌ریزی می‌کرد این‌ها همه در حد حرف است ما همه با انگیزه بودیم، اما چون چاره‌ای نبود مبارزه مسلحانه می‌کردیم. در حال حاضر من نسبت به برخی سیاست‌ها انتقاد دارم و نقد می‌کنم، اما در آن زمان امکان این نقد مطلقاً وجود نداشت.

❁ با همه این‌ها، یک دوره ۴۰ ساله از انقلاب ما می‌گذرد می‌خواهم تحلیل شما را از انقلاب بعد از این چهارده جویا بشوم. آیا این همان آرمان‌هایی که بود که در اوایل به خاطرش مبارزه انجام می‌شد؟

پاسخ به این سؤال شفاف است. ما نمی‌خواستیم مردم گرفتار و قوام خانواده‌ها سست شود و گرسنگی و فقر و به وجود بیاید. آرمان‌هایی که ما برایشان مبارزه کردیم چنین نبوده و بسیاری از این آرمان‌ها محقق نشده که باید تلاش کنیم محقق شود. به نظرم ریشه مشکلات متأثر از روابط خارجی و عدم برنامه‌ریزی داخلی و انحصارطلبی اشخاص است.

❁ توصیه شما به عنوان یک الگوی مبارز برای نسل حاضر چیست؟

در حال حاضر مهم‌ترین چیزی که به نظر می‌رسد این است که همه ما ایرانی‌ها اعم از پیر و جوان تعصب زیادی نسبت به کشور خویش داریم حتی آن‌هایی که در خارج از کشور هستند، اما آنچه برای نسل جوان مهم به حساب می‌آید، این است که نباید فریب موضوعات سیاسی، اتفاقاتی که پشت پرده می‌گذرد، زد و بندهای سیاسی و ... را بخورند. مردم در گذر زمان پس از انقلاب مرحله‌ای را پشت سر گذاشتند که بسیاری از آن‌ها لازم و طبیعی بوده است. طبیعی است که مردم نمی‌خواهند انقلاب شکست و یا فروپاشد صورت بگیرد. مردم ایران در فرایند انقلاب هرگاه فرصت داشته‌اند، مجالس و دولت‌های خود را روی کار آورده‌اند. به نظر من باید مسائل را دقیق، علمی و با اندیشه ببینند و بعد از آن به جریان‌های سیاسی کمک کنند. انقلاب اسلامی با همه فراز و نشیب‌هایی که داشت یک دست‌آورد به همراه داشت و آن، افزایش دانش و سطح آگاهی مردم بوده است.

❑ نمی‌توان گفت انقلاب متأثر از کدام نوع مبارزه بود، ولی در آن دوره که یا در زندان بودیم یا مبارزه مسلحانه می‌کردیم، در ایجاد بدبینی مردم نسبت به رژیم شاه مبارزه ما مؤثر بود، ولی اگر در سال ۵۶ شخص امام خمینی نبودند انقلاب اتفاق نمی‌افتاد، چرا که مبارزان و مغزهای سیاسی کشور در زندان بودند

بعد از مبارزات مشروطیت جامعه به دنبال دموکراسی و آزادی‌خواهی بود. نمی‌توان گفت انقلاب متأثر از کدام نوع مبارزه بود، ولی در آن دوره که یا در زندان بودیم یا مبارزه مسلحانه می‌کردیم، در ایجاد بدبینی مردم نسبت به رژیم شاه مبارزه ما مؤثر بود، ولی اگر در سال ۵۶ شخص امام خمینی نبودند انقلاب اتفاق نمی‌افتاد، چرا که مبارزان و مغزهای سیاسی کشور در زندان بودند. در زندان‌های شاه افراد متفکر و اهل مطالعه محبوس بودند. در سال‌های ۵۳ و ۵۴ تحلیل بر این بود که احتمالاً ۵۰ سال طول می‌کشد تا مبارزات مسلحانه و غیرمسلحانه به نتیجه برسند و تحول و انقلاب ایجاد شود. شاید اگر امام خمینی نبود ما باید سال‌ها مبارزه می‌کردیم تا پیروز شویم که البته معلوم نبود به طور قطع پیروز شویم.

❁ سازوکار تشکیلات در دوران مبارزه اعم از اسلحه و آموزش و ارتباطات به چه شکل انجام می‌شد؟

در آن زمان کار تشکیلاتی خیلی خطرناک بود زیرا هر کسی را که می‌گرفتند آن قدر شکنجه می‌دادند تا رابط خود را لو دهد، اما فعالیت‌ها با احتیاط زیاد انجام می‌شد. برای مثال من و شما که ممکن است همدیگر را شناسیم کسی که ما را به هم متصل می‌کرد باید به‌طور کل ارتباطش را با ما قطع می‌کرد. اگر ما را گرفتند آن فرد را نمی‌توانستیم لو بدهیم، چون او رفته بود و در جای دیگری زندگی می‌کرد. ما هم همدیگر را نمی‌شناختیم و هر بار هم همدیگر را می‌دیدیم اسم قرارمان را قرار سلامتی می‌گذاشتیم و می‌آمدیم علامت می‌زدیم روی دیوار. نفر بعدی اگر علامت بود علامت دیگری می‌زد و این نوع فعالیت، به‌شدت نیاز به مراقبت داشت و خطرناک بود که ما عمل می‌کردیم تا تشکیلات را حفظ کنیم. در آن زمان افراد کمی علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند ولی هر کدام به طریقی مسلح می‌شدند این‌طور هم نبود که از خارج کشور اسلحه بیاورد، برخی در لبنان می‌رفتند و حتی دوره‌هایی هم می‌دیدند ولی این نبود که اسلحه و ... از آنجا فرستاده شود و یک کشور خارجی به آن‌ها امکانات بدهد. گروه‌ها به شکل‌های

❁ چه شد که شما به مبارزه با رژیم پهلوی روی آورید؟

سال ۱۳۴۸ و به دنبال تقاضای مردم شهرستان نهاوند، یک مدرسه اسلامی به وجود آمد که در آن مدرسه، آقای طالبیان کلاس‌های مذهبی داشت و آموزش دینی و سیاسی می‌داد. این مدرسه شروع گرایش مذهبی نوجوانان شهرستان شد. کلاس‌ها به مرور تبدیل به جلساتی شد که بحث‌های سیاسی هم در آن مطرح می‌شد و فعالیت سیاسی جوانان شهر نهاوند را باعث شد.

❁ زمینه‌های مطالعاتی افراد حول چه کتاب‌هایی بود؟ مذهبی، سیاسی یا راه‌های مبارزه؟

رهبری و هدایت جوانان توسط آقای طالبیان با طرح مسائل مذهبی و انقلابی انجام شد. در آن جلسات عمدتاً سخنان دکتر شریعتی و رساله آیت‌الله خمینی بررسی می‌شد. بعد از یک سال و شروع مبارزات مسلحانه در تهران، شرایطی برای تشکیل یک گروه مسلحانه در شهر نهاوند آماده شد.

❁ چه چیز باعث شد این نوع مبارزات که با پشتوانه مطالعاتی و فکری پیش می‌رفت، به مبارزات مسلحانه کشیده شود؟

وقتی فضای یک جامعه به حدی بسته شود که حتی مردم از گفتگو با یکدیگر و اظهار نظر منع یا واهمه داشته باشند، افراد و گروه‌های مستعد به مبارزه مسلحانه کشیده می‌شوند. در فضای آن روزها هیچ‌کس حق حرف زدن درباره سیاست را نداشت. ضمن اینکه در آن روزها گروه‌هایی مسلحانه در دیگر نقاط جهان از جمله در نیکاراگوئه و اریتره مشغول مبارزه بودند. در حال حاضر افراد به مراحل دیگری رسیده‌اند ما در خفقان آن زمان نمی‌توانستیم کاری از پیش ببریم و حتی می‌دانستیم اگر وارد مبارزه مسلحانه بشویم کشته خواهیم شد، اما بر این باور بودیم که این راه اثری درازمدت در جامعه می‌گذارد. علت ورود به مبارزه مسلحانه این بود که سخن گفتن و شفاف‌گویی اصلاً وجود نداشت. البته در شگفتی که این روزها رضا پهلوی و فرح و ... حرف‌های دیگری می‌زنند، واقعیت این بود که در آن زمان ناچار بودیم دست به اسلحه ببریم زیرا راه دیگری وجود نداشت.

❁ آیا در همان دوران روحانیت مبارزه مسلحانه را تأیید می‌کردند؟

در آن زمان برخی روحانیون مثل آقای هاشمی رفسنجانی کمک مالی و دیگر امکانات در اختیار مبارزان از جمله مبارزان مسلحان مثل فدائیان اسلام قرار می‌دادند.

❁ شکوفایی انقلاب را تا چه حد مدیون مبارزات مسلحانه گروه اسلامی می‌دانید؟



محمدجعفر ایمانی خوشخو:

در شرایط خفقان، تصور زنده ماندن بیشتر از ۶ ماه را نداشتیم

درآمد

محمدجعفر ایمانی خوشخو هستم، متولد ۱۳۴۶ سال ۵۳ دستگیر و سال ۵۷ آزاد شدم. پس از آن به زندگی شخصی خود رجوع کردم، در سن ۷ سالگی با توجه به اینکه پدرم روحانی بود وارد سیاست شدم، وقتی از مدرسه فیضیه برگشت با سر وضعی که داشت ما را کنجکاو به تحقیق درباره تحولاتی که ایجاد شده بود کرد. من از همان زمان تلاش برای فهم مسائل سیاسی در جامعه را پیدا کردم و با مسائل آشنا شدم. به نحوی در قالب شعرخوانی و مقاله‌نویسی و... انجمن‌ها شرکت کردم و با دوستان شروع به تکثیر و پخش اعلامیه کردیم که در سال ۵۳ دستگیر شدیم و به ۵ سال حبس محکوم و در سال ۵۷ توسط مردم آزاد شدم.

فاصله دارد، پایداری این نظام این است که از درون مردم برآمده و مردم نظام را حفظ کرده‌اند. این نظام هر چه بود و هر چه هست انعکاسی از افکار خود مردم بوده و هست. به نظر من رمز پایداری نظام همین است.

❁ اگر صحبتی دارید که لازم است بیان کنید بفرمایید؟

من علاقه‌مندم که ما به آرمان‌هایی که در دوران مبارزه به دنبال آن بودیم و به خاطرش مبارزه و زندان را برگزیدیم برسیم. اینکار با انتقال تجارب و شرایط نامناسب آن دوران به نسل جدید می‌تواند راه را برای رسیدن به آرمان‌ها باز کند. امیدوارم فرزندان و نوه‌هایمان به آن جامعه آرمانی که ما دنبالش بودیم و سختی تحمل کردیم پا به میدان بگذارند و به آن دست یابند. انتخاب ما عدالت، دوستی، صلح، اخلاق، احترام به دیگران و... بود که امیدواریم که نسل بعد آن را ببیند. امیدواریم روزی برسد که تقابل تبدیل به تفاهم شود. اگر ما زنده باشیم ببینیم که خوب است اگر نبودیم فرزندانمان عدالت، آزادی، انصاف، برابری و... را ببیند و از مواحب آن بهره‌مند شوند. این‌ها آرزوهای من بوده و هست.

❑ امیدوارم فرزندان و نوه‌هایمان برای آن جامعه آرمانی که ما دنبالش بودیم و سختی تحمل کردیم پا به میدان بگذارند. انتخابی که ما کردیم، آن‌ها هم بتوانند عدالت، دوستی و صلح را ببینند. امیدواریم روزی برسد که تقابل تبدیل به تفاهم شود

مبارزه روی می‌آوردیم و نه در برابر شکنجه و زندان مقاومت می‌کردیم. ما در اون دوران قید زندگی و زنده ماندن را زده بودیم و تمام قد به میدان مبارزه آمده بودیم.

❁ به نظر شما رمز ماندگاری انقلاب و ۴۰ ساله شدن آن چیست؟

تفاوت عمده بین این نظام و نظامی که در گذشته بود وجود دارد. با این مقایسه جواب را راحت می‌شود پیدا کرد. نظامی که در گذشته بود و علیه آن انقلاب شد نظام معتقد به مردم نبود نظام فرمایشی و دست‌نشانده بود، چیزی که الآن است هرچند نواقص و اشکالات فراوان دارد و انتقاد دارد و با آرمان‌هایی که ما داشتیم

❁ چه شد که تصمیم به مبارزه گرفتید؟

دلیل عمومی‌اش جو جامعه بود که علیه شاه حالت تهاجمی پیدا کرده بود. مدرسه، حوزه، دانشگاه، اصناف و... همه در حال اعتراض بودند. چون خانواده ما اتفاق سال ۴۲ را دیده و گذرانده بود حالت سیاسی پیدا کرده بود. جهت دیگر اینکه ما در قم بودیم. محله ما پایین شهر قم بود و به لحاظ فرهنگی، مالی فقیر بودند ما در آنجا اعتیاد و دزدی را راحت می‌دیدیم و خواسته یا ناخواسته آرمان‌مان علیه تبعیض، تحقیر، فقر و سرکوب مردم شکل گرفت. آرمان‌خواهی ما عجین شده بود با روحیه ظلم‌ستیزی و مذهبی که ما با آن آشنا بودیم. انجمن‌هایی که تشکیل می‌شد وجه مذهبی ضد ستم داشت و از مذهب و مسجد بهره می‌گرفتیم. مجموعه بحث‌ها و مطالعاتی که انجام داده بودیم انگیزه مبارزه را در من و دیگر همفکرانم شکل داد.

❁ انگیزه آرمانی شما چه بود؟

آرمان ما دفاع از حقوق ضایع‌شده مردم بود که در قامت فقر و تحقیری که شاه و دولت او اعمال کرده بود پدیدار شده بود. ما برابری می‌خواستیم به همین دلیل با الگو از عدالت‌خواهی علی ابن ابیطالب و مذهب تشیع انگیزه‌ای شد که مبارزه را برای اصلاح امور برگزینیم.

❁ به نظر شما نقش ایثار و از خودگذشتگی در انقلاب چه بوده است؟

بدون ایثار و از خودگذشتگی امکان نداشت کسی بتواند بایستد و مبارزه کند زیرا قرار نبود آنجا به ما پول یا پست بدهند هیچ‌کدام از این‌ها در آن زمان نبود، در شرایط خفقان آن زمان تصور زنده‌بودن بیشتر از ۶ ماه را نداشتیم. با سرکوبی که وجود داشت و با روحیه انقلابی و معجزه‌ای که ما انتظار داشتیم همواره در تلاش برای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب بودیم. اگر روحیه ایثار، خداپاوری و دین‌باوری نبود ما نه به



■ روزهای انقلاب



■ زندان اوین، جایی که مبارزان در آنجا محبوس بودند

سید محمود اخوت در گفتگو با شاهد یاران تشریح کرد

چگونگی تشکیل انجمن مخفی اخوت

درآمد

سید محمود اخوت متولد ۲۲ شهریور ۱۳۳۲ در تهران است. دوران تحصیل خود را تا مقطع دیپلم ادامه داد و به دلیل فعالیت سیاسی، دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی از زندان، سربازی اش را به صورت تبعیدی در کرمانشاه طی کرد و پس از آن در جریانات و تحولات آن روزها تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی فعالانه حضور پیدا کرد. آنچه می خوانید شرح فعالیت ها و بازگویی تجارب وی در دوران مبارزه با رژیم پهلوی و قدری هم پس از انقلاب است.

کتاب‌های سیاسی مواخذه شدم. هم‌زمان پسردایی‌ام که در این رابطه فعالیت زیادی داشت و از طریق کتاب‌فروشی با گروه‌های دیگر مرتبط بود باعث شد تا من در سال ۱۳۵۱ مورد سوءظن تازه‌ای قرار گیرم و دستگیر شوم. این دستگیری منجر به زندانی شدن من تا سال ۵۳ شد و از آنجا من را به پادگان تحویل دادند. حتی در یک سال اول دوران سربازی در پادگان کرمانشاه اجازه مرخصی و دیدار با خانواده را نداشتیم.

❁ به پیروزی انقلاب می‌رسیم. حدود ۴ دهه از شکوفایی انقلاب می‌گذرد. به نظر شما مهم‌ترین دلایل ماندگاری انقلاب چیست؟

پایگاه مردمی باعث ماندگاری انقلاب است. اگر این پایگاه نبود انقلاب در همان ابتدای راه ساقط می‌شد. اگر این پایگاه تضعیف شود انقلاب دچار آسیب می‌شود.

❁ شکل امروزی انقلاب چقدر با آرمان‌های شما در زمان مبارزه همخوانی دارد؟

آنچه می‌خواستیم چیزی نیست که امروز می‌بینیم. ما به شرایط امروز حاکمیت و وضعیت امروز مردم آگاهییم. ما خواب عدالت اجتماعی را می‌دیدیم و فکر می‌کردیم که با رفتن شاه باید به این آرمان برسیم.

جنگ پیش‌بینی نشده بود و فکر نمی‌کردیم با انقلاب جنگی درمی‌گیرد. جنگ ما را از اهدافمان دور کرد و به تغییراتی که بعداً به وجود آمد و به وضعیت امروز منجر شد مؤثر بود. یکی از مشکلاتی که پیش آمد از دست دادن تدریجی و گام‌به‌گام نیروهای معتقد به انقلاب و مخالف با رژیم پیشین بود. تصور ما این بود که به دلیل وجود پایگاه‌های مردمی چنین محدودیت‌هایی به وجود نمی‌آید. امیدوارم دشمنان دست از سر این کشور بردارند و این کشور همانی شود که ما برای بهبودی آن انقلاب کردیم. اگر مشکلات را شناسایی و حل کنیم انقلاب و کشور باقی خواهد ماند.



جنگ پیش‌بینی نشده بود و فکر نمی‌کردیم با انقلاب جنگی درمی‌گیرد. جنگ ما را از اهدافمان دور کرد و به تغییراتی که بعداً به وجود آمد و به وضعیت امروز منجر شد مؤثر بود.

❁ چه عواملی باعث شد تا شما به سمت مبارزه کشیده شوید؟

من در خانواده‌ای که تا حدودی سیاسی بود رشد کردم. برادر من دانشجوی دانشگاه تهران بود و مسائل دانشگاه را برایم بازگو می‌کرد برخی از افراد فامیل و خانواده هم سیاسی بودند که به شیوه‌های مختلف مبارزه می‌کردند و مخالف رژیم بودند. در همین دوران، نشریه‌ای کوچک را در داخل خانواده و فامیل تدوین می‌دادیم که در میان فامیل دست‌به‌دست می‌شد و مطالب آن مورد مطالعه همه قرار می‌گرفت. اینجا آغاز کار سیاسی من بود که در سال‌های دبیرستان انجام می‌دادم. در داخل دبیرستان هم مواردی از جمله بحث‌های سیاسی وجود داشت و در هیئت‌های مذهبی و مساجد نیز این مسائل تکرار می‌شد. در سال‌های ۴۲ و ۴۳ با امام خمینی آشنا شدیم و این آشنایی باعث شد ما کم‌کم به سمت مبارزه کشیده شویم. تعاریفی که در خانواده از دستگاه‌های حکومتی می‌شد در ایجاد بدبینی ما نسبت به حکومت مؤثر بود و به این ترتیب به دنبال راهی بودیم تا با حکومت مبارزه کنیم.

❁ به نظر شما چه شواهدی در جامعه باعث ایجاد این بدبینی نسبت به حکومت شده بود؟

نبود آزادی و عدالت در آن دوره، هم‌خوان با تفکرات مذهبی ما نبود؛ زیرا ما به دنبال جامعه آرمانی اسلامی بودیم.

❁ نحوه دستگیری شما چگونه و به چه علت بود؟

ما هم‌زمان با نشریه داخلی که داشتیم، گروهی هم تشکیل داده بودیم که این گروه فعالیت‌های دیگری را دنبال می‌کرد. بچه‌های کوچک‌تر از خودمان را در کارگاهی تشویق به ساختن و کارهای صنعتی، به‌خصوص در تابستان‌ها می‌کردیم. بچه‌ها مقاله می‌نوشتند و می‌خواندند و ما اشکالات آن‌ها را رفع و با



حبیب‌الله کریمیان: دانشجویان در خارج از کشور بیشتر عضو کنفدراسیون بودند

مبارزی که درس‌ها و به‌سازمان‌الفتح و مجاهدین خلق پیوست

درآمد

حبیب‌الله کریمیان متولد ۱۳۳۲ و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی است. وی قبل از انقلاب در خارج از کشور دانشجوی بود ولی جزو دانشجویانی بود که نسبت به سرنوشت کشورش بی‌تفاوت نبود به همین دلیل درس و مشق را در کانادا رها کرد و به مبارزه روی آورد.

❁ از چه زمانی وارد مبارزه سیاسی شدید؟

من نمی‌توانم بگویم مبارزه سیاسی کردم، ولی می‌توانم بگویم در میان توده مردم و در بین آن‌ها بودم، در آن زمان انتخاب صددرصدی نداشتم بلکه بیشتر در میان توده‌ها بودم در دهه پنجاه که من به آن سال‌ها چگوارا ایسم می‌گویم، نه تنها ایران، بلکه تمام کشورهای جهان سوم در قلیان بود، از کوبا و لیبی گرفته تا ویتنام، الجزایر، جنگ‌های آزادی‌خواهی اسپانیا و... پس می‌توان گفت جای آرام در دنیا نبود، این دهه، دهه ایدئولوژیک بود، عده‌ای چپ بودند، عده‌ای مارکسیست، عده‌ای مذهبی و عده‌ای مائوئیست، عده‌ای استالینیست و... بودند. در آن زمان انواع و اقسام تفکرها در بین جوانان رواج داشت گویی همه وظیفه داشتند به دنبال چیزی باشند و به دنبال کسی راه بیفتند و علیه رژیم پهلوی اقدام کنند و هر کسی با مارک و تابلو خود کار می‌کرد.

❁ آیا در زمان مبارزه آگاهی لازم وجود نداشت و همه فعالیت‌ها متأثر از فضای جهانی بود؟

در هر زمان و مکان می‌توان برای هر حکومت، بهانه‌ای را جستجو کرد حتی برای حکومت‌های خوب هم بهانه برای مبارزه وجود دارد. امروز انگلیسی‌ها می‌خواهند از اتحادیه اروپا خارج شوند ۵۱ درصد موافق و ۴۹ درصد مخالفاند. این ۴۹ درصد پتانسیل بر هم ریختن جامعه را دارد. در هر جامعه‌ای بهانه‌ای وجود دارد. در جامعه فرانسه که دموکراسی دارد از این نمونه‌ها دیده می‌شود. آنجا هم علیه سرمایه‌داری که حاکم است گروهی مبارزه می‌کنند، چون راه رشد آن‌ها را سرمایه‌دارها بسته‌اند. در آن دوران، شاه هم مسائلی داشت و اطراف او را کسانی گرفته بودند که فساد می‌کردند، بچه‌های اهل مبارزه این راه را به خاطر ناراستی، بی‌بندوباری، فقر و فلاکتی که وجود داشت رفتند. مبارزان می‌گفتند مرگ بر امپریالیسم، ولی امپریالیسم را کم‌تر می‌شناختند. این واژه یعنی به شاه دستور می‌دادند این کار را بکن و او مجبور بود انجام بدهد در غیر این صورت او را برمی‌داشتند و مملکت را از او می‌گرفتند و وی را به افغانستان و عراق تبعید می‌کردند شاه می‌فهمید که باید باج بدهد ولی نمی‌توانست بیاید و بگوید من مجبورم این باج را بدهم و مجبورم سر خم کنم، امروز هم سنگاپور، مالزی، اندونزی و... سر خم کرده‌اند، اما زندگی می‌کنند. همه دوست

دارند ضدآمریکایی باشند ولی چه کسی می‌تواند در برابر قدرت و مکر و توانایی و اراده او بایستد و هزینه ندهد، ایالات متحده با قدرت اقتصادی‌اش بر دنیا تأثیر می‌گذارد.

❁ درباره جریاناتی که مشی اصلاحی داشتند چطور؟ با نهضت آزادی و جبهه ملی چطور برخورد می‌شد؟

نهضت آزادی هم همین داستان را یک پله بالاتر دارد این نهضت شاید می‌دانست و شاید نمی‌دانست که شاه را انگلیسی‌ها آورده‌اند و آمریکایی‌ها از او حمایت می‌کنند. شاه نمی‌تواند مسائلی را که ما گفتیم انجام دهد. شاه نمی‌تواند مصدق را نگه دارد یا نفت را ملی کند، چون در آن سوی آب عربستانی وجود دارد و شرکت آرام کوبا کل عربستان سیستم قرارداد ۵۰ به ۵۰ بسته است. آمریکا هیچ‌وقت نفست ایران را به این صورت نمی‌خرد و یک نفر پیدا شده بود که بگوید ۱۰۰ درصد نفت را بخرد. من به جناب مصدق هم اشکال می‌گیرم. ایراد به این است که او خودش نبود و باید دوروبر خود و تمام کشورهای همسایه و جامعه جهانی را نگاه می‌کرد که نکرد. اگر به فکر حال مملکت هستیم باید قدرت بازیگران بین‌المللی را در نظر بگیریم. وگرنه میل به زندگی انتحاری همانی می‌شود که جناب مصدق پس از دو سال حکومت سقوط کرد و در زمان مصدق یک روز در مملکت آرامش وجود نداشت، ایشان دموکرات و اهل دموکراسی بود، ولی دموکراسی ظرفیت می‌خواست که در ایران نبود. یک روز خیابان شاه‌آباد (تهران) خالی

از تظاهرات و تجمع نبود مگر با این وضعیت می‌توان زندگی کرد؟ در جوامع حتی در جوامع غربی، دموکراسی به شکلی که در ذهن روشنفکران است اجرا نمی‌شود به این دلیل که تعداد افراد نادان زیاد است و آن‌ها می‌توانند جلوی دولت‌ها بایستند. من هم تا اینجا به روشی که باید اجرا شود نرسیده‌ام دموکراسی‌های کنترل شده همانند آنچه در آمریکا، فرانسه، انگلیس و ... اجرا می‌شود؛ و یا امید به انتخاب و شایسته‌سالاری که این سیستم نیاز به کار فکری و فرهنگی دارد.

❁ شما در چه سالی بازداشت شدید؟

در بهمن‌ماه سال ۵۲ که تجربه کافی نداشتم و می‌پنداشتم که درس و تحصیل به چه دردی می‌خورد از کانادا به لبنان رفتم تا عضو سازمان الفتح شوم و به مبارزه با اسرائیل بپردازم در همان پروسه وصل شدم به سازمان‌های چریکی مثل مجاهدین و الفتح و من به تهران هدایت شدم و بعد بازداشت شدم. دو سال در زندان بودم که بیشترش در زندان قصر و سه ماه هم در کمیتة مشترک و چند ماه هم در اوین بودم.

❁ فضای فکری دانشجویان ایرانی خارج از کشور چطور بود؟

ما عضو کنفدراسیون بودیم و فضای موجود در میان دانشجویان بر ضد شاه بود فضا در آنجا غلیظ‌تر از تهران بود، رهبری کنفدراسیون بیشتر در دست چپی‌ها بود تا مذهبی‌ها.



■ اعضای نهضت آزادی



گفت و گوی شاهد یاران با علی اشرفی فرد

رژیم، پول‌ها را بجای رفاه، صرف تقویت دستگاه نظامی و امنیتی می‌کرد

درآمد

علی اشرفی فرد متولد ۱۳۳۱ در شهر تاریخی کیلان در جنوب شرقی دماوند و کوچک‌ترین شهر استان تهران است. او در سال‌های قبل از انقلاب به مبارزه با رژیم شاه روی آورد و حتی سودای ترور شخص شاه را نیز در سر می‌پروراند. اشرفی فرد هم‌اکنون نیز در آبسرد در نزدیکی شهر دماوند به شغل نجاری مشغول است. نقل این ماجرا و تشریح فضای حاکم بر جوانان مبارز در آن روزها، از جمله مباحثی است که در پی آمده است.

چگونه شما به مبارزه کشانده شدید؟

اوایل در جلسات شریعتی و آیت الله طالقانی شرکت می‌کردم و باوجود بی‌اطلاعی از اوضاع و احوال آن زمان، شرایط موجود، به‌طور خودآگاه و ناخودآگاه بسیاری از جوانان آرمان‌خواه و حق‌طلب را به‌پای بحث‌های مبارزاتی می‌کشاند، به همین شکل وارد جریانات سیاسی شدم و فکر می‌کنم اگر دوباره به آن سال‌ها برگردم باز هم انتخابم همان باشد که در گذشته انتخاب کردم.

بعد که وارد صنایع دفاع شدم با دو تن از دوستان هم‌فکر گروهی سه‌نفری تشکیل دادیم، اسلحه به دست آوردیم و می‌خواستیم شاه را ترور کنیم، اما در بازجویی‌های ساواک و قبل و بعد از زندان جزو جبهه مسلمان‌ها شناخته‌شده بودیم. ما بدون تمرکز بر آینده، فقط به حذف شاه فکر می‌کردیم که سرمایه ملی و سرمایه مادی، معنوی، اقتصادی، انسانی و مذهبی کشور را نابود کرد. در اواخر دوران شاه ۵۰ هزار مستشار نظامی آمریکایی در کشور بود. آن‌ها مستشار نظامی نبودند و بیشتر در جنگ ویتنام ضرباتی خورده بودند و به‌عنوان کشور گل‌وبلبل ایران را انتخاب کرده بودند. آن‌ها در بهترین منازل مسکونی در خیابان سلطنت آباد (پاسداران) و جاهای دیگر با هزینه دولت زندگی می‌کردند و در ماه حقوقی بیش از ۱۴ هزار دلار می‌گرفتند. وقتی این آمار را جمع می‌کردیم متوجه می‌شدیم که فقط حقوق این ۵۰ هزار نفر از بودجه سه

از ۲۸ مرداد به بعد بیش‌ترین هزینه‌های رژیم به‌جای اینکه صرف رفاه اجتماعی، بهداشت، درمان، تولید ملی و سایر مسائل شود، صرف امنیت دستگاه شد. ما در ارتش در فضایی متفاوت از فضای جامعه بودیم. علاوه بر نیروهای انتظامی و ساواک و... ضداطلاعات ارتش چهارچشمی محیط را می‌پایید و این هم جزو هزینه‌های امنیتی بود که صرف می‌شد

وزارت‌خانه ما بالاتر است. تسلیحات نظامی که توسط ارتشبد طوفانیان تأمین می‌شد بحثی جداگانه داشت و این همه هدر رفتن سرمایه برای کشور به نفع کشوری خارجی می‌توانست کشور را به نابودی بکشاند.

اولین مواجهه شما با مأموران امنیتی به چه شکلی بود؟

از ۲۸ مرداد به بعد بیش‌ترین هزینه‌های رژیم به‌جای اینکه صرف رفاه اجتماعی، بهداشت، درمان، تولید ملی و سایر مسائل شود، صرف امنیت دستگاه شد. ما در ارتش در فضایی

متفاوت از فضای جامعه بودیم. علاوه بر نیروهای انتظامی و ساواک و... ضداطلاعات ارتش چهارچشمی محیط را می‌پایید و این هم جزو هزینه‌های امنیتی بود که صرف می‌شد. تا اینکه در ۱۵ بهمن ۱۳۵۴ به‌واسطه اطلاعاتی که یکی از اعضای گروه سه‌نفری خودمان به دست ساواک رسانده بود دستگیر شدم و بیش از ۲ سال را در زندان گذراندم.

در فضای استبدادی آن زمان، آیا تصور می‌کردید که در دهه پنجاه انقلابی رخ بدهد؟

هیچ‌کدام از مبارزان چنین تصویری نداشتند. حتی در زندان هم کسی چنین تصویری نداشت که پیروزی انقلاب به‌زودی اتفاق بیفتد. مبارزان، فکر می‌کردند که سال‌ها باید مبارزه مسلحانه و مدنی کرد تا رژیم ساقط شود.

انقلاب اسلامی توانسته ۴۰ سال پس از بهمن ۵۷ ماندگار بماند. نظر شما درباره ماندگاری چیست؟

ما در موضوعاتی مثل صنایع و انرژی و حتی پرونده هسته‌ای پیشرفت خوبی کرده‌ایم، ولی مطمئناً این‌ها با آنچه در ظرفیت این کشور است فاصله دارد. پیشرفت‌ها باید مدیریت داشته باشد تا اتلاف انرژی و نیروی انسانی و هزینه‌های اجتماعی به هدر نرود. به نظر من رمز ماندگاری انقلاب حمایت مردم مثل حضور در جنگ و انتخابات بوده است.



روزهای انقلاب



عبدالرحیم اسدی لاری

تحت تأثیر سخنرانی ها و نوشته های شریعتی و مطهری به مبارزه روی آوردم

درآمد

عبدالرحیم اسدی لاری متولد ۵ مهر سال ۱۳۲۵ در شهر شیراز است. وی دارای مدرک دکترای پزشکی عمومی است و در سال ۱۳۵۴ از دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز فارغ التحصیل شده است. او از خاطرات خود از مبارزه و دوران زندان می گوید و تشریح می کند که خطر دستگیری تنها برای اعضای گروه های مبارز نبود، بلکه یک فرد به تنهایی هم می توانست خطرناک به حساب آید.

این گذاشته بود که من عضو سازمان مجاهدین خلق هستم. آن‌ها فشار زیادی آوردند تا این موضوع برایشان ثابت شود ولی نشد.

چگونه آن روحیه مقاومت و ایثار را در طول مدت زندان حفظ کردید؟

در زندان افراد باهم زندگی می‌کردند و یکدست و متحد بودند. ما جوان‌ترها از افرادی که صاحب‌نظر و یا کسانی که از اعدام برگشته و یا حکم حبس ابد داشتند یا تبعیدی بودند مثل آقای ناصر کاخ‌ساز از گروه فلسطین یا حسن نصری از چریک‌های فدایی یا آقای موسوی بجنوردی از حزب ملل اسلامی، چیزهای زیادی آموزش می‌دیدیم. به یاد دارم که در دادگاه و در زمان اعلام جرم نگران بودم که نکنند چند ماه بیشتر به من حکم ندهند و من به خانه برگردم. زمانی که فهمیدم دو سال در زندان هستم سعی کردم از این مدت بیش‌ترین بهره را ببرم. زندان فضای زندگی جمعی را به من یاد داد.

شما راز ماندگاری انقلاب در این سال‌ها را در چه چیزی می‌دانید؟

پیش از انقلاب هیچ‌کدام از مبارزان و گروه‌ها برنامه مشخصی برای روزهای بعد از پیروزی انقلاب نداشتند. عنوان جمهوری اسلامی تفاوت‌های روشنی با سایر گروه‌های مبارز داشت ولی ما به این فکر نکردیم چگونه باید با این تفاوت‌ها برخورد کرد. به نظرم ارتباطات اجتماعی و اخلاقی و... را در مقاطعی به درستی اجرا نکردیم. البته شهید شدن چند تن از بزرگان مثل بهشتی، مطهری، مفتاح، سعیدی، غفاری و... در اوایل انقلاب، قضاوت را در مورد روند مسیر انقلاب سخت می‌کند. به نظرم راز ماندگاری انقلاب، حضور مردم در صحنه‌های گوناگون از جمله انتخابات است. انتخابات برای مردم، امید ایجاد کرده و رمز اصلی ماندگاری انقلاب است، بنابراین باید دایره «انتخاب شدن» و «انتخاب کردن» باز باشد.



پیش از انقلاب هیچ‌کدام از مبارزان و گروه‌ها برنامه مشخصی برای روزهای بعد از پیروزی انقلاب نداشتند. عنوان جمهوری اسلامی تفاوت‌های روشنی با سایر گروه‌های مبارز داشت ولی ما به این فکر نکردیم چگونه باید با این تفاوت‌ها برخورد کرد به نظرم ارتباطات اجتماعی و اخلاقی و... را در مقاطعی به درستی اجرا نکردیم. البته شهید شدن چند تن از بزرگان مثل بهشتی، مطهری، مفتاح، سعیدی، غفاری و... در اوایل انقلاب، قضاوت را در مورد روند مسیر انقلاب سخت می‌کند

چطور شد که شما به سمت مبارزه با رژیم پهلوی سوق داده شدید؟

وضعیت فرهنگی و اجتماعی و عقیدتی آن زمان شرایطی را ایجاد کرده بود که عده‌ای اعم از مذهبی و غیرمذهبی به شعارهای رایج از جمله اجرای عدالت، انصاف، طبقاتی نبودن جامعه و مسائل مذهبی و... وارد مبارزه شدند. من در محیط خانوادگی و مذهبی و فرهنگی بزرگ‌شده بودم و برادران من درک مسائل اجتماعی داشتند و موضوعات را پیگیری می‌کردند. تأثیر این مباحث در دوران دانشجویی ظاهر شد. نشریه‌ها، شخصیت‌ها، رادیو و کتاب‌ها در کنار مشاهدات خودمان از وضعیت جامعه علت گرایش و شروع فعالیت ما شد.

اولین مواجهه شما با مأموران امنیتی به چه صورت بود؟

من فقط یک‌بار با آن مأموران برخورد داشتم که همان یک‌بار هم منجر به بازداشت‌م شد. بعدها متوجه شدم مأموران ساواک چگونه رفت‌وآمدها و روابط را که منجر به دستگیری‌ام شد زیر نظر گرفته بودند. در آن روزها در دانشگاه آذرآبادگان در حال گذراندن سال آخر پزشکی بودم که روزی در خیابان چند نفر به بهانه چند سؤال من را به دفتر مرکزی ساواک بردند. شرایط آن زمان حساس بود و تاریخ دستگیری من در تیرماه سال ۵۱ که دو سال به طول انجامید مصادف بود با اعدام چند تن از مبارزان و فعالیت‌های زیرزمینی چند سازمان. ساواک کوچک‌ترین حرکات را رصد می‌کرد تا از مسائل سر دربی‌آورد به همین دلیل فضا امنیتی شده بود.

فعالیت شما در چه زمینه‌ای بود؟

فعالیت‌ها به صورت انفرادی، گروهی یا حزبی و عمدتاً به شکل زیرزمینی انجام می‌شد. من عضو هیچ گروه و دسته‌ای نبودم؛ اما برای استقرار عدالت، برقراری قسط، آزادی و انتخابات آزاد، مبارزه می‌کردم.

با توجه به اینکه شما عضو هیچ گروه و دسته‌ای نبودید چرا زندان شما دو سال طول کشید؟

در آن زمان متشکل‌ترین سازمان، حزب توده بود که مشی مارکسیستی داشت. بقیه گروه‌ها هم مثل چریک‌های فدایی خلق مارکسیستی بودند. من در خانوادگی مذهبی رشد کرده بودم و با ماهیت آن گروه‌ها نزدیکی نداشتم. در شیراز مرجع تقلیدی بود به نام «حاج شیخ بهاءالدین محلاتی» که درباره مسائل اجتماعی حرف می‌زد و در بین جوانان آنجا طرفدارانی داشت. سخنرانی‌های دکتر شریعتی و مطهری درباره عدالت و مبارزه امام حسین و امر به معروف و نهی از منکر را می‌شنیدیم، این‌ها باعث شدند که دانشجویها متمایل به



علی صالح آبادی:

شکاف طبقاتی، تبعیض، حاشیه‌نشینی و تک‌صدایی آزار می‌داد

درآمد

علی صالح آبادی جزء پیشکسوتان جنبش دانشجویی در قبل و بعد از انقلاب بوده و به همین دلیل در سال‌های آخر دوره مبارزه یعنی ۵۶ دستگیر و در دادگاه نظامی به ۲ سال حبس قطعی محکوم شد. وی در حال حاضر دبیر کل کانون زندانیان سیاسی پیش از انقلاب است. او عقیده دارد که مبارزان سیاسی پیش از انقلاب تاثیر زیادی در تحریک و تشویق ملت به مقابله با نظام شاهنشاهی برای تحقق آزادی و عدالت داشتند که منجر به پیروزی انقلاب شد. گفتنی است صالح آبادی پس از انقلاب پست‌های کلیدی در دولت‌ها داشته و در دوره سوم نیز نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی بوده است. وی هم‌اکنون نویسنده و مدیر مسئول روزنامه ستاره صبح است و ۱۶ سال است در حوزه فرهنگ فعالیت می‌کند.

❁ رمز ماندگاری انقلاب اسلامی چیست؟

انقلاب فرایندی است که وقتی در کشوری رخ می‌دهد، به تدریج مردم نسبت به آن آگاهی پیدا می‌کنند و نسلی که انقلاب می‌کند دوباره در مقابل آن انقلاب نمی‌ایستد، مثل رفتار والدین به فرزندان خود است. در نتیجه نسلی به دنبال حفظ آن با اصلاحات است این یکی از رمزهای ماندگاری است. من ماندگاری را در چند چیز می‌بینم. چون جمهوری اسلامی دینی است. توده‌های مسلمان از آن دفاع کرده و می‌کنند، دیگر دلیل ایثار و گذشتی بود که بسیاری از جوانان و میان‌سالان در جریان انقلاب و جنگ و در مراحل دیگر از خود نشان دادند و هزینه کردند تا این انقلاب سر پا بایستد دیگر دلیل ماندگاری انقلاب انتخابات است در هر جامعه‌ای انتخابات بخصوص انتخابات آزاد و بدون محدودیت نظام را فرو نمی‌پاشد چون مردم می‌دانند می‌توانند بارای خود نمایندگان را انتخاب کنند انتخابات یکی از مهم‌ترین دست آورد انقلاب است. البته قوانین انتخابات اشکالاتی دارد ولی وقتی مردم فرصت پیدا کنند گزینه موردنظر خود را با صندوق رأی انتخاب می‌کنند این فرآیند به اطمینان و رضایت قلبی افراد منجر می‌شود. اتفاقاتی که در خاورمیانه، منطقه و کشورهای پیرامون رخ می‌دهد مردم را به این جمع‌بندی می‌رساند که امنیتی که در ایران وجود دارد در سایر کشورها وجود ندارد. این مهم باعث شده تا جمهوری اسلامی بر جا بماند در عین حال مردم دوست دارند رویه‌ها اصلاح شوند. من امیدوارم دست‌اندرکاران حکومت مشکلات اقتصادی را از پیش روی مردم بردارند.

ما عقیده داشتیم در کشور انتخابات آزاد وجود ندارد و ارتش و دربار تعیین‌کننده نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا بودند. دانشجویان مسلمان به دنبال قسط و عدالت بودند و نمی‌خواستند شکاف طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد ما نمی‌خواستیم در کنار حفره‌های فقر قله‌های رفیع ثروت وجود داشته باشد

تغییر نخست‌وزیر کرد. در سال ۵۴ شاه دو حزب ساخت، یکی حزب ایران نوین و دیگری حزب مردم. شاه در اقدامی عجیب احزاب را منحل کرد و حزب رستاخیز را به صورت دستوری ایجاد کرد. این اقدام نشان داد که او به بن‌بست رسیده است و نمی‌دانست چطور باید دانشجویان و معترضان را راضی و ساکت کند.

ما عقیده داشتیم در کشور انتخابات آزاد وجود ندارد و ارتش و دربار تعیین‌کننده نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا بودند. دانشجویان مسلمان به دنبال قسط و عدالت بودند و نمی‌خواستند شکاف طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد ما نمی‌خواستیم در کنار حفره‌های فقر قله‌های رفیع ثروت وجود داشته باشد. من و دانشجویانی که با آن‌ها در ارتباط بودم به دنبال جامعه‌ای بودیم که در آن مناسبات انسانی و اخلاقی و دینی وجود داشته باشد.

❁ چطور به مبارزه پیوستید؟

دوران نوجوانی و جوانی در جنوب شهر تهران زندگی می‌کردیم و نارسایی‌ها را در حاشیه شهر می‌دیدیم و متأثر می‌شدم. در آن زمان دانشجویان صدای مردم بودند و همواره در دانشگاه‌های تهران و دانشگاه‌های مراکز استان‌ها اعتراضاتی جریان داشت من از طبقه پایین اجتماع بودم و دوست داشتم حکومتی داشته باشیم که به مشکلات و مسائل مردم به‌ویژه طبقه کارگر و بی‌بضاعت رسیدگی کند چون مشاهده می‌کردم آن‌ها تحت فشار بودند، انگیزه‌های اجتماعی من این‌ها بود. از طرفی وقتی به مساجد می‌رفتم سخنانی و عاظ معروف به نوعی القا می‌کردند که ما باید با رژیم به خاطر غیر اسلامی بودن مخالفت کنیم و الگویی علوی و نبوی برای اداره کشور در آرزویمان بود چون این الگوها برای ما جذابیت داشت کما اینکه جامعه سوسیالیستی مثل آنچه در شوروی، چین، کوبا و... برای چپ‌گراها جذاب بود. برای رسیدن به این الگوها راه مبارزه را انتخاب کردم.

❁ فضای دانشگاه‌ها در آن زمان چگونه بود؟

در آن روزها فضای دانشگاه عمدتاً در دست چپ‌ها یعنی مارکسیست‌ها مثل حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و غیره بود، وقتی دکتر شریعتی و استاد مطهری به حسینیه ارشاد آمدند و تصویری از اسلام انقلابی و حامی عدالت و ضد سرمایه‌داری و ظلم ارائه دادند جوان‌های مذهبی تدریجاً جذب شدند، کتاب‌های شریعتی وقتی چاپ می‌شد بسیار پرتعداد بود کتاب‌فروشی آذر روبروی دانشگاه تهران کتاب‌های شریعتی را می‌فروخت، برای خرید صفی از متقاضیان تشکیل می‌شد. کتاب‌ها جاذبه ویژه‌ای داشت که کمتر کسی چنین جاذبه‌ای داشت. سخن و قلم شریعتی سحرآمیز و جادویی بود.

❁ انگیزه شما برای مبارزه چه بود؟

ما جوان‌ها که در آن زمان به مبارزه پیوستیم بیشتر به دنبال آزادی، عدالت، اخلاق و ... بودیم و عقیده داشتیم که نظام پادشاهی مشکلاتی دارد و مردم نیز ناراضی هستند. رژیم هم در دهه آخر عمرش دچار بن‌بست شده بود. مثلاً تلاش می‌کرد از طریق ارتش قیمت‌ها را کنترل کند که نشد. وقتی مبارزات مردم تشدید شد شاه شروع به



■ روزهای انقلاب



گفت و گوی شاهد یاران با لطف الله میثمی:

توده‌های انقلابی، مملکت را پیش برده و حفظ کرده‌اند

درآمد

لطف‌الله میثمی در روز اول آبان سال ۱۳۱۹ در اصفهان متولد شد. تحصیلات ابتدایی تا کلاس نهم را در مجموعه آموزشی قدسیه تحصیل کرد، هم‌زمان با تحصیل سال دهم، در بازار شاگردی نیز می‌کرد و بعداً تحصیلاتش را در دبیرستان هاتف اصفهان به پایان رساند. در سال ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد، به تحصیل رشته معدن پرداخت و سپس رشته مهندسی نفت را انتخاب کرد و در سال ۱۳۴۲ در این رشته فارغ‌التحصیل شد. او در جلسات مسجد هدایت و سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی شرکت می‌کرد. در سال‌های قبل از انقلاب عضو نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق بود. وی از جمله افرادی است که در اردیبهشت ۱۳۴۰ در تأسیس نهضت آزادی با مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی و احمد صدر حاج سید جوادی حضور داشت و در همین رابطه در سال‌های آغازین دهه ۴۰ چندین بار دستگیر و به زندان افتاد. مطلب پیش رو گفتگویی است که وی در خلال آن به چگونگی لزوم مبارزه مسلحانه‌ای که در آن سال‌ها پیش گرفته بود و همچنین دلایل ماندگاری انقلاب در این ۴ دهه، می‌پردازد.

خانواده‌ها طعم انقلاب را چشیده‌اند. البته نمی‌گویم مشکل وجود ندارد، ولی وقتی ایران را با کشورهای منطقه مقایسه می‌کنم متوجه می‌شوم که وضع ایران از آن‌ها بهتر است. مصر امروز ناامن است. سوریه، لیبی، افغانستان و یمن ویران شده‌اند. ما انتخابات داریم و مردم در هر شرایط و با هر عقیده‌ای رأی داده‌اند این موضوع جای امید دارد.

شما یک مبارز خستگی‌ناپذیر هستید که سال‌های درازی را با سخت‌ترین شرایط، در این راه طی کردید. توصیه شما به جوانانی که نسبت به برخی از مسائل نارضایتی دارند چیست؟

به نظر من جوانان هم به داخل و هم به خارج فکر کنند. ائتلاف دشمنان ما در خارج از کشور ائتلاف سنگینی است. باید به مشکلات داخلی توجه شود و فرق بین مبارزه داخلی و خارجی وجود داشته باشد. اگر جوانان فقط به یکی از این سمت‌وسوها فکر کنند دچار اشتباه می‌شوند. آقای خاتمی خط مشی را در داخل دولت اصلاحات بنیان نهادند که قانون اساسی و حقوق بشر و قوانین بین‌المللی در آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. اگر ما در شرایط کنونی همین سیاست را دنبال کنیم موفق می‌شویم زیرا قانون اساسی ظرفیت خالی زیادی دارد. از این قانون و انتخابات نباید غافل شد اگر این دو هم به هم بخورد مملکت دچار گسست می‌شود.

بعد از حادثه ۱۵ خرداد، سرکوب‌های شدیدی اعمال شد و آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شریعتمداری انتخابات را تحریم کردند. فضا به شکلی بود که هر کسی با شاه کوچک‌ترین مشکلی داشت نمی‌توانست وزیر یا وکیل شود. حذف سیستماتیک نیروها شروع شد و پس‌از آن آیت‌الله خمینی هم مخالفتش با کاپیتولاسیون را اعلام کرد

در سال‌های اول مبارزه آن چیزی که شما و هم‌فکرانتان را به اعتراض و نارضایتی سوق می‌داد چه بود؟

نبود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فقدان آزادی احزاب و انتخابات ظاهری که شاه و ارتش در آن دخالت داشتند و وابستگی کشور به آمریکا و اسرائیل بود.

شما در فضایی دانشگاهی و آکادمیک رشد کرده بودید. هر چند که در آن دوره مبارزات مسلحانه در چند کشور رواج داشت و روشنفکرانی مثل سارتر هم این نوع مبارزه را تشویق می‌کردند ولی دلیل شما برای انتخاب مبارزه مسلحانه چه بود؟

آن زمان و بعد از حادثه ۱۵ خرداد، سرکوب‌های شدیدی اعمال شد و آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شریعتمداری انتخابات را تحریم کردند. فضا به شکلی بود که هر کسی با شاه کوچک‌ترین مشکلی داشت نمی‌توانست وزیر یا وکیل شود. حذف سیستماتیک نیروها شروع شد و پس‌از آن امام‌خمینی هم مخالفتش با کاپیتولاسیون را اعلام کرد. در آن فضا تمام راه‌ها بسته بود و ما باید برای برطرف کردن این موانع کاری می‌کردیم. ما می‌خواستیم ساواک و ضداطلاعات ارتش و دیگر موانع را از بین ببریم تا آزادی برقرار شود. البته می‌توانستیم برویم و در خانه‌های خودمان بخواهیم تا بالاخره زمانی رهایی یابیم. ولی وظیفه دینی و اخلاقی این بود که خودمان وارد مبارزه شویم. بزرگان کشور مثل آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، آیت‌الله مطهری، بهشتی و سایر افراد از جبهه ملی و نهضت آزادی شیوه ما را تأیید می‌کردند.

به نظر شما آیا مبارزه مسلحانه در نهایت در پیروزی انقلاب اسلامی مؤثر واقع شد؟

بله مؤثر بود. شاه در مقطعی به این نتیجه رسید که به قانون اساسی برگردد و ساواک دیگر شکنجه نکند ما هم همین را می‌خواستیم. اگر قانون اجرا می‌شد کار به مبارزه مسلحانه نمی‌رسید. درواقع فضای پرسشی در خود ساواک به وجود آمد، در آنجا گروهی از دل ساواک این سؤال را مطرح می‌کردند که چرا باید این همه روشنفکر و دانشجو را از دانشگاه‌هایی که خود شاه ساخته بود نابود

کنیم؟ خیلی‌ها مبارزه مسلحانه را تأیید می‌کردند. در آن روزها حتی سرمایه‌داران نیز از دست شاه و ناامنی‌هایی که ایجاد کرده بود ناراضی بودند.

بسیاری در سال‌های ابتدایی انقلاب پیش‌بینی می‌کردند که انقلاب اسلامی ماندگار نخواهد شد ولی امروز شاهد ماندگاری ۴۰ ساله آن هستیم. فکر می‌کنید علت اصلی آن چیست؟

توده‌هایی که در انقلاب بودند مملکت را پیش می‌بردند. انقلاب دستاوردهایی را با خود داشت امام‌خمینی زنان را وارد انتخابات کرد، قانون اساسی ما مورد تأیید مذهب قرار گرفت. ما شهدای زیادی تقدیم جنگ کردیم و این



روزهای انقلاب



گفت و گوی شاهد یاران با سیدمحمدجواد موسوی:

جامعه آرمانی ما جامعه‌ای است که در آن عدالت جاری باشد

درآمد

سیدمحمدجواد موسوی سال ۱۳۳۲ در همدان متولد شد. پدرش برای تبلیغ دین و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی به یکی از روستاهای ملایر به نام «دهنو» مهاجرت کرده بود، او تا ۱۴ سالگی را در همان روستا گذراند. یک‌بار در سال ۱۳۵۱ بازداشت و در زندان قزل‌قلعه و قصر به یک سال حبس محکوم شد و در سال ۱۳۵۳ آزاد شد. مجدداً در شهریور ۵۴ بازداشت و در کمیته مشترک ۶ ماه انفرادی بود و در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم و تا سال ۱۳۵۷ یک ماه مانده به پیروزی انقلاب یعنی در روز ۲۱ دی ۵۷ از زندان آزاد شد. قبل از دستگیری دانش آموز بود و بعد از انقلاب به دانشگاه رفت و در رشته ادبیات عرب فوق‌دیپلم گرفت و بعد مشغول به کار شد و درس را کنار گذاشت. در زمان جنگ در سپاه مسئول تبلیغات جبهه و جنگ بود و همچنین وقایع، رویدادها و خاطرات رزمندگان را جمع‌آوری و آرشیو می‌کرد تا هنرمندان بعدها بتوانند برای فیلم‌سازی و نمایشنامه‌نویسی و یا داستان‌نویسی استفاده کنند. در سال ۷۹ به درخواست خودش بازنشسته شد و سپس فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی متفرقه‌ای انجام داد. مصاحبه‌ای با ایشان انجام شده که در پی می‌خوانید:

حالتی پیدا کرده بودند که چیزی را برای خود نمی‌خواستند مثلاً جوان‌ها در محل جمع شده بودند، زمستان که سرد بود نفت را می‌رفتند می‌گرفتند و به منزل پیرزن‌ها و پیرمرد‌ها و ناتوان‌ها می‌رساندند. در زمان انقلاب جامعه ایثارگر و تقارن به وجود آمده بود که اگر آن حالت و روحیه در جامعه حفظ می‌شد الآن جامعه ما بهتر از حال حاضر بود. ولی دیدیم عده‌ای موقعیت طلب، قدرت طلب و ثروت طلب شدند که باعث شد مردم که دیدند مسئولین درگیر چنین مسائلی شدند کم‌کم ایثار و از خودگذشتگی کم‌رنگ شد.

❁ **رمز ماندگاری انقلاب که ۴۰ ساله شده است به نظر شما چیست؟**

ریشه‌ای که امام در جامعه ایجاد کرد و جامعه را با ایده‌ها آشنا کرد استحکام محکمی پیدا کرد که باعث شد در حال حاضر هم انقلاب ادامه پیدا کند، به هر حال هنوز آن ریشه و استواری که امام ایجاد کرده هست و عده‌ای از آن خرج می‌کنند.

❁ **اگر صحبت پایانی دارید بفرمایید؟**

من صحبت خاصی ندارم. خواسته من این است که جامعه به آن آرمان‌ها و ایده‌ها و ایثارگری‌ها که در زمان انقلاب وجود داشت بازگردد. آن آرمان‌ها را در جامعه بتوانیم پیاده کنیم و به مطالبات به حق مردم نیز پاسخ دهیم.

✓
رژیم شاه را رژیمی نامشروع می‌دانستیم که بخشی از آن احساس و بخش عمده‌اش واقعیت بود؛ زیرا رژیم وابسته بود و استقلال سیاسی نداشت، مثل زمان حال که رئیس‌جمهور آمریکا بر عربستان اشراف دارد و تحقیرآمیز با این کشور برخورد می‌کند شاه هم مثل عربستان فعلی بود و رفتار آمریکا با شاه این‌گونه بود

باشد. یعنی هرکسی در چهارچوب تعقل و تفکر انسانی مشروع از آن برخوردار باشد و یکی دیگر از انگیزه‌ها اسلام بود چون انقلاب اسلامی بوده و ما خودمان با ایده و انگیزه اسلامی فعالیت می‌کردیم و می‌خواستیم که دین الهی در جامعه ساری و جاری شود. دین الهی، آزادی و عدالت بر مبنای اراده مردم استوار است. ما طرفدار دین به این مفهوم بوده و هستیم که جامعه را اصلاح کند و جامعه اخلاقی و الهی شود.

❁ **شما نقش ایثار و از خودگذشتگی را در انقلاب چه می‌دانید؟**

سال‌هایی که انقلاب در جریان بود مردم

❁ **چه چیز باعث شد تا شما به مبارزه روی آورید و چه آرمان‌هایی در ذهنتان بود؟**

من در یک خانواده روحانی به دنیا آمدم که پدرم خدا رحمتش کند از روحانیون فعال و مبارز زمانه خود و طرفدار امام خمینی بود از سال ۴۲ مروج ایشان بود من از آن زمان با مسائل سیاسی آشنا شده بودم بعد از آن از سال ۴۷ - ۴۶ بیشتر با مسائل سیاسی آشنا شدم و با آقای سید کاظم اکرمی که در همدان رئیس آموزش و پرورش بودند و جلساتی داشتند، شرکت می‌کردم و به طرق مختلف با مسائل سیاسی آشنا شدم. ما رژیم شاه را رژیمی نامشروع می‌دانستیم که بخشی از آن احساس و بخش عمده‌اش واقعیت بود؛ زیرا رژیم وابسته بود و استقلال سیاسی نداشت، مثل زمان حال که رئیس‌جمهور آمریکا بر عربستان اشراف دارد و تحقیرآمیز با این کشور برخورد می‌کند شاه هم مثل عربستان فعلی بود و رفتار آمریکا با شاه این‌گونه بود. این جریان و دیگر موضوعات افرادی مثل ما را آزرده می‌کرد. موضوع وجود اختلافات طبقاتی در جامعه انگیزه مبارزه شده بود. فقری که وجود داشت، گودنشینی و... این‌ها انگیزه‌های ما بود که برای اصلاح امور قیام کردیم. این انگیزه‌ها منجر به تشدید مبارزه شد. مجاهدین خلق در زندان می‌گفتند که ما باید ۵۰ سال مبارزه مسلحانه بکنیم تا رژیم ساقط شود. بحث این بود که آیا می‌شود مردم را به قیام واداشت یا خیر؟ امام خمینی در سال ۵۶ توانست یک حرکت مردمی را شکل دهد که مرد و زن به صحنه آمدند و از انقلاب حمایت کردند که انقلاب پیروز شد. بعد از انقلاب هم انگیزه‌هایی که امام مطرح کرده بودند دنبال شد و یک سری ایده‌ها هم دنبال نشد. الآن متأسفانه می‌بینیم که ایده‌هایی که اول انقلاب مطرح شده بود مانند آزادی، عدالت و... در گفتمان محدود شده و آرمان‌های امام عمل نمی‌شود. یکسری آزادی الآن در جامعه وجود دارد مثل سخنرانی افراد و مطالبی که روزنامه‌ها می‌نویسند.

❁ **جامعه آرمانی شما که در ذهنتان بود چگونه بود؟**

جامعه آرمانی ما جامعه‌ای بود که در آن عدالت جاری باشد و جامعه‌ای که در آن آزادی، انصاف، اخلاق و آموزه‌های دینی وجود داشته



■ روزهای انقلاب



گفت و گوی شاهد یاران با مهدی یوسفزاده؛

روایت مبارزه دانش آموزی که از دیرستان به پادگان و از آنجا به زندان اوین رفت

درآمد

مهدی یوسفزاده اهل ارومیه و متولد سال ۱۳۳۳ است. خانواده‌اش در شهر ارومیه به مذهبی و فرهنگی بودن شهرت دارند؛ و دانش آموخته رشته حقوق است و علاوه بر انجام کارهای فرهنگی به امر وکالت نیز می‌پردازد. آنچه در پی می‌خوانید بازگویی فضای روزهای مبارزه و انقلاب است.

آیا جامعه قبل از انقلاب فضای باز فرهنگی در اختیار داشت؟ امکان فعالیت برای گروه‌ها وجود داشت؟ فضای سیاسی باز نبود آیا خواستن فضای باز سیاسی با آگاهی بود؟

آزادی فرهنگ در حد ادبیات و موسیقی و سینما وجود داشت ولی آزادی سیاسی وجود نداشت. شاه در سال ۵۴ کشور را تک‌حزبی کرد و حزب رستاخیز را تشکیل داد. قبلاً احزابی وجود داشتند ولی شاه همه این‌ها را منحل کرد و گفت: حزب فقط حزب رستاخیز و هر کسی این را نمی‌خواهد از مملکت برود. وضعیت مذهبی‌ها هم به همین صورت بود. آن‌ها فقط در همین حد که در مسجد نماز بخوانند و دعا کنند آزاد بودند.

فعالیت دکتر شریعتی اول آزاد بود، ولی بعدها او را هم دستگیر کردند و حدود ۱۸ ماه در سلول انفرادی در کمیته مشترک بود. این‌طور نبود که فعالیت مذهبی کلاً آزاد باشد در حد مناسک آزاد بود. شاه مخالفتی نداشت ولی وقتی مذهب جنبه سیاسی به خود می‌گرفت با آن مخالفت می‌شد، شاه احتمالاً علقه مذهبی داشت و از طرفی به دلیل حضور فضای جنگ سرد در دنیا و رقابت‌هایی که بین قدرت‌های بزرگ دنیا یعنی آمریکا و شوروی وجود داشت، نظام شاهنشاهی در جبهه غرب قرار گرفته بود و مأموریت داشت با گروه‌های چپ مقابله کند. در نتیجه نوک حملات ساواک ابتدا متوجه گروه‌های چپ بود و بعد گروه‌های مذهبی غفلت کرد و از همان‌جا ضربه خورد.

آیا نسل شما از آرمان‌های مشخصی برخوردار بودند؟

نمی‌توان گفت همه از یک آرمان تبعیت می‌کردند، فضا متفاوت بود. آزادی کشور از قیدوبند تک‌حزبی و خفگان و آزادی زندانیان سیاسی هدف بود. هدف الزاماً آن زمان تشکیل حکومت اسلامی نبود بلکه ما بیشتر مخالف نبود آزادی و عدالت، بی‌توجهی به فرودستان جامعه و عدم اجرای قانون اساسی مشروطه و متمم آن بودیم. در آن زمان گروه‌های چپ برای برپایی نظام سوسیالیستی مثل آنچه در اتحاد جماهیر شوروی، چین و کوبا وجود داشت مبارزه می‌کردند مذهبیان برای بستن میکده‌ها و کاباره‌ها مبارزه می‌کردند. ولی مبارزان مسلمان در سال ۵۷ با پیدا کردن رهبری واحد زیر لوای آن جمع شدند، همه گروه‌ها هدف واحد نداشتند بعد از شکل‌گیری جمهوری اسلامی اختلافات در اهداف خود را نشان داد و گروه‌های چپ حذف شدند.

وقتی وارد دانشسرای تربیت‌معلم شدم با چند نفر از دوستانم گروه مطالعاتی تشکیل دادیم؛ و فعالیت‌هایی از قبیل چاپ و انتشار مطالب سیاسی داشتیم که منجر به دستگیری ما شد
*گروه‌های چپ و مذهبیان به این نتیجه رسیدند که فعالیت‌های سیاسی در چهارچوب قانون اساسی نظام شاهنشاهی جوابگو نیست مهندس بازرگان در دادگاه در سال ۴۳ گفت: ما آخرین گروهی هستیم که با شما در چهارچوب قانون فعالیت می‌کنیم

بن‌بست رسیدن فعالیت‌های سیاسی و قانونی بود، سرخوردگی از فعالیت‌های حزبی وجود داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سرخوردگی‌ها بیشتر شده بود. گروه‌های چپ و مذهبیان به این نتیجه رسیدند که فعالیت‌های سیاسی در چهارچوب قانون اساسی نظام شاهنشاهی جوابگو نیست. مهندس بازرگان در دادگاه در سال ۴۳ گفت: ما آخرین گروهی هستیم که با شما در چهارچوب قانون فعالیت می‌کنیم. پیش‌بینی که درست بود. بعد از آن جوانان بریده از حزب توده و جبهه ملی و سایر گروه‌ها جمع شدند و سازمان‌های زیرزمینی مثل «چریک‌های فدایی خلق» که بعد تبدیل به «سازمان فدائیان خلق» شد و بعد «سازمان مجاهدین خلق» با رهبری حنیف نژاد و سعید محسن و باکری تشکیل شد، چون مجاهدین سبقه مذهبی داشتند حمایتی قوی و مردمی از بازار و روحانیت پشت سر آن‌ها قرار گرفت؛ زیرا از گروه‌های چپ به این شکل حمایت نمی‌شد. ولی از سازمان مجاهدین خلق حمایت مالی می‌شد، بسیاری از بازاری‌ها که به این سازمان کمک مالی کرده بودند دستگیر شدند و با ما در زندان شماره ۴ بودند مثل مهدی غیوران. سال ۵۴ که تغییری ایدئولوژیک توسط تقی شهرام و... در سازمان ایجاد و انشعاب به وجود آمد، بعد از آن مسئله فرق کرد که حمایت برخی روحانیون از آن مجاهدین قطع شد، دودستگی پیش آمد و ضربه بدی به ادامه فعالیت سازمان وارد شد. حوادثی رخ داد و تصفیه‌هایی درون گروهی نیز شکل گرفت.

لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید چه شد که بازداشت شدید؟

در آن زمان برادر بزرگ‌تر من دانشجوی دانشگاه تهران بود. پدرم بالینکه بازنشسته ارتش بود، ولی فردی اهل فضل، اهل علم و اهل مطبوعات بود. در سال‌هایی که مطالعه کتاب و مطبوعات در خانه‌ها کم بود در خانه ما همیشه یکی دو روزنامه و مجله وجود داشت. پدرم با وجود اینکه نظامی بود ولی از دو جنبه معارضه با نظام موجود داشت، یکی از جهت مذهبی و آنچه در نظام شاهنشاهی انجام می‌شد و با مذهب مغایرت داشت که برای ایشان جالب نبود، دوم اینکه او طرفدار حکومت ملی دکتر مصدق بود و کودتای ۲۸ مرداد را یک ضایعه و فاجعه بزرگ برای ایران و ایرانی می‌دانست. ما آن زمان با این فضا روبرو بودیم.

برادرم در سال‌های ۴۶ و ۴۷ دانشجوی بود و آن سال‌ها با اوج‌گیری مبارزات سیاسی و تشکیل گروه‌های مسلح، زیرزمینی و سازمان‌های مسلح مصادف بود. مسئله‌ای که زمینه‌ای سیاسی داشت و مرا تحت تأثیر قرار داده بود. مطالب و جزواتی که برادرم می‌آورد و فضایی که در خانه بود ما را نسبت به مسائل سیاسی حساس‌تر کرده بود.

در سال چهارم دبیرستان که ۱۶ ساله بودم اعلامیه پخش می‌کردم. انگیزه من صرفاً مذهبی نبود اصولاً شناخت درستی از مسائل سیاسی نداشتیم و بیشتر شور و احساسات ما را در برگرفته بود، تحت تأثیر جو روشنفکری آن دوره وارد جریانات سیاست شدید، وقتی وارد دانشسرای تربیت‌معلم شدم با چند نفر از دوستانم گروه مطالعاتی تشکیل دادیم؛ و فعالیت‌هایی از قبیل چاپ و انتشار مطالب سیاسی داشتیم که منجر به دستگیری ما شد. من در خرداد ۱۳۵۴ به اتفاق سه تن از دوستان دیگر دستگیر شدم. بازجویی اولیه در بازداشتگاه ساواک بود بعد از اتمام بازجویی‌ها ما را برای مدتی به بازداشتگاه لشکر ۶۴ ارومیه فرستادند و از آنجا به زندان اوین منتقل شدم. در اوین با جمع زندانیانی که امروز عضو کانون زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب هستند آشنا شدم و بعد به قصر منتقل شدم و در زندان شماره ۴ با شهید رجایی، بهزاد نبوی، علی صالح‌آبادی و... همبند بودم تا سال ۵۷ که انقلاب شد.

اواخر دهه ۴۰ جریان‌های زیرزمینی و مسلحانه شکل گرفتند چه عواملی موجب شد که آن حرکت‌های مدنی و تحرکات اجتماعی به سمت چنین جریان‌سازی‌هایی برود؟

زمینه‌های بسیاری دارد، ولی عمده عامل به



روزهای انقلاب

گفت و گوی شاهد یاران با عبدالحسین جلالی:

هیچ کس پیروزی انقلاب را پیش بینی نمی کرد

درآمد

عبدالحسین جلالی متولد ۱۳۳۰ در نیشابور است. وی جزو کسانی بود که مبارزه سیاسی را از دوران دانشجویی و با دیدگاهی مذهبی آغاز کرد و در این راه زندان را تجربه کرد. او هم‌اکنون کارمند بازنشسته روزنامه اطلاعات است، در اولین دوره انتخابات مجلس به‌عنوان نماینده مردم نیشابور به مجلس راه یافت. جلالی توضیحات روشنی از شیوه مبارزه برخی از جوانان مذهبی در دوره‌ای که نیروهای امنیتی نگاهی ویژه به آن‌ها داشتند را ارائه می‌دهد که در ادامه می‌خوانید.

❁ چه انگیزه‌هایی در زندان باعث شد تا شما روحیه ایثار و مقاومت را در خود حفظ کنید؟

تعبید، اعتقاد به خدا و انگیزه مبارزه برای رهایی مردم از زیر جور و ستم بود که موجب شد ما مقاومت کنیم و در عین حال به آینده نیز امید داشتیم. این روحیه همان ایثار و از خودگذشتگی برای دیگران بود.

❁ اگر به چهار دهه گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که انقلاب از بحران‌هایی چون جنگ و ترور و فشارهای اقتصادی و تحریمات خارجی گذشته است. شما علت ماندگاری انقلاب در این سال‌ها را در چه چیزی می‌بینید؟

من بر این عقیده‌ام که مردم در همه شرایط به‌رغم ناملایمات، پای انقلاب ایستادند؛ زیرا انقلاب را خود ایجاد کرده‌اند و ضمن حمایت از آن تلاش می‌کنند آن را اصلاح و بازسازی کنند. این پشتوانه بود که موجب ماندگاری و استحکام و استمرار انقلاب شد. اگر این پشتوانه تضعیف شود انقلاب در خطر خواهد بود. البته من چنین خطری را در حال حاضر احساس نمی‌کنم، هرچند مشکلات امروز زیاد است و مردم تحت فشار هستند، ولی من اعتقاد ندارم که این چیزها باعث به خطر افتادن انقلاب شود. آنچه مهم است این است که مسئولان به مطالبات مردم پاسخ شایسته بدهند.

❁ فعالیت من در آن گروه به حدی جدی شده بود که در آستانه انجام عملیات در آن گروه قرار گرفتم، ولی با توجه به اتفاقاتی که منجر به اعدام شهید محمد مفیدی و دستگیری جواد منصوری به دلیل قصد ترور رئیس کل شهربانی کشور شد، همه اعضای گروه تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند من اسفند ۵۱ دستگیر و به زندان اوین منتقل و پس از بازجویی‌های فشرده به زندان قزل‌قلعه (میدان تره‌بار فعلی) انتقال یافتم. این دوره ۷ ماه و ده روز به طول انجامید. پس از آزادی و باوجود تعهدی که در زندان از من گرفته شد، مبارزه را متوقف نکردم

تمام فعالیت‌های ما بر محور روحانیت و رهبری امام خمینی بود. ما طبق رهنمودها و دستورات ایشان پیش می‌رفتیم. البته هیچ‌کس این پیروزی بزرگ را با چنین سرعتی پیش‌بینی نمی‌کرد. اتفاقی که برخلاف همه باورها، تحلیل‌ها و تفسیرها رخ داد. علت این بود که بسیاری از گروه‌های سیاسی فعال در عرصه مبارزه احتمال پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن را نمی‌دادند.

❁ شروع مبارزات سیاسی شما از چه فضایی برآمده بود و علت آن چه بود؟

من از دوران دانشجویی و حتی قبل از آن از طریق شرکت در جلسات مذهبی وارد مبارزه شدم. من و جمعی از دوستانم مقلد امام خمینی بودیم و مبارزه با رژیم برایمان جنبه دینی و سیاسی داشت که توسط شاخه مذهبی حزب‌الله به رهبری «جواد منصوری» که با شرکت در کلاس‌ها و جلسات شکل گرفت. فعالیت من در آن گروه به حدی جدی شده بود که در آستانه انجام عملیات در آن گروه قرار گرفتم، ولی با توجه به اتفاقاتی که منجر به اعدام شهید محمد مفیدی و دستگیری جواد منصوری به دلیل قصد ترور رئیس کل شهربانی کشور شد، همه اعضای گروه تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند من اسفند ۵۱ دستگیر و به زندان اوین منتقل و پس از بازجویی‌های فشرده به زندان قزل‌قلعه (میدان تره‌بار فعلی) انتقال یافتم. این دوره ۷ ماه و ده روزه طول انجامید. پس از آزادی و باوجود تعهدی که در زندان از من گرفته شد، مبارزه را متوقف نکردم، بلکه شکل فعالیت، تبلیغات برای امام خمینی در سطح دانشگاه‌ها و آگاه‌سازی دانشجویان و پخش اعلامیه و فعالیت‌های مذهبی بود.

❁ با توجه به اینکه شما در آگاه‌سازی و شناسایی امام خمینی در فضای دانشگاهی فعال می‌کردید، چقدر نسبت به رهبری ایشان در انقلاب خوش‌بین بودید؟



■ جواد منصوری، اولین فرمانده سپاه



گفت و گوی شاهد یاران بااصلا ن شاملو:

مرحوم استوار ساقی، رئیس زندان قزل قلعه به من قوت قلب می داد

درآمد

من اصالتاً اهل ملایر هستم و در سال ۱۳۲۳ در این شهر متولد شدم و تا پایان دوره دبیرستان در همین شهر بودم. تابستان ۴۳ ساواک از تهران به ملایر آمد و به منزل ما حمله کرد، زیرا ملایر اداره ساواک نداشت. این شهر توسط همدان کنترل می شد. مأموران ساعت ها مشغول گشتن بودند. آن زمان خانه ها جاهای عجیب و غریبی برای مخفی کردن داشتند. در جیب من یک اعلامیه که مربوط به ماجراهای ششم بهمن سال ۴۱ بود که در آن شاه منشور شش گانه را تصویب کرد. ساواک مرا دستگیر و البته با خشونت رفتار نکرد. در حقیقت آن ها به دنبال برادر بزرگ تر من بودند که دانشجوی حقوق دانشگاه تهران بود و در انجمن اسلامی دانشگاه نیز فعالیت داشت. برادرم عضو نهضت آزادی و طرفدار آقای طالقانی و مهندس بازرگان بود. من را به همراه تعداد زیادی کتاب که در منزل ما بود با خود بردند. مدتی در زندان قزل قلعه بودم و بازجویی می شدم. چیز پنهانی برای گفتن نداشتیم طرفدار امام خمینی، بازرگان، آیت الله طالقانی و شریعتی بودم. آن زمان مرحوم استوار ساقی رئیس زندان قزل قلعه بود و مرد خوبی بود. او به من قوت قلب می داد و می گفت نترس این ها چیزی نیست. ساقی ترک زبان بود و وقتی پس از انقلاب محاکمه می شد آقای علی حجتی کرمانی و عده دیگر از مبارزان رفتند و شهادت دادند که ایشان در زندان آدم خوبی بوده و هوای زندانیان را هم داشته است. به همین دلیل وی به چهار سال زندان محکوم شد. پس از مرگ وی عده ای از زندانی ها در مجلس ترحیم او شرکت کردند، زیرا «استوار ساقی» به طور پنهان و پیدا به زندانی ها خدمت می کرد. ولی با کسانی که می خواستند آنتن باشند نیز مخالف بود و از آنها بدش می آمد و همچنین با کسانی که گزارش این و آن را می دادند (خبرچین ها) بد بود، او با من مثل یک پدر رفتار می کرد به همین دلیل خاطه اش را فراموش نمی کردم.

این مسئله ما را رنج می‌داد. این مشکل اساسی هم‌وطنان دردمند ما و مسائل اخلاقی علنی بود. ما جوری تربیت‌شده بودیم که مظاهر بی‌دینی، بداخلاقی، نبود عدالت و... را تحمل نمی‌کردیم.

❁ رمز ماندگاری و چهل سالگی انقلاب اسلامی را در چه می‌بینید؟

با تمام مشکلاتی که در جامعه ما وجود دارد با تمام تبعیض‌ها و اختلاف‌ها و مسائلی مثل علنی شدن اختلاس‌ها و... بازهم مردم نظام را دوست دارند و نمی‌خواهند این نظام متلاشی شود بلکه خواهان اصلاحات و تحقق آرمان‌های اولیه انقلاب هستند. مردم در برهه‌های خاص این امتحان را پس داده‌اند درحالی‌که ناراضی هم بودند و نقد هم داشتند در انتخابات شرکت کردند وصف‌های طولی تشکیل دادند. رمز ماندگاری انقلاب پشتیبانی مردم است و من امیدوارم حکومت پشتیبانی مردم را از دست ندهد. مشکلات مردم را حل و از محرومین حمایت کند. به قول قدیمی‌ها باید دستی به سر و گوش این مردم بکشد مردم ما مردم خوبی هستند باید حرف خود را از راه قانون و انتخابات بزنند و خدای نکرده از راه گلوله و داد و فریاد و هرج و مرج به سمت خواسته‌های خود نروند. من عقیده‌ام این است که حاکمیت باید در شرایط کنونی و در آستانه چهل سالگی انقلاب به خواسته‌ها و مطالبات به حق و قانونی مردم تن داده تا رضایت مردم حاصل شود.

با تمام مشکلاتی که در جامعه ما وجود دارد با تمام تبعیض‌ها و اختلاف‌ها و مسائلی مثل علنی شدن اختلاس‌ها و... بازهم مردم نظام را دوست دارند و نمی‌خواهند این نظام متلاشی شود بلکه خواهان اصلاحات، تحقق آرمان‌های اولیه انقلاب هستند. مردم در برهه‌های خاص این امتحان را پس داده‌اند درحالی‌که ناراضی هم بودند و نقد هم داشتند در انتخابات شرکت کردند وصف‌های طولی تشکیل دادند

❁ در زمان مبارزه و زندان در ذهن خود چه داشتید؟ ایده آل‌ها و آرمان‌های شما چه بود؟

آن زمان ماتحت تأثیر کسانی مثل مرحوم طالقانی، شریعتی، بازرگان، امام خمینی و... بودیم؛ زیرا آن‌ها ارزش‌های دینی و انقلابی را برای ما تشریح و ترویج می‌کردند، مثل اینکه زیر بار ظلم نرویم، آزاد باشیم، جامعه نیاز به عدالت دارد و... بیشترین مشکل ما با رژیم این بود که ما می‌خواستیم کشور زیر سلطه بیگانه نباشد.

❁ شما بعد از انقلاب چه کارهایی انجام دادید و چه مشاغلی داشتید؟

بعد از انقلاب به توصیه شهید رجایی مشاور وزیر آموزش و پرورش آقای غلامحسین شکوهی شدم، این مرد بزرگ و فرهنگ دوست زنده است. او وزیر آموزش و پرورش دولت موقت بود، البته مرحوم رجایی مشاور شکوهی بود و در حقیقت گرداننده وزارت آموزش و پرورش بودند. شهید رجایی چهره‌های عرصه فرهنگ و دبیران باسواد و حرفه‌ای را خوب می‌شناخت مرحوم فهمیم کرمانی آن روزها که در قم زندگی می‌کردم تلفن کرد و گفت آقای رجایی گفته است یک نفر را برای ریاست آموزش و پرورش قم معرفی کنید، مرا معرفی کرد، گفتم من معاون می‌شوم، ولی رئیس نمی‌شوم زیرا من بافرهنگی‌های قم رودربایستی دارم و با آن‌ها رفیق هستم. فهمیم گفت: تو در خیابان جلوی گلوله می‌رفتی ولی حالا بافرهنگی‌های قم رودربایستی داری؟ در اردیبهشت به من زنگ زدند و گفتند هیئتی قرار است از مدارس ایران در خارج بازدید کند و شما هم در این هیئت باشید این هیئت به سرپرستی مرحوم دکتر غلامرضا دانش اعزام شد. ایشان همان روحانی بودند که در انفجار هفتم تیر شهید شدند. من و دو سه نفر کارشناس و یک حسابدار با ایشان راهی شدیم. هیئت برای اولین بار به بغداد رفت. در سرپرستی اسکان پیدا کردیم و چند روز در آنجا مستقر بودیم. بعد به نجف و بصره و سپس به کویت و دبی و... رفتیم. سپس من برگشتم و به‌عنوان مشاور شهید رجایی در دفتر وزارت آموزش و پرورش مشغول به کار شدم بعد از مدتی به‌عنوان دبیر و مشاور سرپرستی در کویت بودم. دو سال آنجا بودم و بعد آقای جواد منصوری از دوستان که محبت زیادی به من داشت از من خواست تا به وزارت خارجه بروم. سال ۶۱ به وزارت خارجه رفتم و به‌عنوان سرپرست امور دانشجویی مشغول به کار شدم. حدود چهار سال و نیم در دبی کنسول بودم. بعد برگشتم و در دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه به‌عنوان قائم‌مقام مرکز گسترش زبان فارسی فعالیت کردم. چون رشته تحصیلی من ادبیات فارسی بود، بعد معاون اداره سجلات وزارت خارجه شدم و بعد هم سرکنسول در «ترابزون» ترکیه در کنار دریای سیاه بودم و از آنجا بازنشسته شدم.



■ درب ورودی زندان قزل قلعه



گفت و گوی شاهد یاران با ابوالقاسم حسینیجانی، پژوهشگر اجتماعی

نگاه جامعه شناختانه و روان شناسانه به چرایی وقوع انقلاب

درآمد

ابوالقاسم حسینیجانی، ۱۲ شهریور سال ۱۳۲۸ در بندر انزلی دیده به جهان گشود. پدرش صیاد و ماهی گیر بود. هفت سال بیشتر نداشت که پدرش در دریا غرق شد. وی تحصیل خود را در کلاس‌های شبانه (اکابر) آغاز و سپس در کلاس‌های روزانه تحصیلات خود را ادامه دهد و موفق به اخذ دیپلم شد. از سال ۱۳۴۰ کار مطبوعاتی را با فروش مطبوعات آغاز کرد و در سن دوازده سالگی شعر سرود. او سپس در سال ۱۳۴۷ به دانشگاه راه یافت. علی‌رغم علاقه شخصی وی به تحصیل در رشته پزشکی که برگرفته از مطالعات مفصلش در ارتباط با ابوعلی سینا بود، اما در نهایت وی در دانشکده فنی دانشگاه تبریز تحصیلات را تا مقطع فوق لیسانس ادامه داد و در سال‌های ۵۶ و ۵۷ همزمان با شکل‌گیری انقلاب، کتاب «حسین (ع) احیاگر آدم» را منتشر کرد. وی سه سال قبل از انقلاب، از تبریز به گیلان برگشت و در شهر رشت سکنی گزید. او پس از پیروزی انقلاب تا انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی به سمت اولین فرماندار بندر انزلی رسیده و پس از آن با اعلام کاندیداتوری به عنوان اولین نماینده بندر انزلی در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. هرچند قسمت زیادی از زندگی حسینیجانی در کارهای اجرایی، مدیریتی و سیاسی و اجتماعی بوده است؛ اما شهرت وی بیشتر به عنوان یک چهره ادبی در زمینه شعر، نویسندگی، مترجمی و تدریس است. حسینیجانی که زندانی رژیم قبل است، روایت خود را که از دوران مبارزه است را بیان می‌کند که در پی می‌خوانید:

ولی بعد به بولیوی می‌رود و کار را آنجا ادامه می‌دهد. از خودگذشته به فکر خود نیست بلکه در فکر عوض کردن دنیا و جامعه است. بزرگ‌ترین مشکل انسان‌ها کمی دانش سیاسی است این موضوع اجازه نمی‌دهد مردم تشخیص درست دهند. مردم فکر می‌کنند برای پیشرفت باید به کسب‌وکار خود رونق بدهند یا اگر دکتر و مهندس شدن برای تغییر کردن کافی است ما دکتر و مهندس هم شدیم ولی از تغییر کردن و تغییر دادن دست نکشیدیم. ما این‌طور فکر نمی‌کردیم. مردم هر جامعه به ویژه فرودستان آن مهم هستند که باید مورد توجه قرار گیرند. روح انقلاب و مبارزات سیاسی همین است که از فرآیند مبارزه استخراج می‌شود. مردم باید از کم‌سوادی و بی‌تفاوتی و ناآگاهی نجات پیدا کنند؛ و آن رأی که می‌دهند واقعاً رأی باشد. تا زمانی که مردم باهم نباشند و دسته‌جمعی کار نکنند و حذف و بی‌اعتمادی در بین آن‌ها از بین نرود جامعه نجات پیدا نمی‌کند. این‌ها و انگیزه‌های دیگر آرمان مبارزان بوده و هست.

❁ رمز ماندگاری انقلاب در چهار دهه گذشته چه بود؟

مردم به هر مقدار از دموکراسی که وجود دارد باید استفاده کنند تا به اعتقادات خود برسند و بر آن‌ها بمانند. نقش مردم در اداره جامعه مهم و سرنوشت‌ساز است. مسئولین هم هرچقدر مردمی باشند مسائل کشور و مردم بهتر حل خواهد شد. ما نباید این مشکلات را می‌داشتیم. هرچقدر فضا شفاف‌تر شود مفیدتر خواهد بود. سرنوشت جهان رو به بهبود است. من با همه مشکلات امید دارم که مشکلات حل شود و وضع مردم هم بهتر شود. حافظ می‌گوید:

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
ای عروس هنر از بخت شکایت منما

حجله حسن بیارای که داماد آمد
جهان امروز دیگر نمی‌تواند در پستو بماند ایران
در پستو نیست. آگاهی و باخبر شدن و در باخبری بی‌تفاوت نبودن نسبت به مسائل، راز ماندگاری است و می‌توان با آن جلو رفت و ماند. من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین چیزی که امروز نیاز است پرهیز از مونولوگ و تک‌صدایی است. جامعه ما به گفتگو نیاز دارد و از دل گفتگو گفتمان تولید می‌شود و نه تنها دیالوگ، ما حتی باید به دیالکتیک برسیم. باید فضای تک‌گویی را به سمت حق‌گویی و خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر هدایت کنیم. فضای دوقطبی برای جامعه خطرناک است، چرا نباید به دیالکتیک برسیم؟ هم این و هم آن چرا من باید تو را از بین ببرم یا تو من را حذف کنی؟ باید همه باهم باشیم. جامعه کاملاً پویا و جستجوگر و جریان ساز می‌شود. آرامش و آگاهی و مسئولیت‌پذیری نیاز امروز و فردای ماست.

ما در دوران مبارزه به فکر ایجاد یک فرصت تنفس بودیم تا در آن فضا حرف بزنیم و بنویسیم. انگیزه من از پیوستن به مبارزه همین بود. مسائل اعتقادی و باورهای مذهبی در کشاندن من به مبارزه نقش داشتند. ما به فکر راحتی مردم بودیم. اینکه بستری فراهم شود تا مردم خودشان برای زندگی خود تصمیم بگیرند



روزهای پس از پیروزی لذت‌بخش بود. من در گیلان بودم و بیش‌ترین فعالیت‌م سخنرانی، تشکیل جلسات، کلاس، نوشتن و گفتن بود و در راستای این فعالیت‌ها حرکت می‌کردم.

❁ نقش ایثار و از خود گذشتگی و فراموش کردن خود و اندیشیدن به مردم را در پیروزی انقلاب چقدر مؤثر می‌دانید؟

اخلاق، منش و مرام مبارزان واقعاً همین طور بود. ما زندان‌های سیاسی دیدیم و کارهای مبارزاتی داشتیم اما به فکر خود نبودیم. کسی که بازداشت می‌شد و به زندان می‌رفت و تحت تعقیب قرار می‌گرفت یا تبعید می‌شد هر لحظه در مخاطره بود. از منظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نمی‌توان روحیه گذشت، ایثار و فداکاری نداشت و به چنین کارهایی دست زد، سن جوان‌های امروز کفاف نمی‌دهد ولی افرادی مثل بازرگان، طالقانی، شریعتی و دیگران زندگی‌های عادی نداشتند. وجودی مثل چگوارا در کوبا پیروزی می‌شود در حالی که گروهی ۷-۸ ده نفری بودند چگوارا می‌توانست بگوید کار ما اینجا تمام است،

❁ در آن زمان در ذهن شما چه می‌گذشت و انگیزه شما از مبارزه چه بود؟

به نظر من زندگی یک مبارزه است. وقتی با یک جهان‌بینی خاص در یک شناخت اجتماعی و سیاسی و فردی قرار می‌گیرد انسان به خودی خود تلاش بر این دارد که از وضعیت موجود که درست نیست و با جهان‌بینی‌اش سازگاری ندارد با انجام فعالیت‌هایی ایجاد تغییر کند تا هم برای خود و هم برای جامعه مفید باشد. برخی انگیزه‌های برتری دارند و چیزهای دیگری را می‌بینند و حرکتی می‌کنند تا اینکه تغییرات ایجاد شود. ما فکر می‌کردیم تغییرات درست خواهد بود و از وضعی به وضعی دیگر می‌رویم و مردم راحت‌تر زندگی خواهند کرد؛ و مسئله آزادی انسان و عدالت تحقق پیدا خواهد کرد. مردم از لحاظ رفاهی، آسایش، فکری و فرهنگی به شکوفایی و رونق می‌رسند. ما در دوران مبارزه به فکر ایجاد یک فرصت تنفس بودیم تا در آن فضا حرف بزنیم و بنویسیم. انگیزه من از پیوستن به مبارزه همین بود. مسائل اعتقادی و باورهای مذهبی در کشاندن من به مبارزه نقش داشتند. ما به فکر راحتی مردم بودیم. اینکه بستری فراهم شود تا مردم خودشان برای زندگی خود تصمیم بگیرند.

❁ چه آرمان‌ها و ایده‌آلهایی در ذهن خود داشتید؟

محیطی که فساد در آن نباشد و آدم‌ها نترسند و بتوانند انتخاب کنند و برنامه داشته باشند. از فقر، ترس و محرومیت رها شویم. تلاش ما این بود که افراد جامعه از فضای افسرده به فضای نشاط برسند و جامعه از فضای ترس به فضای اطمینان، باور و تهور برسد. من این مسائل را در نظر داشتم. انقلاب به صورت ریشه‌ای یعنی فکر کردن و ایجاد تغییرات ریشه‌ای است. از نظر آرمانی، هدف ما ایجاد دگرگونی و اصلاح امور بود. نسل نو شاید بخواهد بپرسد که ما توانستیم یا نه؟ پاسخ این است هدف و نیت ما در حقیقت همین خیر و صلاح بود.

❁ تلاش شما به سمت ایجاد چه نوع جامعه‌ای بود؟

من در آن سال‌ها ملی و جهانی فکر می‌کردم و از نظر منطقه‌ای در گیلان زندگی می‌کردم و جامعه‌ای می‌خواستیم که مردم در آن پویایی و حرکت داشته باشند و ما استقلال سیاسی و اقتصادی داشته باشیم. استقلال کمیتش کوچک، اما کیفیتش بزرگ است. از نظر مفهومی استقلال مثل قله کوه است که بالاترین نقطه است. این یک پرواز و یک اوج است و نمی‌توان به چنین نقطه‌ای رسید مگر آزادی درک شود. تنفس هوای تازه بعد از نجات پیدا کردن از یک اختناق در



گفت و گوی شاهد یاران با عبدالله محمودی

فراز و نشیب مبارز الیگودرزی که به ساری تبعید و زندانی شد

درآمد

در سال ۱۳۳۶ در شهرستان الیگودرز در استان لرستان به دنیا آمد. وی از دوران جوانی با حضور در جلسات سخنرانی مرحوم آیت اله شیخ احمد کربوبی گام‌های نخست خود را در راه مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی برداشت و به‌مرور به فعالیت‌های مبارزاتی خود شکل بخشید. وی از تجربیات دوران زندان به‌عنوان یک موهبت سخن می‌گوید و آن را فرصتی تاریخی در زندگی خود می‌داند.

بالا، سمیه، یاسر و... به ما نیرو می داد. البته تحمل زیر شکنجه ها کار ساده ای نبود، اما یکی از دستاوردهای دوران زندان این بود که توانستم تمام آیات قرآن که در مورد شهادت و مبارزه و هجرت بود را در دفتری بنویسم.

❁ به نظر شما علت اصلی ماندگاری انقلاب در این چهار دهه چه بود و چه مسائلی انقلاب را تهدید می کند؟

در زمان جنگ همه کسانی که به جبهه می رفتند، اعم از مسیحی و مسلمان و یا هر اعتقاد دیگر، با شنیدن یک سخنرانی از امام (ره) از این رو به آن رو می شدند. ایشان با دم مسیحایی، خلوص و صداقتی که داشتند پایه های انقلاب را مستحکم نمودند ولی متأسفانه امروز میز خطابه ها به سمت بعضی از مداح ها و متملقین افتاده که حرف های آن ها مغایر با آرمان های انقلاب و دیدگاه بنیان گذار جمهوری اسلامی است. نسل جوان امروز با فضای مجازی به دنیا متصل است خیلی از حرف ها را نمی پذیرند، به قول دکتر شریعتی برای کوبیدن کسی از آن بد دفاع کنید... یکی نمی تواند جلوی برادرش را بگیرد، دیگری نمی تواند جلوی فرزندش را بگیرد. اگر در دهه اول انقلاب می شد انحراف را با ده میلیون اصلاح کرد امروز با میلیاردها نمی توان انقلاب را به حال و هوای اول برگرداند. مسئولان باید پاسخگوی رفتارشان باشند باید پاسخگوی خون شهدا و جانبازان باشند. وقتی ما مبارزه می کردیم یک درصد در مخیله ما نمی گنجید که مظاهر ناهنجار را ببینیم. امروز بعد از چهار دهه چرا نمی توانیم یک اداره ای، سازمانی، ارگانی، نهادی و... رಾಮعرفی کنیم که الگوی اسلام باشد. مبارزه با بی عدالتی و فساد باید با کمک افراد پاک دست ادامه یابد. عملکرد مسئولان باید به گونه ای باشد که مردم امیدوار شوند. مسئولان سری به دانشگاه ها، کارخانه ها، بازارها و مجامع عمومی بزنند تا ببینند زیر پوست جامعه چه می گذرد؟

چاپ و سپس توزیع کنیم.

❁ در چه زمانی و به چه جرمی شما دستگیر شدید؟

اولین بار در روز ۱۶ آذر ۵۵ در بروجرد دانشجوی بودم که دستگیر شدم. من و برادرم به همراه عده ای از دانشجویان به پاس روز دانشجو اقدام به شکستن شیشه ها و تعطیلی دانشکده نمودیم که روز بعد توسط مأموران و حدود ۱۳ نفر دیگر دستگیر شدیم؛ که با وثیقه و شرط تبعید هر کدام به استانی از کشور برای ادامه تحصیل از زندان آزاد شدیم که من به استان مازندران و شهر ساری تبعید شدم. به صورت هفتگی خودم را به ساواک شهر معرفی و حضور خود را اعلام می کردم. در همین دوران بود که شهید چگینی با من برای انجام عملیات تازه ای وارد مذاکره شد. در این عملیات خطرناک برق فشارقوی الیگودرز را به همراه دو شهر دیگر قطع کردیم (در ساعت ۱۲ شب) که قرار بود هم زمان در داخل شهر مکان های خاص توسط دوستان به آتش کشیده شود. این عملیات را با یکی از دوستان به صورتی برنامه ریزی کرده بودیم که احتمال یک درصد دستگیری بچه ها را نمی دادیم و اگر کسی دستگیر می شد فقط می توانست ما دو نفر را معرفی نماید اما ساواک بعد از این عملیات اقدام به دستگیری بسیاری از بچه های مذهبی شهر نمود تا بتواند عاملین اصلی را شناسایی کنند که برای دومین بار در شهر ساری که به صورت تبعید درس می خواندم دستگیر شدم.

❁ چه انگیزه ای در طول زندان باعث ادامه مقاومت شما شد؟

هر وقت در زندان می توانستم از پس شکنجه ها برآیم و کسی را لو ندهم، برای من لذت بخش بود و شکر می کردیم که خدا ما را در این امتحان موفق بدار. یاد داستان های صدر اسلام و مقاومت های

❁ چه مسائلی شما را به مبارزه ترغیب کرد؟

من در دوران دبیرستان وارد مبارزات سیاسی شدم. حضور آیت اله شیخ احمد کربوبی در شهر الیگودرز که از مبارزان مشهور در منطقه و از پیشروان مبارزه با رژیم گذشته بود و از سال ۴۲ هم زمان با قیام مدرسه فیضیه قم در کنار امام خمینی به مبارزه پرداخته و مدت ها در زندان و تبعید به سر بردند. تأثیر زیادی بر جوانان الیگودرز از جمله من داشت. مبارزات وی علنی و همیشه از شاه به عنوان «زندیق بن زندیق» نام می برد. ما اعلامیه های دست نویس ایشان را توزیع می کردیم. همچنین حضور دایی من، «شهید حسین جان زینلی» که از اعضای سازمان مجاهدین بود و بعد از انحراف سازمان از آن خارج و با شهید شاه کرمی و دیگر همفکرانش «سازمان مهدویون» را بنیان گذاری کردند. ایشان در سال ۵۴ در درگیری با نیروهای ساواک پشت دانشگاه شریف به شهادت رسیدند و ما تا سال ۵۷ از این ماجرا بی اطلاع بودیم. ایشان نقش مؤثری در شکل گیری مبارزات این جانب داشتند. شخص ثالثی که در این شکل گیری مؤثر بود فردی به نام «شهید چگینی» از اهالی قزوین بود که در شهر الیگودرز تبعید بود. نقش ایشان نیز برای جوانان شهر مثل نقش دکتر شریعتی برای ایران بود؛ اما آنچه بیشتر به من توان مبارزه می داد همراهی مادرم در این مسیر بود. ایشان در آن دوران خفقان اغلب رادیوهای عراق و صدای آزادی خواهان را گوش می دادند و داستان مبارزان و پیام های امام خمینی را برایمان تعریف می کرد.

❁ مشاهدات شما از وضعیت اجتماعی آن زمان چه بود؟

بی عدالتی های اجتماعی بسیار پررنگ بود و ما به دنبال ایجاد جامعه آرمانی و اسلامی بر مبنای عدالت اجتماعی بودیم که در آن آزادی و عدالت به همراه آموزه های دینی حاکم باشد.

❁ حساسیت ساواک بر روی فعالیت های شما مربوط به چه اقداماتی بود؟

جلسات قرآن «شهید چگینی» که ما در این جلسات شرکت می کردیم عموماً تحت کنترل ساواک بود. رفت و آمد با مرحوم شیخ احمد کربوبی نیز کاملاً زیر نظر بود. از طرفی فعالیت هایی چون پخش اعلامیه ها، سرودن شعرهای انقلابی و تلاش برای رفتن به فلسطین از موارد شروع مبارزه من بود. در آن زمان چون دستگاه کپی نبود من به همراه یکی از دوستانم اقدام به ساخت وسیله ای برای تکثیر اعلامیه ها نمودیم و توانستیم با آن که با آن اعلامیه



■ روزهای انقلاب



گفت‌وگو با دکتر محمود بازرگانی

سه عامل سقوط شاه به روایت یک زندانی سیاسی

درآمد

دکتر محمود بازرگانی متولد ۲۸ شهریور ۱۳۳۵ در جوادیه تهران است. دوران دبستان را در مدرسه «دیانت» از مدارس ملی گذراند و سپس وارد دبیرستان «رستاخیز» و با «انجمن حجتیه» آشنا شد و در سال ۵۳ به علت پخش اعلامیه بازداشت و به علت صغر سن مدت محکومیتش کاهش یافت. در سال ۵۴ آزاد شد. پس از آزادی در بخش خصوصی فعال و فعالیت فرهنگی خود را ادامه داد و در درگیری‌های شب ۲۱ بهمن و تسخیر رادیو تهران در میدان ارگ حضور داشت. پس از پیروزی انقلاب از طرف آیت‌الله مهدوی کنی راهی سیستان و بلوچستان و سپس خوزستان شد تا درگیری‌های قومی را رفع و رجوع کند. او در حال حاضر با مدرک دکترای جامعه‌شناسی استاد دانشگاه است. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی شاهد یاران با وی است که از روزهای سخت مبارزه می‌گوید.

مهم‌ترین اتفاقی که شمارا وارد مبارزات سیاسی کرد چه بود؟

من در جلسات سخنرانی شرکت می‌کردم. ماه رمضان با مکافات به مسجد «لر زاده» می‌رفتم و پای سخنرانی «فخرالدین حجازی» می‌نشستم. شب نوزدهم که از سخنرانی بازمی‌گشتم در میان جمعیت ناگهان یک نفر نشست روی زمین و دسته‌ای کاغذ در هوا پخش کرد. من به‌سختی یکی از برگه‌ها را برداشتم. برای نخستین بار بود که اعلامیه می‌دیدم. اعلامیه متنی از سازمان مجاهدین خلق بود. در ماه رمضان ۵۲ که هنوز مجاهدین خلق، منحرف نشده بودند، من اعلامیه را در جیبم گذاشتم و به جوادیه بازگشتم. به همراه یکی از دوستانم «دکتر محمدی‌نیا» اعلامیه را خواندیم. اعلامیه نوشته شده بود، مسلمانان چرا نشستاید که هواپیماهای اسرائیل در آبادان سوخت‌گیری می‌کنند و فلسطینی‌ها را می‌کشند. این اعلامیه در سال ۵۲ تبدیل به آغاز فعالیت سیاسی من شد. پس از تلاش زیاد توانستم از طریق دستگاه کپی مدرسه ۱۰ نسخه از اعلامیه را تکثیر کنیم و در جامه‌های مساجد بگذاریم. این اولین فعالیت رسمی و سیاسی من بود. برادر یکی از دوستان ما که دانشجو و اهل نازی‌آباد بود در دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) دستگیر شد. پس از بازجویی از منزل با دفترچه خاطراتی که برادرش از ما نوشته بود برخورد می‌کنند. سپس یکی از دوستان به نام «مصطفی وفا مهر» که بعدها شهید شد را بازداشت می‌کنند. بر اساس اعترافات او دیگران و من دستگیر می‌شویم. کسانی که بازداشت شده بودند در اعترافات خود گفتند که من اعلامیه را به آن‌ها داده بودم و به

در سال ۱۳۳۵ به پیشنهاد سازمان سیا و موساد کمیته مشترک ضدخرابکاری که مأموران سه نیروی شهربانی، ارتش و ژاندارمری در آن به‌صورت مشترک و در کنار هم فعالیت میکردند تأسیس شد حکومت پهلوی بر پایه‌های استبداد و خودکامگی بنیان نهاده شده بود که جز قتل و کشتار حاصل دیگری نمیتوانست داشته باشد *من در بازداشت باقی ماندم. به جرم پخش اعلامیه محکوم به یک سال زندان شدم. البته حکم اصلی ۵ سال بود، اما به دلیل صغر سن، تنها ۱ سال از آن برایم اجرا شد

همین خاطر همه آزاد شدند، اما من در بازداشت باقی ماندم. به جرم پخش اعلامیه محکوم به یک سال زندان شدم. البته حکم اصلی ۵ سال بود، اما به دلیل صغر سن، تنها ۱ سال از آن برایم اجرا شد. در سال ۵۴ دو اتفاق مهم افتاد. نخست ترور «تیمسار زندی‌پور» رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری و دیگری ترور دو آمریکایی در خیابان پهلوی (ولیعصر)، پس از این دو ترور، ساواک به دستگیری‌ها شدت بخشید تا به عوامل ترور دست یابد. به دلیل این اتفاقات یک سال دیگر به محکومیت اضافه شد که «ملی‌کشی» (زندان کشیدن به دلیل اتفاقات سیاسی در جامعه خارج از حکم قانونی) کردم.

ساواک چگونه تأسیس شد؟

پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که سیستم کسب خبر و اطلاعات در داخل ایران ضعیف است و نمی‌توانند شرایط را کنترل کنند. در پشت پرده معاملاتی صورت گرفته بود که ایران جزو اقمار آمریکا قرار گیرد. پیش از سال ۱۳۳۵ سیستم اطلاعاتی از طریق تأمینات شهربانی صورت می‌گرفت که در این روش سنتی، نیروها به‌راحتی فریب می‌خورند. در نتیجه آمریکایی‌ها به این فکر افتادند که یک سازمان منسجم که بتواند کل کشور و منطقه خاورمیانه را کنترل کند، تأسیس کنند. یکی از بخش‌های مهم ساواک، معاونت سوم این سازمان بود که بعدها پرویز ثابتی به ریاست آن برگزیده شد. فعالیت ساواک هر چه از سال ۱۳۳۵ به ۱۳۵۰ نزدیک می‌شویم، به‌سوی کسب خبر سوق می‌یابد. ساواک بازداشتگاه معینی نداشت و از زندان‌های شهربانی، قزل‌قلعه و... برای بازداشتی‌های خود استفاده می‌کرد. پیش از تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری سه نیروی شهربانی، ارتش و ژاندارمری در زمینه مبارزه با مخالفان فعالیت می‌کردند که رقابتی میان آن‌ها در این رابطه در جریان بود، به‌گونه‌ای که برای رسیدن به پاداش هر کدام از این نهادها افراد را بازداشت و از اطلاع به نهاد دیگر خودداری می‌کرد. در سال ۱۳۳۵ به پیشنهاد سازمان سیا و موساد کمیته مشترک ضدخرابکاری که مأموران سه نیروی شهربانی، ارتش و ژاندارمری در آن به‌صورت مشترک و در کنار هم فعالیت می‌کردند تأسیس شد. مرکز این کمیته زندان شهربانی بود که در سال ۱۳۷۷ و در دوره اصلاحات به موزه تبدیل شد. در اعتراضات ۱۵ خرداد ۴۲ تعداد زیادی از مخالفان رژیم در قم به دلیل ضعف اطلاعات عملیاتی دستگیر نشدند، همچنین در ماجرای سیاهکل عده‌ای توانستند فرار کنند، اما از سال ۱۳۳۵ به بعد ساواک توانست سیطره‌ای قوی بر فعالیت‌های انقلابیون پیدا کند. چهره‌های برجسته‌ای دستگیر شدند و افراد نفوذی زیادی در گروه‌ها وارد کردند.

دلیل فروپاشی رژیم شاهنشاهی چه بود؟

یک اصل کلی جامعه‌شناسی می‌گویم؛ مطابق این اصل در جامعه‌ای که نظام حاکم مشروعیت نداشته باشد، در نهایت سرنگون خواهد شد. حکومت پهلوی بر پایه‌های سست استبداد و خودکامگی بنیان نهاده شده بود که جز سرکوب و کشتار حاصل دیگری نمی‌توانست داشته باشد. به اعتقاد من سه عامل باعث سقوط نظام شاهنشاهی شد: ۱- بازی با اعتقادات و معنویات مردم که نسبت به باورها و اعتقادات خود تعصب زیادی داشت. ۲- وجود فساد اخلاقی گسترده در دربار، اشرف پهلوی یکی از افراد مؤثر رژیم بود. اشرف عامل اصلی توزیع مواد مخدر، فحشا و... بود. ۳- نفوذ اجنبی در امور کشور. چطور می‌شود قانون کاپیتولاسیون تصویب شود تا یک آمریکایی هر جرمی در ایران از جمله تجاوز به زنان مرتکب شد، در ایران محاکمه نشود و به کشور خودش ارجاع داده شود؟

شاه از دهه ۴۰ به بعد اصلاحاتی انجام داد که در نهایت کار ساز واقع نشدند. چرا شاه نتوانست با اصلاحات از فشار اعتراضات بکاهد؟

هر عملی نیاز به زمان معین مخصوص به خود دارد. در مورد اصول ۶ گانه انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت که بعدها اصول آن به ۱۲ مورد افزایش یافت، هر ۱۲ اصل معارض با شرایط حاکم بر ایران بود؛ زیرا ایران در آن زمان جامعه‌ای ملوک‌الطوایفی بود و با شیوه ارباب-رعیتی اداره می‌شد. کشاورز هر چه می‌کاشت یک‌پنجم مال برای خود و چهارپنجم آن را به اربابش می‌داد. شاه این قاعده را تغییر داد و با اصلاحات ارضی کشاورزی که تا دیروز زمینی برای کشت نداشتند و برای اربابان کار می‌کردند، صاحب زمینی شدند که باید با کم‌ترین امکانات آن‌ها را به زیر کشت می‌بردند. اصلاحات ارضی طرح خوبی بود، اما زیرساخت‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن به‌هیچ‌روی در کشور فراهم نبود. اصلاحات ارضی زمانی می‌توانست مفید واقع شود که زمین‌های مرغوب مازندران، شیراز و... در اختیار شاه و برخی از مقامات از جمله اسداله علم و شاپور غلام‌رضا نباشد. اصلاحات ارضی روبنایی بود که در آن مردم تضعیف و دربار و پهلوی تقویت می‌شدند. طرح سهیم شدن کارگران در کارخانه‌های نیز در عمل تبلیغاتی بیش نبود و آن زمان هر کس کارخانه‌ای در کشور تأسیس می‌کرد می‌بایست با دربار آن را شریک می‌شد برای مثال می‌توان از کارخانه‌های ایران ناسیونال و جوراب استارلایت و... نام ببرم. در چنین شرایطی سهیم کردن کارگران در کارخانه‌ها شعاری بیش نبود و سود اصلی کارخانه‌ها به جیب دربار و حلقه اطراف پهلوی می‌رفت.



گفت‌وگوی شاهد یاران با محمدرضا ناجیان اصل

فساد و اختلاف طبقاتی در جامعه وجود داشت

درآمد

محمدرضا ناجیان اصل متولد ۱۳۲۹ است. پدرش از بازاری‌های قدیم تهران بود و به دلیل مذهبی بودن فرزندانش را به مدارس اسلامی می‌فرستاد. محمدرضا در دبیرستان جعفری اسلامی واقع در بازارچه شاپور تهران تحصیل کرد و در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) پذیرفته شد، اما ادامه تحصیل نداد و در رشته دیگر تحصیلاتش را ادامه داد. محمدرضا ناجیان چهره فرهنگی و شناخته شده در میان ناشران تهران است و سال‌ها عضویت هیئت مدیره و ریاست ناشران را عهده دار بوده است. وی در حال حاضر مدیر انتشارات (رسا) است. او از روزهای سخت مبارزه و آرمان‌ها و ایده آل‌هایش می‌گوید

شما چگونه با مبارزه آشنا شدید؟

معلمان ما افراد آگاهی بودند. به خاطر دارم که در خرداد ۴۲ در مدرسه تظاهرات برگزار شد و معلمان همراه دانش آموزان بودند. آقای حکمی و دیگر دبیران افرادی فرهیخته بودند. کلاس‌های درس تعطیل شد. در سال ۴۲ در مدرسه جعفری اسلامی (واقع در بازارچه شاپور) با سیاست آشنا شدم. پدر من نیز با اینکه بازاری بود و شغل آزاد داشت ولی فردی اهل مطالعه و فرهنگ بود و با بیشتر افراد مذهبی از جمله آیت الله بروجردی ارتباط داشت و من را هم همراه خود نزد ایشان می بردند. در آن زمان بازار تهران سیاسی و مذهبی بود به همین دلیل من تا حدودی با مسائل کشور آشنا شدم. من در مدرسه بازنده یاد شهید محمدجواد تندگویان هم کلاسی بودم و روی یک نیمکت می نشستیم. با دوستان دیگری غیر از ایشان هم مراد داشتم که همه باهم هم سو بودیم. وقتی سال ۴۷ وارد دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) شدم، دیدم که تظاهرات در ایران بیشتر در دانشکده‌های فنی و در جمع دانشجویان ریاضی است. دانشگاه‌های آریامهر (شریف)، پلی تکنیک (امیرکبیر)، علم و صنعت و دانشکده فنی دانشگاه تهران از دیگر دانشگاه‌های کشور فعال تر در امر مبارزه بود. من نماینده کلاس‌ها در رشته مهندسی شیمی و نماینده دانشجویان برای سال اول شدم. از این طریق با بسیاری از دوستان و جلسات آن‌ها آشنا شدم. انجمنی داشتیم که مرحوم «مجید شریف واقعی» در آن شرکت می کرد و دوستان دیگری هم که فعالیت سیاسی داشتند در این انجمن شرکت می کردند. برخی از آن‌ها جزو مجاهدین بودند و برخی دیگر عضو سایر گروه‌ها بودند. استاد ما شهید «علی باکری» بود. خانواده باکری‌ها در ارومیه و ایران شناخته شده‌اند. در حین تحصیل با گروه‌ها و فعالیت‌های سیاسی آشنا شدم. اتهام همکاری با گروه‌های سیاسی باعث دستگیری ام شد. یک بار هم در تظاهرات شرکت واحد در سال ۴۸ دستگیر شدم که ظرف مدت یک ماه آزاد شدم. در آن تظاهرات در حدود ۶۰۰ نفر دستگیر شده بودند که بیشترشان را به فاصله یک روز بعد از دستگیری آزاد کردند، ولی ما را کمی بیشتر نگه داشتند و تا یک ماه همه آزاد شدیم. بار دوم سال ۵۰ از دانشگاه صنعتی شریف فعلی اخراج شدم، به دلیل فعالیت‌های سیاسی به درس نمی رسیدم و بیشتر به دنبال همین فعالیت‌ها بودم. طبق ماده سیزده دانشگاه اگر کسی سه ترم معدل پایین داشت خود به خود اخراج می شد. البته برخورد خوبی داشتند. پدرم می گفت تعهد بده و به تحصیل خود ادامه بده، ولی با توجه به جو آن زمان گویی خیر در همین بود چون در آن سال‌ها بیشتر مجاهدین از دانشگاه آریامهر عضو گیری می شدند. محمود عطایی، فاضل، وحید افراخته و... که از دوستان هم دوره‌ای ما بودند که درس آن‌ها تمام نشد. من از سال اول حدس می زدم که این اتفاق بیفتد آن زمان دوباره کنکور دادن آزاد بود و من

اتهام همکاری با گروه‌های سیاسی باعث دستگیری ام شد. یک بار هم در تظاهرات شرکت واحد در سال ۴۸ دستگیر شدم که ظرف مدت یک ماه آزاد شدم. در آن تظاهرات در حدود ۶۰۰ نفر دستگیر شده بودند که بیشترشان به فاصله یک روز بعد از دستگیری آزاد کردند، ولی ما را کمی بیشتر نگه داشتند و تا یک ماه همه آزاد شدیم. بار دوم سال ۵۰ از دانشگاه صنعتی شریف فعلی اخراج شدم، چون به دلیل فعالیت‌های سیاسی به درس نمی رسیدم و بیشتر به دنبال همین فعالیت‌ها بودم

هر سال مجدداً کنکور می دادم تا در دانشکده فنی قبول شدم، اما نرفتم، ولی سال بعد در مدرسه عالی بازرگانی که بیشتر بر مدیریت و اقتصاد تأکید داشت پذیرفته شدم و آن درس را ساده تر دیدم و فکر کردم می توانم به فعالیت‌های قبلی هم برسم.

در دانشگاه‌ها به طور مستقیم با دانشجویان برخورد امنیتی نمی شد؟

نه، دانشگاه به هیچ عنوان برخورد نداشت. جالب بود که در زمان دستگیری ما در تظاهرات شرکت واحد معاون دانشگاه «دکتر کیایی» که مأمور امنیتی بود خود ما را از ساواک تحویل گرفت و با خوش رویی با ما برخورد کرد و حتی از ما عذرخواهی کرد. باید توضیح بدهم که دستگیری آن ۶۰۰ نفر محیط زندان را بسیار شلوغ کرده بود، به همین دلیل افسری آمد و گفت: اعلی حضرت الان در سوئیس هستند و وقتی شنیدند عده‌ای دانشجوی دستگیر شده اند ناراحت شدند و دستور دادند به سرعت به پرونده‌های دانشجویان رسیدگی و آزاد شوند. در همان روز حدود ۵۸۰ نفر آزاد شدند و حدود ۲۰-۲۵ نفر باقی ماندیم. روز آزادی، آقای دکتر کیایی ما را تحویل گرفتند و با اتومبیل خودشان سوار کرد و حتی ما را برای ناهار برود با سلام و صلوات به دانشگاه برگرداند؛ یعنی برخوردی خوب بود. حتی روز ثبت نام من در دانشکده اقتصاد، رئیس دانشگاه من را خواست، من گمان کردم به طریقی می خواهند از ثبت نام من سر باز بزنند ولی ایشان از جایش بلند شد

و گفت آقای امین، رئیس دانشگاه آریامهر از کنفرانس رامسر از شما تعریف کرده و درباره استعداد شما حرف زد و گفت ما نتوانستیم در خدمت ایشان باشیم در دانشگاه شما پذیرفته شده و مراقب ایشان باشید. برای من عجیب است که رئیس دانشگاه درباره دانشجوی اخراجی این همه احساس مسئولیت کند و پیگیر باشد و بداند در کجا پذیرفته شده و توصیه او را کند. همان مسئله باعث شد آقای دکتر احمدی رئیس مدرسه عالی بازرگانی به من بگوید من چه خدمتی می توانم به شما بکنم؛ من هم خواستم دروسی را که آنجا گذرانده‌ام از من بپذیرند و ایشان دستور داد بانمره الف در کارنامه من درج شوند. در مدرسه عالی بازرگانی که بودم در منزل مهدی غنی که از مبارزان قبل از انقلاب و اهل سبزوار است و آن موقع در تهران بود کلاس‌هایی داشتیم. ایشان شهرستانی بودند و در تهران اتاقی داشتند. هفته‌ای یک بار جمع می شدیم و آنجا کلاس نهج البلاغه داشتیم. در مرداد ۵۲ ما را در اتاق منزل آقای غنی دستگیر کردند. دقیقاً روز دستگیری ۲۸ مرداد ۵۲ بود. من به شش ماه محکوم شدم و بعد از آن آزاد شدم.

کدام انگیزه‌ها و آرمان‌ها شما را به سمت مبارزه با رژیم وقت برد؟

انگیزه کاملاً آشکار بود. فساد و اختلاف طبقاتی در جامعه وجود داشت. در کنار دانشگاه ما در کوچه قبل از دانشگاه آریامهر (شریف) خانه‌های ۲۰ متری وجود داشت که دیوارهای آن از حلبی بود. بچه‌های کوچک دوسه ساله با پای برهنه که در جوب بازی می کردند. هر روز این وضعیت فلاکت بار را می دیدیم و همزمان زندگی‌های آن چنانی که در جامعه و در بین درباریان دیده می شد، فساد آن زمان در هیئت حاکمه محدود بود و قشر متوسط جامعه نسبت به امروز زندگی راحتی داشتند. تفاوت قشر مرفه با طبقه پایین جامعه ما را رنج می داد. این‌ها برای همه ایجاد انگیزه کرده بود؛ و جوان‌ها را به طرف مبارزه می کشید.

در بین مذهبی‌ها مبارزه مسلحانه مطرح بود یا مبارزه فرهنگی؟

دست بردن به اسلحه با تفکر مذهبی چندان سازگار نبود بعد از ترور رژیم آرا (نخست وزیر) ترور ناموفق مطرح شد که ظاهراً وقتی از امام استفتا کردند ایشان موافق ترور نبودند. آموزه‌های مذهبی و روایات این طور نشان می دادند. روایت مشهوری بود که بنا به آن می گفتند به گفته پیامبر در اسلام ترور وجود ندارد. مخالفان از پیامبر اجازه می خواهند و ایشان می گویند در اسلام ترور وجود ندارد. این آموزه‌ها ممانعت می کرد و اجازه نمی داد افراد دست به اسلحه ببرند ولی وقتی چاره‌ای نمی ماند گروه‌های مبارز دست به اسلحه بردند.



نعمت‌الله ایزدی، مبارزی که از زندان به سفارت رسید

نظام سلطنتی، مخالفان را تحمل نمی‌کرد

درآمد

نعمت‌الله ایزدی متولد سال ۱۳۳۶ در شهر اصفهان است. وی در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق) در رشته مهندسی مکانیک پذیرفته شد. هنوز دو ماه از تحصیل در دانشگاه نگذشته بود که دستگیر و در دادگاه نظامی به ۶ سال زندان محکوم شد. پس از سه سال زندان در آستانه پیروزی انقلاب به همراه دیگر زندانیان آزاد شد. پس از انقلاب ادامه تحصیل در رشته مهندسی مکانیک را رها کرد و در دانشگاه تهران در رشته «علوم سیاسی» مشغول به تحصیل شد. پیش از اتمام تحصیلات به وزارت خارجه رفت و سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی سابق شد. او آخرین سفیر ایران در شوروی پس از فروپاشی بود، وی همچنین نویسنده کتاب «عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی» است. ایزدی در حال حاضر رئیس هیئت‌مدیره سازمان بازنشستگی کشوری است. روایت این دیپلمات پیشین و زندانی سیاسی رژیم قبل، از گذشته و حال را در ادامه می‌خوانید:

اعتقادی مردم را در نظر نمی‌گرفت و انتخابات آزاد هم وجود نداشت، باعث شد که اصلاحات اولیه موردنظر شاه نتیجه ندهد. اصلاحات بعدی دیر شده بود که نتیجه نداد. ضمن اینکه اصالت هم نداشت. رژیم از سر ناچاری به سمت برخی از اصلاحات رفت. طبیعی است که وقتی اصلاحات در شرایط ناچاری و به اجبار صورت گیرد و مردم تحت فشار باشند نتیجه نمی‌دهد. رژیم می‌کوشید تا مردم دست از خواسته‌هایشان بکشند که شدنی نبود.

اعضای شورای انقلاب چه کسانی بودند و نقش این شورا در پیروزی انقلاب چه بود؟

شورای انقلاب، برای اداره کشور و انتقال قدرت تشکیل شد نه برای مبارزه. بحث این که گروه خاصی بخواهند آن را هدایت و رهبری کنند مطرح نبود، گروه مقاومت تشکیل شده بود. وقتی مبارزات به اوج خودش رسید و رژیم سست شد شورای انقلاب به فرمان امام (ره) تأسیس شد؛ برای اینکه هرگاه مسیر حرکت به سمت پیروزی رفت یک ارگان یا تشکیلاتی باشد که شرایط بعد از پیروزی را سامان‌دهی کند که شورای انقلاب به همین دلیل توسط امام خمینی تشکیل شد و پس از پیروزی در مقطعی جای قوه مقننه را گرفته بود و مدیریت امور اجرایی کشور را نیز به عهده داشت.

مذاکرات انقلابیون با ارتش و شاپور بختیار که آخرین نخست‌وزیر منصوب شاه و از اعضای جبهه ملی بود حول چه محورهایی بود و چرا نتیجه نداد؟



روزهای انقلاب

پهلوی دوم بیشترین چالش‌ها را اوایل دهه ۳۰ داشت که دولت دکتر مصدق روی کار بود. استارت ضعف حکومت سلطنتی، از عدم تحمل مخالفان زده‌شد و به تدریج تا دهه چهل مبارزات علیه رژیم شکل جدی‌تری به خود گرفت و نیروهای مذهبی بیشتر وارد میدان شدند، از جمله پانزده خرداد ۴۲ و بعد زیرزمینی شدن فعالیت‌های سیاسی و نظامی علیه رژیم. این‌ها همه باعث شد تا رژیم به سمت نزول برود. شاه هم بی‌توجهی به خواسته‌های مردم و اینکه حکومت نتوانست ارتباط خودش را با مردم و منطق با خواسته‌های آن‌ها برقرار کند؛ اینکه در این راستا زمینه‌سازی کند ناموفق بود که رژیم را به سمت سقوط پیش برد

اصلاحات درست بود؟

انجام اصلاحات دیر شده بود، در این ارتباط دو بحث مطرح است؛ اینکه اوایل دهه چهل که انقلاب به اصطلاح «شاه و ملت» صورت گرفت. این اقدام منطبق با شرایط سیاسی و فرهنگی و اعتقادی مردم آن زمان نبود و صرفاً بخش‌هایی در حوزه‌های آموزش، اقتصاد و مسائل دیگر را دربر می‌گرفت که کافی نبود. در کل چون رژیم خواسته‌های سیاسی،

توضیح دهید که دلیل بازداشت شما پیش از انقلاب چه بود؟

ساواک برای هر فرد یک جرم مشخص با عنوان «اقدام علیه امنیت کشور» تعریف کرده بود. برای هر فردی که هر کاری می‌کرد یا در جلساتی شرکت می‌کرد یا فعالیت گروهی علیه نظام انجام می‌داد و یا تبلیغ می‌کرد همین عنوان را به او می‌دادند؛ اما جرمی که معمولاً به آن استناد می‌شد و افراد را بر آن مبنای محکوم می‌کرد «اقدام علیه امنیت» کشور بود.

آقای ایزدی پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا شاه و نظام سلطنتی فروپاشید؟

عوامل مختلفی داشت، صرف‌نظر از این که ما یک دوران اوج مبارزه داشتیم که در سال‌های ۵۰ و ۵۶ و ۵۷ اوج گرفت. قبل از آن هم عوامل متعددی باعث شده بود که رژیم پهلوی به تدریج از لحاظ اعتبار افول پیدا کند. پهلوی دوم بیش‌ترین چالش‌ها را اوایل دهه ۳۰ داشت که دولت دکتر مصدق روی کار بود. استارت ضعف حکومت سلطنتی، از عدم تحمل مخالفان زده‌شد و به تدریج تا دهه چهل مبارزات علیه رژیم شکل جدی‌تری به خود گرفت و نیروهای مذهبی بیشتر وارد میدان شدند، از جمله پانزده خرداد ۴۲ و بعد زیرزمینی شدن فعالیت‌های سیاسی و نظامی علیه رژیم. این‌ها همه باعث شد تا رژیم به سمت نزول برود. شاه با بی‌توجهی به خواست مردم، نتوانست ارتباط با مردم برقرار و خواسته‌های آن‌ها را محقق کند؛ این واقعیت زمینه‌ای شد تا رژیم به سمت سقوط پیش برود. بسیاری از اقدامات فرهنگی نامناسبی که صورت می‌گرفت با خواسته‌ها و علایق مردم سازگار نبود. سرکوب و خفقانی که از اوایل دهه پنجاه پررنگ‌تر شد باعث شد که عملکرد خود رژیم در فروپاشی خودش نقش ایفا کند؛ زیرا ناکارآمدی، بهانه‌ها و عملکردها باعث شد تا رژیم سقوط کند.

پهلوی دو دوره دست به اصلاحات زد؛ یکی در دهه چهل و دیگری در سال ۵۷ که هویدا را بازداشت و تعدادی از سران را از کار برکنار کرد. به نظر شما آیا این

شد، فضا به ضرر شاه تغییر کرد، البته گویا یکسری گشایش اقتصادی صورت گرفت، ولی نارضایتی بیشتر بود. شاید درست‌تر این باشد که بگوییم شاید می‌شد که صنایع بهتری انتخاب می‌شد یا نوع صنایع را بهتر انتقال داد. در رژیم پهلوی مهم این بود که توازن در اجابت خواسته‌های مردم و آنچه رژیم عمل می‌کرد وجود نداشت.

❁ با توجه به اینکه شما دیپلمات و نویسنده کتاب «عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی» و سفیر ایران در شوروی بودید فکر می‌کنید در دوران پهلوی تأثیر شوروی در ایران و تقویت گروه‌های چپ چه بود؟

به نظرم تأثیر اندکی داشت. با توجه به اینکه شوروی از اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه به این نتیجه رسید که با همسایه جنوبی خودش روابط بهتری برقرار کند. این خواست از طرف ایران هم وجود داشت ما وقتی کشور به سمت گشایش‌های اقتصادی ناشی از درآمدهای نفتی رسید. حکومت پهلوی به این نتیجه رسید که یک‌سویه بودن سیاست خارجی شاید به مصلحت نیست و همه تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد چیدن کار درستی نیست. از همین رو می‌شود گفت از اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه روابط ایران و شوروی به سمت بهبود رفت، همکاری اقتصادی که اوجش از ساخت کارخانه ذوب‌آهن اصفهان توسط روس‌ها و فروش گاز ایران به شوروی و همکاری‌های نظامی در خرید بعضی از اقلام نظامی و همکاری‌های فنی در این زمینه‌ها سیاست خارجی ایران را به سمت شوروی و بلوک شرق آن زمان سوق داد که البته قابل‌مقایسه با آنچه در رابطه با غرب و آمریکا اتفاق می‌افتاد نبود. می‌خواهم این را بگویم که شوروی‌ها بعد از سرکوب حزب توده و گروه‌های طرفدار شوروی که در ایران صورت گرفته بود عملاً به این سمت رفته بودند که روابطشان را با ایران در دستور کار قرار دهند. به نظرم موفق هم بودند: من نقش برجسته برای شوروی در مبارزات علیه رژیم پهلوی توسط ایرانی‌ها حتی گروه‌های چپ قائل نیستم.

بحث عمده‌ای که آن زمان در کشور وجود داشت این بود که توازنی بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در کشور وجود نداشت و خواسته‌های مردم همه‌اش اقتصادی نبود، بلکه بیشتر خواسته‌های سیاسی، فرهنگی و اعتقادی هم بود. این‌ها را چون هم‌زمان به آن نپرداختند و سخت‌گیری‌ها بیشتر شد، فضا به ضرر شاه تغییر کرد، البته گویا یکسری گشایش اقتصادی صورت گرفت، ولی نارضایتی بیشتر بود

داشت این بود که توازنی بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در کشور وجود نداشت. خواسته‌های مردم هم همه‌اش اقتصادی نبود، بلکه بیشتر خواسته‌های سیاسی، فرهنگی و اعتقادی هم بود. این‌ها را چون هم‌زمان به آن نپرداختند و سخت‌گیری‌ها بیشتر

طبیعی بود برای اینکه بختیار نخست‌وزیر منصوب شاه بود و انقلابیون معضل اصلی‌شان شاه بود. حرف اول انقلابیون این بود که اساساً نباید در این مقطع کسی دولت را بپذیرد که عملاً پذیرش این مسئولیت به معنای پذیرش مشروعیت رژیم بود که قابل قبول نبود. حتی دوستان جبهه ملی خودشان هم نصیحت‌هایی به بختیار کردند که پیشنهاد نخست‌وزیر شدن را نپذیرد که مؤثر واقع نشد.

❁ در دهه ۵۰ به علت بالا رفتن قیمت نفت، ایران یک رشد خوب اقتصادی را تجربه کرد و کشور از نظر اقتصادی پیشرفت کرد، به نظر شما چالش‌ها و ناکارآمدی‌های اقتصادی آن زمان چگونه بود؟

اینکه بخواهیم بگوییم کلاً ناکارآمدی اقتصادی بوده درست نیست، به هر حال بخش‌هایی از زیرساخت‌های صنعتی کشور در اواخر دهه ۴۰ و اوایل ۵۰ شکل گرفت. هم کارخانه‌های صنعتی هم فعالیت‌های اقتصادی. همان‌طور که گفتید رشد اقتصادی توسعه پیدا کرد. بحث عمده‌ای که آن زمان در کشور وجود



■ روزهای انقلاب



گفت‌وگوی شاهد یاران با محمدتقی شالچی

نوجوانی که بازار قم را تعطیل کرد

درآمد

محمدتقی شالچی زندانی سیاسی در سال ۱۳۱۹ در قم متولد شد. وی از دوران دانش آموزی ارتباط تنگاتنگ با علما از جمله امام خمینی (ره) داشت. شگفت آن که او در حالی که نوجوان بود به بازار قم رفت و روی یک صندلی ایستاد و سخنرانی مهیجی کرد که روی بازاری‌ها تأثیر گذاشت. شالچی با صراحت از بازاری‌ها پرسید: چرا ساکت نشست‌اید و مغازه‌های خود را تعطیل نمی‌کنید. او این اقدام را در دفاع از دولت ملی دکتر مصدق انجام داد. پس از انقلاب به دلیل ارتباطی که با علما داشت و مورد عنایت امام خمینی (ره) بود نخست رئیس زندان‌های شهر قم شد، سپس شهردار و فرماندار این شهر شد. شالچی که اکنون استاد دانشگاه است از روزهای سخت مبارزه و ارتباط ویژه‌اش با امام خمینی (ره) می‌گوید.

تحصیلاتم را ادامه دادم و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شدم. در سال ۱۳۸۰ بازنشسته شدم و در حال حاضر به عنوان مدعو در دانشگاه‌ها درس می‌دهم.

آرمان‌های شما چه بود؟

پدران ما در تبریز جزو افراد متدین بودند و خانه آن‌ها منزل امن برای مبارزان بود و هر کسی فرار می‌کرد به خانه آن‌ها پناهنده می‌شد و کسی جرئت نمی‌کرد وارد خانه شالچی‌ها شود. نفوذ خانواده شالچی در تبریز و در قم بسیار زیاد بود. پدر من از اولین کسانی بود که به دنبال مشروعه بود و با شیخ فضل‌الله نوری ارتباط داشت بعد از اینکه من را گرفتند اسلحه پدرم را از بین بردند تا به دست کسی نیفتد ما نسل اندر نسل مذهبی بودیم. پدر من با امام خمینی (ره) در ارتباط بود و از کلاس آقای تبریزی درس عرفان و درس فقه می‌گرفت. خانواده ما مذهبی و در کارهای سیاسی و فرهنگی بودند از چهار فرزند من سه تن استاد دانشگاه و مذهبی هستند. این فرهنگ در خانواده من وجود دارد ما قبل از رفتن به مدرسه قرآن یاد می‌گرفتیم و کتاب می‌خواندیم من با مبانی اسلام آشنا شدم و چه قبل و چه بعد از انقلاب ۳۰ درصد از وقت من صرف بحث‌های ایدئولوژیک و مذهبی می‌شود. امیدوارم تا پایان عمرم همین باشد. من مراجع را با پدرم شناختم همه به خانواده ما لطف داشتند و من حتی گاهی به خودم اجازه می‌دادم و با علما بحث می‌کردم. بحث‌های من مورد اعتراض اطرافیان واقع

وقتی انقلاب شکل گرفت پنج‌نفری بودیم که کمیته استقبال از امام را شکل دادیم. بعد به آیت‌الله یزدی در قم پیشنهاد دادیم که این کار را بر عهده بگیرند. ایشان به چند نفر گفتند و آن‌ها قبول نکردند به اجبار ایشان، من و آقای بلندنظر مسئولیت را بر عهده گرفتیم هفته‌ای یک‌بار با جامعه مدرسین جلسه داشتیم

بود. مسائل را اداره می‌کردیم، مسئولیت زندانیان سیاسی در زندان قم پس از انقلاب با من بود، به دلیل فشردگی کارها در آن زمان رئیس شهربانی قم نیز شدم در آن روزها ایران از قم اداره می‌شد و کارهایش با ما بود بعدها که به تهران منتقل شدم شهردار شدم و در قم فرماندار شدم در جریان مازندران من را شبانه از خواب بیدار کردند. مرحوم آیت‌الله اشراقی و آیت‌الله یزدی و آیت‌الله کنی، نواری از صدام گذاشتند و گفتند شب‌ها قائمشهر در اختیار گروهک‌هاست آنجا را بگیرید و من به عنوان معاون مالی و سیاسی و اداری به مازندران رفتم و در هر ساعت یک نفر ترور می‌شد که بعد از مدتی همه اقدامات قطع شد، من هم معاون مالی و اداری استان مازندران شدم، بعد وارد وزارت کشاورزی شدم و بعد

چگونه به مبارزه پیوستید؟

اعتقادات و رفتار پدر و پدر بزرگم که در مشروطه حضور داشتند من را تحت تأثیر قرارداد تا آنجا که اولین بار که یازده سال سن داشتم به نفع مصدق و بر ضد شاه در بازار قم صحبت کردم وضع طوری شد که بازار بسته شد و من را گرفتند و بردند. رئیس شهربانی گفت کسی که در بازار شلوغ کرده و باعث بسته شدن بازار شده است چه کسی است گفتند نوجوانی به نام محمد تقی شالچی است؛ رئیس شهربانی گفت: این بچه بازار را بسته است؟ ولش کنید برود. زیرا به نفع ما نیست که بگویند این بچه بازار را بسته است. از همان موقع مبارزه‌ام برای آزادی و عدالت شروع شد.

من با همه دامادهای امام به ویژه مرحوم آقای بروجرودی آشنا بودم و کار می‌کردیم. او می‌گفت: چهار پنج نفر با امام بودند که یکی از آن‌ها شالچی بود. ارتباط ما با امام خمینی از سال ۳۷ و ۳۸ شروع شد. در ۱۳۴۴ من به زندان رفتم و در سال ۴۶ آزاد شدم. ممنوع‌التحصیل و ممنوع‌الکار شده بودم. قبلاً آموزگار و فرهنگی بودم که بعد هم به بخش خصوصی رفتم. وقتی من را گرفتند رئیس آموزش و پرورش مقابل تظاهرکنندگان بود که رئیس ساواک اعتراض کرد و گفت شما خودتان باید وضعیت را آرام کنید چرا در صف تظاهرکنندگان هستید.

او هم گفت وضعیت این طوری است که مدیران روی او حساس هستند و من هم چون شالچی مؤدب و مذهبی است این کار را کردم. وقتی انقلاب شکل گرفت پنج‌نفری بودیم که کمیته استقبال از امام را شکل دادیم. بعد به آیت‌الله یزدی در قم پیشنهاد دادیم که این کار را بر عهده بگیرند. ایشان به چند نفر گفتند و آن‌ها قبول نکردند به اجبار ایشان، من و آقای بلندنظر مسئولیت را بر عهده گرفتیم هفته‌ای یک‌بار با جامعه مدرسین جلسه داشتیم. با آیات عظام جلسه و ارتباط داشتیم. ما جلسات مشارکت داشتیم و در دنباله آن ادامه جلسات مذهبی که من در سال ۱۳۹۱ ایجاد کرده بودم و با شهید بهشتی همکاری داشتم ادامه یافت. من مسئولیت کارهای اجرایی را بر عهده گرفته بودم.

ماجرای مدرسه فیضیه و گرفتن خانه برای آیت‌الله خمینی کار من بود خانه‌ای که برای همسر ایشان گرفته بودیم هم از همین دست



■ کامیون‌های ارتش در کنترل معترضان



■ اعتراضات مردم قم

بگیرند و کارها را در دست بگیرند و از افرادی که ریشه انقلابی داشته و دارند کمتر استفاده شدند. البته این مسئله جدیدی نیست، زیرا بعد از پیغمبر هم اجازه ندادند حضرت علی به حق جانشینی برسد. متأسفانه انقدر مشکلات زیاد بود که مسئولان دلسوز نیز گاهی غافل می شدند و شناخت درستی از کارها نداشتند. من به مرحوم حاج سید احمد آقا هم گفتم این یک نمونه است. زمانی که من مدرسه فیضیه را برای امام آماده می کردم در حدود ۱۰۰۰ نفر آنجا کار می کردند تاجر درجه یک فرقون می برد و ما ۲۴ ساعت قبل کارها را تمام کردیم و راه را بستیم تا هیچ کسی نیاید و خرابکاری نشود و در را بستیم و نگهبان گذاشتیم. گفتند یکی اصرار دارد بیاید گفتم هیچ کسی نمی تواند بیاید گفتند ایشان آقای منتظری با پادرد آمدند و به من گفتند فلانی من می دانم تو چقدر امام را دوست داری و از همه چیز حفاظت می کنی و تجربه سیاسی و مبارزاتی داری، ولی تو می دانی من چقدر حاج آقا روح الله را دوست دارم، این را دم حوض مدرسه فیضیه گفت و ادامه داد اگر ناراحت نمی شوی من هم یک نگاهی بکنم گفتم بفرمایید یک جایی درست کرده بودیم دم پله ها و ایشان وقتی از پله ها بالا می آمدند برایشان مشکل بود و گفتم اجازه بدهید من کمکتان کنم. کمک کردم و بالا رفتم و از من سؤالاتی کردند. من شرح دادم و راه را نشان دادم و گفتم که سه جا باز کرده ام تا اگر اتفاقی افتاد من امام را فراری بدهم.

ما قبل از رفتن به مدرسه قران یاد می گرفتیم و کتاب می خواندیم من با مبانی اسلام آشنا شدم و چه قبل و چه بعد از انقلاب ۳۰ درصد از وقت من صرف بحث های ایدئولوژیک و مذهبی می شود. امیدوارم تا پایان عمرم همین باشد. من مراجع را با پدرم شناختم همه به خانواده ما لطف داشتند و من حتی گاهی به خودم اجازه می دادم و با علما بحث می کردم

مبانی مذهبی است. به من گفتند می خواهی پیش امام بروی گفتم نه. آقای صالحی گفتند همه از راه های دور و نزدیک می آیند و به دیدن امام می روند گفتم من این کارها را برای خدای امام می کنم. من به امام به عنوان نمونه تقوا پیشگی احترام می گذارم نه به عنوان شخص. در تاریخ چیزی داریم که می گوید انقلاب مشروطه روز جمعه برقرار شد و روز شنبه عده ای که در این انقلاب نبودند قطار فشنک بستند و به عنوان انقلابی روز شنبه به میدان آمدند و گفتند ما انقلابی هستیم. من عقیده دارم در انقلاب ما به اندازه اتفاقاتی که افتاد شدت تا کسانی که با انقلاب سازگاری نداشتند ژست انقلابی

می شد. ولی آن ها پاسخگو بودند.

❁ جامعه آرمانی خود را که به خاطر آن مبارزه کردید معرفی کنید.

جامعه آرمانی ما جامعه ای بود که از حضرت علی (ع) ترسیم و تعریف کرده بود. چون پیغمبر اسلام گرفتار مبانی مسائل اسلامی بودند و در اجرای حکومت اسلامی فقط دوران چهار ساله حضرت امیر را داریم. بنابراین ما به دنبال این بودیم که همان مبانی نظری و عملی حضرت علی (ع) را پیاده کنیم.

❁ در دوره مبارزه چه چیزهایی بیشتر مدنظر شما بود؟

عدالت، رفع فقر، مبانی فکری و مذهبی، عدالت اجتماعی، تقوا، پاکی، ایستادگی در مقابل کفر و ظلم و جلوگیری از خودخواهی و بت سازی افراد.

❁ به نظر شما آیا بعد از انقلاب این آرمان ها محقق شد؟

به نظرم ما به آن آرمان ها فاصله داریم. باید تلاش کنیم آرمان هایی را که به خاطر آن انقلاب و هزینه دادیم برای نسل کنونی احیا و عملی کنیم.

❁ به نظر شما انقلابی که رخ داد چطور چهل سال پایدار ماند؟

علت پایداری انقلاب دل بستگی مردم به



گفت و گوی شاهد یاران با حجت الاسلام مجتبی قائد امینی

نقش فیضیه دوم در تشدید مبارزه بیشتر از فیضیه اول بود

درآمد

مجتبی قائده امینی متولد ۱۳۳۵ در شهر کرد است. وی پس از تحصیلات ابتدایی وارد حوزه علمیه قم شد و تحصیل را در این حوزه آغاز کرد. دروس سطح و خارج از فقه را نزد روحانیونی چون آیت الله محمدی گیلانی، فاضل هرنندی، مروی، بنی فضل و اعتمادی سپری کرد. او در سال ۱۳۵۰ در یک تظاهرات خیابانی توسط شهربانی بازداشت شد و به زندان قزل قلعه تهران منتقل و پس از دو ماه آزاد شد. وی در خرداد سال ۱۳۵۴ در ماجرای تظاهرات فیضیه بار دیگر بازداشت و به سه سال زندان محکوم شد و در آستانه انقلاب آزاد شد. او پس از انقلاب مسئولیت‌های مختلف اجرایی از جمله فعالیت در جهاد سازندگی، هوا نیرو ارتش، وزارت کشور و... داشت وی در حال حاضر عضو هیئت‌منصفه مطبوعات استان قزوین است. با ایشان گفت‌گویی را در مورد چرایی انقلاب انجام داده‌ایم که در پی می‌خوانید.

سرخ حسینی که روی گنبد امام حسین است روی گنبد مدرسه فیضیه نیز نصب شد که این مسئله‌ای بس عجیب بود که نماد مقاومت را تداعی می‌کرد. رهگذران در اطراف مدرسه فیضیه شاهد ماجرای زد و خورد بودند. مردم نیز در این سه روز در اطراف مدرسه تجمع کردند که در محاصره نیروهای نظامی و امنیتی بودند. طلاب با بلندگو اهداف خود را بیان می‌کردند. و می‌گفتند که هدف ما ادامه راه شهدای ۱۵ خرداد و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است. غذا نمی‌رسید ولی مردم به مقدار کم به طلاب غذا می‌رساندند؛ و از نان‌های خشکی که از روزهای قبل مانده بود استفاده می‌شد. نیروهای رژیم از بالای گلدسته‌های حرم حضرت معصومه (س) عکس‌برداری می‌کردند و آن‌ها تصمیم داشتند به مدرسه نفوذ کنند که با مقاومت طلاب روبرو می‌شدند. در شب‌های ۱۶ و ۱۷ که در تحصن و محاصره بودیم طلاب بیدار ماندند تا مراقب اوضاع باشند.

واکنش نیروهای امنیتی چه بود؟

روز ۱۷ خرداد گارد شاهنشاهی به قم آمد و در اطراف مدرسه مستقر و نردبان گذاشتند و به پشت‌بام مدرسه آمدند و از آنجا به فیضیه حمله کردند و با ددمنشی و به‌صورت وحشیانه به فیضیه حمله کردند. گاردی‌ها در سال ۴۲ هم تعدادی از طلاب را از طبقه دوم مدرسه به پایین پرت کرده بودند. با آگاهی از این اتفاق، طلاب همه بعد از حمله، به حجره‌های طبقات پایین رفتند. گارد با شعار جاوید شاه حمله کرد و تحصن را

گاردی‌ها در سال ۴۲ هم تعدادی از طلاب را از طبقه دوم مدرسه به پایین پرت کرده بودند. با آگاهی از این اتفاق، طلاب همه بعد از حمله به حجره‌های طبقات پایین رفتند. گارد با شعار جاوید شاه حمله کرد و تحصن را سرکوب کرد و درها را شکست و طلاب را مورد ضرب و شتم قرار دادند

که «به یاد آریم آن محرم نیمه خرداد خروش خشم انسان‌های آزاده خمینی و خمینی‌ها» و شور و احساسات ضد رژیم شدید شد و طلاب جوان به حالت اعتراض به پا خواستند؛ و با شعار مرگ بر این حکومت یزیدی با گرامیداشت یاد و خاطره شهدا و به یاد امام خمینی (ره) به‌طرف صحن حرم حضرت معصومه که در کنار فیضیه قرار دارد حرکت کردند؛ و با مقابله نیروهای امنیتی روبرو شدند. معترضان به مدرسه فیضیه برگشتند و درگیری بین طرفین تا صبح ادامه داشت و درهای مدرسه بسته و مدت سه روز مدرسه بسته ماند. البته تعدادی توانستند از مدرسه خارج شوند. در این سه روز پلاکاردها در اطراف مدرسه نصب می‌شد و افشای جنایات شاهنشاهی ادامه داشت. پرچم قرمز رنگ و

شما در کدام یک از رویدادهای بزرگ انقلاب حضور داشتید؟

سال ۴۲ قیام ۱۵ خرداد که با سخنرانی آیت‌الله خمینی از مدرسه فیضیه شروع شد و با اعتراضی که در فیضیه صورت گرفت و تعدادی از طلاب و آیت‌الله شهید و دستگیر شدند و پس از آن در اعتراضاتی که در تهران، شیراز، ورامین و شهرهای دیگر انجام شد و تعدادی از مردم به شهادت رسیدند. این اتفاقات به قیام ۱۵ خرداد معروف شد که سرآغاز نهضت آیت‌الله خمینی و در طول این سال‌ها در فیضیه که مرکزیت و آغاز این قیام از آن محل شروع شد، همه‌ساله به مناسبت ۱۵ خرداد و سالگرد قیام و گرامیداشت یاد و خاطره شهدا مراسمی برگزار می‌شد. من در سال ۵۴ در این برنامه اعتراضی حضور داشتم؛ که بعدها به حماسه ۱۵ خرداد فیضیه معروف شد. در سال ۵۴ فضای خفقتانی در جامعه ایران حاکم بود. چون شاه و رژیم شاهنشاهی احساس می‌کردند با دستگیری مبارزان و سرکوب مخالفت‌ها و اعتراض‌ها بخصوص دستگیری یاران و اصحاب امام خمینی (ره)، علما، اساتید حوزه علمیه قم، دانشجویان، مبارزان، گروه‌های مسلح، روشنفکران و بستن مراکز اعتراضی به خواسته خود می‌رسند؛ و رژیم شاه فکر می‌کرد، با سرکوب و خفقان فضای امنی برای خود می‌تواند ایجاد کند و آرامش سیاسی بر کشور حاکم شود و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را نیز برگزار کرد، حزب رستاخیز را تشکیل داد و گفتنی‌های دیگر... مراسم اعتراض ۱۵ خرداد سال ۵۴ در چنین شرایطی برگزار شد که فضای رعب و وحشت را شکست. ماجرا از این قرار بود که طلاب جوان که انگیزه داشتند، روز ۱۵ خرداد سال ۵۴ در یادبود شهدای ۱۵ خرداد ۴۲ مراسمی برگزار کردند.

در حمله به فیضیه در سال ۵۴ چه اتفاقی افتاد؟

من به اتفاق یکی از دوستانم آقای سید حسن موسوی تبریزی پلاکارد نوشتیم و عکس امام خمینی (ره) را شبانه به‌صورت مخفیانه بر درودیوار مدرسه فیضیه نصب کردیم. وقتی صبح روحانیون و طلاب با این صحنه روبرو شدند شور و انگیزه آن‌ها برای اعتراض ایجاد شد و عصر آن روز مراسم با شرکت صد نفر از جمعیت در مدرسه فیضیه تشکیل شد بعد از تلاوت قرآن با تعدادی از دوستان صحبت و شعر خواندیم. از جمله این شعر



رشیدی مطلق نوشته شد و به آیت‌الله خمینی اهانت کرد و منجر به قیام شد. در چهل‌م شهدای ۱۹ دی قم، تبریز به پا خواست و تعداد زیادی در تبریز به شهادت رسیدند. بعد از آن یزد به پا خواست و بعد سلسه‌وار چهل‌م‌ها در کشور برگزار شد. اعتراضاتی که ریشه در قبل داشت زمینه را برای خیزش عمومی آماده کرد که منجر به پیروزی انقلاب در سال ۵۷ شد.

❁ **لطفا در مورد قیام ۱۹ دی توضیح دهید؟**
 من روز ۱۹ دی ۵۶ در زندان بودم. ولی آن‌طور که در تاریخ انقلاب اسلامی آمده است روزنامه اطلاعات روز ۱۸ دی مقاله‌ای با نام مستعار رشیدی مطلق چاپ می‌کند. این مقاله توهینی آشکار به آیت‌الله خمینی بود. طلاب و مردم با خواندن این مقاله به خانه مراجع می‌روند و اعتراض خود را اعلام می‌کنند مراجع از جمله آیت‌الله نوری همدانی و آیت‌الله موسوی جلودار این اعتراض بودند که منجر به یک قیام عمومی در قم شد. در این خیزش تعدادی در قم به شهادت می‌رسند. چهل‌م این شهدا در ۲۹ بهمن ۵۶ در تبریز برگزار می‌شود و قیام تبریز را به وجود آورد. در چهل‌م شهدای تبریز شهر یزد قیام می‌کند و این مراسم سلسه‌وار مقدمه قیام نهایی را فراهم می‌آورد. به نظر من سخنرانی امام خمینی (ره) درباره کاپیتولاسیون، اعتراضی خونین ۱۵ خرداد و خیزش مدرسه فیضیه ۱۵ خرداد ۵۴ باعث شد تا اعتراضات مردمی علیه رژیم بیشتر از قبل شود.

من به اتفاق یکی از دوستانم آقای سید حسن موسوی تبریزی پلاکارد نوشتیم و عکس امام خمینی (ره) را شبانه به صورت مخفیانه بر در و دیوار مدرسه فیضیه نصب کردیم. وقتی صبح روحانیون و طلاب با این صحنه روبرو شدند شور و انگیزه آن‌ها برای اعتراض ایجاد شد و عصر آن روز مراسم با شرکت صد نفر از جمعیت در مدرسه فیضیه تشکیل شد

آن‌ها نیز دستگیر شدند. آقای فلسفی واعظ توانا به دلیل حمایت از حماسه ۱۷ خرداد فیضیه تا پیروزی انقلاب ممنوع‌المنبر شدند. آقای دکتر شیخانی در مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم در این رابطه کتابی به نام حماسه ۱۷ خرداد سال ۵۴ فیضیه نوشته‌اند. در آن کتاب مشخص می‌شود این حرکت چه نقشی در آن روزگار داشت و حرکت سنجیده‌ای بود که امیدی به مبارزان داد؛ و جو ناامیدی را شکست. از آن پس رژیم فهمید که فضای ایران آرام نیست، بلکه آتشی زیر خاکستر است. مسئله‌ای که به قیام ۱۹ دی سال ۵۶ قم منجر شد. علت قیام ۱۹ دی این بود که مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات توسط

سرکوب کرد و درها را شکست و طلاب را مورد ضرب و شتم قرار دادند. طلاب را با بدن‌های مجروح بیرون کشیدند و در دالان با باتوم‌های برقی می‌زدند. حدود ۳۰۰ تا ۳۵۰ نفر دستگیر شدند. من از پنجره‌ای در دیوار مدرسه فرار کردم اما تعقیب شدم و زیر پلی که مسجد امام حسن عسگری (ع) نام دارد محاصره و دستگیر شدم. بازجویی‌ها و ضرب و شتم شروع شد چون من سال ۵۰ هم سابقه دستگیری داشتم و در قم و در زندان قزل‌قلعه تهران زندانی بودم. اسم مستعار گفتم و بجای مجتبی قائد امینی، محمد امینی را گفتم تا بازجوها متوجه سابقه من نشوند. یک‌شب که در قم زندانی بودیم از دفاتر آیات عظام برای بازدید آمدند و کسانی که به شدت مجروح شده بودند را از بقیه جدا کردند تا مراجع آن‌ها را نبینند. صبح به طرف تهران و زندان اوین اعزام شدیم و غروب روز ۱۸ خرداد به تهران رسیدیم. آنجا ما را به حالت سجده نگه داشتند و یکی‌یکی برای بازجویی می‌بردند و بعد به سلول‌ها می‌انداختند. بازجویی تا دو ماه ادامه پیدا کرد. تعدادی به سختی شکنجه شدند. کسانی را با آتش فندک می‌سوزاندند و من این صحنه‌ها را دیدم. آویزان می‌کردند و شلاق می‌زدند؛ و انواع و اقسام شکنجه‌ها در اوین وجود داشت. سؤال این بود که چه کسی شمارا تحریک کرده است و شما تحت تأثیر چه کسی این تحرکات را انجام داده‌اید؟ در نهایت تعدادی را آزاد کردند و تعدادی را به سربازی بردند و حدود ۶۰-۷۰ نفر از یک تا ۱۵ سال محکوم شدند. من به سه سال زندان محکوم شدم که در خرداد سال ۵۷ از زندان آزاد شدم. به علت برخوردی که با مأمور پلیس زندان داشتم نمی‌خواستند من را آزاد کنند؛ اما اعتصاب غذا کردم و مجبور شدند من را آزاد کنند، چون فضای سیاسی سال ۵۷ بازتر شده بود و خفقان قبل وجود نداشت.

❁ **حمله به فیضیه در سال ۵۴ چه نتایجی در بر داشت؟**

حادثه فیضیه سال ۵۴ تأثیر زیادی در مبارزه داشت و فضای سنگین مبارزه را که نفس‌ها را در سینه حبس کرده بود شکست. برخورد خونین با طلاب در روز ۱۵ خرداد ۵۴ انعکاس گسترده در میان روحانیون، بازاری‌ها، بویژه دانشجویان داشت. تأثیر این اتفاق سبب شد تا سخنرانان در میدان مبارزه فعال تر شوند. آقای فلسفی و برخی از روحانیون این اتفاق را محکوم کرده بودند که



■ سخنرانی امام خمینی (ره) در مدرسه فیضیه

آرمان‌های گروه ابوذر چه بود؟

شهدایی که رسیدن به انقلاب را تسریع کردند

حکومت آرمانی اسلامی انجام دهند، از این رو به تدریج از نظارت و کنترل محرکان و مبلغان اولیه مذهبی-سیاسی خارج شدند و گام در مسیر عملیات مسلحانه گذاشتند.

❁ خلع سلاح پاسگاه قم

انگیزه اصلی عملیات خلع سلاح، تهیه سلاح برای گروه بود و آن‌ها راه‌های مختلفی را برای به دست آوردن اسلحه پیمودند، اما تلاش‌ها نتیجه‌ای به بار نیاورد. سرانجام آن‌ها برای دست یافتن به اسلحه به خلع سلاح پاسبان شهربانی قم در تیرماه سال ۱۳۵۲ اقدام کردند عملیاتی که به کشف و دستگیری اعضای آن منجر شد.

❁ مقاومت در برابر شکنجه و اعدام

در زندان به رغم شکنجه‌های بسیار توسط ساواک، بعضی از اعضای گروه مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان دادند چنان‌که بهمن منشط، از اعضای اصلی گروه تا آخرین لحظه حیات خود به رژیم پهلوی می‌تاخت و سستی از خود نشان نداد. در آبان ماه ۱۳۵۲، پس از بازجویی‌های مکرر و تکمیل پرونده‌ها، نخستین دادگاه اعضای گروه تشکیل و روز ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ حکم اعدام ۶ نفر به اسامی «عبدالله خدارحمی، بهمن منشط، حجت الله عبدلی، ماشاالله سیف، روح الله سیف و ولی الله سیف» در پادگان جمشیدیه تهران به اجرا درآمد.

رژیم شاه تا جایی که توانست سعی نمود، جریان دستگیری، محاکمه و شهادت گروه ابوذر را بی سروصدا و پنهانی صورت دهد؛ زیرا از گسترش مبارزات در میان توده‌های مردم بیم داشت به همین خاطر، از جریان دادگاه‌ها و محاکمات آن‌ها هیچ خبری در رسانه‌ها درز نکرد و تنها برخی روزنامه‌های دولتی از «اعدام شش خرابکار» خبر دادند. البته با شهادت شش تن از چهره‌های بارز گروه ابوذر اقدام مسلحانه گروه پایان یافت، اما مشعلی که آن‌ها برافروخته بودند تا بهمن ۱۳۵۷، توسط دوستان و طرفداران آنان همچنان برافروخته باقی ماند و علت آن حضور گسترده نهان‌اندی‌ها در جریان پیروزی انقلاب در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بود. پیامدها و تأثیراتی که پس از دستگیری و شهادت اعضای آن گروه نهانند و جامعه ایران پدید آمد، آمل و اهداف گروه را محقق ساخت. روز شهادت این گروه انقلابی در تقویم رسمی کشور، ثبت شده تا با و خاطره آن‌ها زنده نگه داشته شود.



خاطراتش می‌نویسد: «این گروه ضوابط و مقرراتی را برای خود تدوین کردند که به عنوان اصول عملی و یا اساس‌نامه گروه ابوذر شناخته شد و هم‌زمان با برنامه‌های خودسازی و تلاش برای اصلاح فضای اجتماعی و فرهنگی شهر نهاوند، مبارزات انقلابی علیه رژیم پهلوی را طراحی و اجرا می‌کرد.» شهید، طالبیان در خاطراتش می‌نویسد: «البته اقدامات گروه ابوذر محدود و محلی و در حد انجام برخی عملیات‌های ضد تبعیض و فساد در شهرستان نهاوند بود، اما دستگیری و اعدام رهبران گروه، ابوذر به یک موضوع ملی و یک خبر جهانی تبدیل شد به گونه‌ای که اخبار مربوط به آن، حتی در سطح رادیوها و خبرگزاری‌های معتبر خارجی نیز انعکاس یافت.»

❁ نگرش گروه ابوذر به حاکمیت

در حقیقت گروه ابوذر پس از تجربه فعالیت‌ها و جلسات مذهبی-اعتقادی در راستای توسعه و تبلیغ دینی، به این نتیجه رسیدند که تا زمانی که وارد مرحله مبارزه مسلحانه با رژیم نشوند، نخواهند توانست اقدام بنیادی و مؤثری در راستای اضمحلال حاکمیت وقت و زمینه‌سازی برای ایجاد

شهر نهاوند که تاریخش پر از ایستادگی و مقاومت است گروهی با مشی اسلامی و با انتخاب نام ابوذر در سال ۱۳۵۱ به جهاد مسلحانه پنهانی و با تدوین ایدئولوژی، برنامه عملی به خودسازی، خودشناسی و آگاه‌سازی توده‌ها فعالیت خود را آغاز کرد. گروه انقلابی ابوذر در آبان سال ۱۳۵۱ به پیشنهاد «بهمن منشط» و با استقبال سایر اعضا همچون ولی‌الله سیف، عبدالله خدارحمی، روح‌الله سیف، حجت الله عبدلی، ماشاالله سیف تشکیل شد. اعضای این گروه جوان و دانش‌آموزان دبیرستانی و تحت تأثیر تعلیم دینی و مذهبی مراجع و معلم خود «حاج محمد طالبیان» بودند. از آنجایی که تشکیل این گروه سری و مخفی بود لذا افراد کمی از تشکیل و نحوه فعالیت آن تا قبل از دستگیری اطلاع داشتند. آن طور که در وصیت‌نامه این شهدا آمده و آن طور که هم‌زمان و نزدیکان و وابستگان آن‌ها می‌گویند این گروه هدف از حرکت انقلابی خود را امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با بیاداد و ظلم و ستم، مبارزه با فقر و بدبختی و جلوگیری از نفوذ بهائیت در کشور و گسترش دین اسلام عنوان کرده‌اند. شهید طالبیان، معلم و رهبر معنوی گروه ابوذر در کتاب



گفت و گوی شاهد یاران با محمد غلامعلی شهرستانی

جزئیات نخستین تظاهرات خیابانی در سمنان

درآمد

محمد غلامعلی شهرستانی کارگر نجاری بود که به مبارزه پیوست و چند سال عمر خود را در زندان سپری کرد. او متولد تهران (میدان خراسان) است، اما والدینش سمنانی هستند. محمد شهرستانی پس از آزادی از زندان در سال ۵۷ به زادگاه پدرش در سمنان می رود و در آنجا نخستین تظاهرات خیابانی را سامان می دهد. او پس از انقلاب سال ها در کمیته انقلاب و برخی نهادهای امنیتی فعالیت می کرد و وی ماجرای به شهادت رسیدن نخستین شهید انقلاب را که در سمنان اتفاق افتاد بازگو کرده که در پی می خوانید. گفتنی است شهرستانی در حال حاضر رئیس هیئت مدیره کانون زندانیان سیاسی مسلمان قبل از انقلاب است.

آیا خاطره‌ای مهم از مشارکت در مبارزه علیه رژیم گذشته دارید؟

من پیش از پیروزی انقلاب در زندان بودم و روز سوم آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم. خاطراتم از تظاهرات پیروزی انقلاب از آن روز تا بهمن ۵۷ است و بقیه خاطراتم به دوران پیش از زندان یعنی قبل از بهمن‌ماه سال ۵۳ برمی‌گردد، چون از سال ۵۳ تا سال ۵۷ در زندان بودم. پدر و مادرم در آن زمان در سمنان ساکن بودند پس از آزادی از زندان به سمنان رفتم و با همکاری چند نفر از مبارزانی که با هم در زندان بودیم تظاهرات بر ضد رژیم در شهر آرام سمنان به راه انداختیم. همراهان من «محمد رضا و مسعود حقیقت»، «جعفر غریب» و... بودند که جزء مبارزان سمنانی به شمار می‌آمدند. ما توانستیم جمعیتی حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر را جمع و در کف خیابان شروع تظاهرات به راه انداختیم و به سمت یک سهرای حرکت کردیم. این سهرای اگر از سمت چپ حرکت می‌کردیم به شهربانی سمنان منتهی می‌شد و اگر مستقیم می‌رفتیم به شمالی‌ترین نقطه بازار سمنان می‌رسیدیم و دست راست یا سمت شرق به طرف یکی از خیابان‌های اصلی سمنان راه داشت. قصد ما این بود که مردم را به سمت شهربانی هدایت کنیم؛ و در آنجا تجمع اعتراضی داشته باشیم و واکنش شهربانی را محک بزنییم و ببینیم در برخورد با مردم معترض چه عکس‌العملی نشان خواهد داد. متأسفانه بسیاری از افراد با حرکت به سمت شهربانی مخالفت کردند و توافق شد تا وارد بازار شویم. به نظر ما ورود به بازار درست نبود چون بازار محیطی سر بسته بود و از لحاظ امنیتی وارد شدن به فضای بسته درست نیست. عده‌ای پای ماجرا نایستادند و همکاری نکردند و متفرق شدند، اما ما با تعدادی محدود به طرف شهربانی رفتیم وقتی به مقابل شهربانی سمنان رسیدیم

شب چند بار در میدان معروف «سی‌سر» تجمع داشتیم. در این هنگام، یک پسر بچه پنج یا شش‌ساله که فرزند آقای به‌روزی بود، با تیراندازی شهربانی در این میدان به شهادت رسید. تا پیروزی انقلاب تنها شهید سمنان همین بود

شروع به شعار دادن کردیم که هیچ عکس‌العملی از شهربانی ندیدیم تنها یک نگهبان مقابل شهربانی بود و بقیه مأمورین یا در ساختمان حضور نداشتند یا داخل ساختمان بودند و ظاهر نمی‌شدند. هیچ اتفاقی نیفتاد و پس از آن به این نتیجه رسیدیم اگر جمعیت بیشتری هم می‌آمدند باز هم اتفاقی نمی‌افتاد. پس از سهراب افراد متفرق شدند. این اولین تظاهراتی بود که توانستیم برخورد شهربانی را محک بزنییم. شب چند بار در میدان معروف «سی‌سر» تجمع داشتیم. در این هنگام، یک پسر بچه پنج یا شش‌ساله که فرزند آقای به‌روزی بود، با تیراندازی شهربانی در این میدان به شهادت رسید. تا پیروزی انقلاب تنها شهید سمنان همین بود؛ و بعد از آن بود که سمنانی‌ها به پا خاستند و با نیروهای امنیتی درگیر شدند. بعد از شهادت این پسر بچه نیروهای ژاندارمری که به همراه نیروهای شهربانی آمده بودند عقب‌نشینی کردند و با مردم درگیر نشدند و البته پیش از پراکنده شدن مردم، نیروهای دولتی هم پراکنده‌شده بودند. ما جسد این را

به منزلشان بردیم و از آنجا به قبرستان سمنان رفتیم. آن زمان از تهران برای دیداری با پدر و مادرم به سمنان رفته بودم. دیدارها دو ماه طول کشید. آن روزها دچار میگرن بودم و در بهمن‌ماه سرردهای عجیبی بروز کرد تا آنجا که در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن به حال بیهوشی افتاده بودم؛ و متوجه اخبار نبودم، اما غروب ۲۲ بهمن به هوش آمدم و نزد پزشک رفتم در آنجا متوجه شدم انقلاب پیروز شده، بسیار شگفت‌زده شدم، زیرا تا آن لحظه از این مهم باخبر نبودم. لازم به یادآوری است که من قبل از انقلاب در میدان خراسان تهران زندگی می‌کردم و در آن منطقه به کمک دوستان فعالیت مبارزاتی داشتیم. اما وقتی سوم آبان ۵۷ به همراه با سایر مبارزان از زندان آزاد شدیم، در یک خانه قدیمی که در کنار مسجد معروف لرزاده که بانی آن مرحوم لرزاده بود و بسیاری از مساجد دیگر را نیز مرحوم لرزاده ساخته بود و ما در این مسجد فعالیت می‌کردیم قبل از پیروزی انقلاب ما این خانه قدیمی را گرفتیم و در آنجا فعالیت سیاسی انجام می‌دادیم. به نظر من آن خانه صدسال عمر داشت. هم‌زمان ما، با مصطفی قنادها، محسن مخملباف، رضا رضوی و مرحوم دکتر جلیلی که با دخترش می‌آمدند و کمک‌های اولیه را به مردم آموزش می‌دادند، در همین خانه همگی فعالیت می‌کردیم. ما آموزش نظامی به مردم می‌دادیم و فعالیت‌های نظامی را نیز سامان می‌دادیم. قرار ما این بود که تا پیروزی انقلاب این فعالیت‌ها ادامه پیدا کند در همین برهه من برای سر زدن به سمنان رفتم و در آنجا به فکر رسید که با دیگران هم‌زمان تظاهرات خیابانی به راه بیندازیم. بعد از اینکه مریض بودم و اطلاع یافتم که انقلاب پیروز شده گفتم کاش در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در تهران بودم شاید کارهایی انجام می‌دادیم که اثر بیشتری داشت.



■ تظاهرات مردم سمنان



حجت الاسلام اکبر حمیدزاده گیوی؛

روحانی که در جمع ارتشیان، ضد ساواک و رژیم سخرانی کرد

درآمد

حجت الاسلام اکبر حمیدزاده گیوی در سال ۱۳۲۷ در شهرستان گیوی از توابع خلخال به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در گیوی خلخال و دوران متوسطه را در دبیرستان نوبختی تهران گذراند. در همین ایام تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه علمیه آیت الله شاه چراغی، امام جماعت حسینییه ارشاد آغاز کرد و سپس برای ادامه تحصیل به قم و مشهد رفت و از محضر اساتیدی چون ادیب نیشابوری، حجت و... بهره گرفت. وی فعالیت سیاسی خود را با شرکت در جلسات آیت الله طالقانی در مسجد هدایت و کنفرانس های دکتر علی شریعتی در حسینییه ارشاد، آغاز و با استاد مطهری آشنا شد. این روحانی سخت کوش، روز هشتم خرداد ۱۳۹۷ و در سن ۷۰ سالگی به علت بیماری سرطان دار فانی را وداع گفت.

❁ دستگیری در سال ۱۳۵۰

در جریان تظاهرات سالگرد فیضیه قم در سال ۱۳۵۰ دستگیر و پس از سه ماه بازداشت در ساواک قم، در جمع ۳۲ نفره طلاب به سرپازی اعزام شد. در همین ایام تعداد ۱۶ نفر از دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز هم به سرپازی اعزام شده بودند. چهار ماه در پادگان کازرون آموزش دید و سپس به شهر مرزی تایباد در استان خراسان اعزام شد. در جریان مرگ سپهبد ضراغام، از سوی سرهنگ شرفی رئیس ساواک و سرگرد انتظامی فرمانده هنگ ژاندارمری از وی خواسته شد در صورتی که بر سر منبر، شاه را دعا کنند و مسائل موردنظر رئیس ساواک را طرح کند، از تبعید آزاد خواهد شد. اما شگفت آن که حمیدزاده با پذیرش منبر، هنگام سخنرانی، ضد حکومت و متصدیان رژیم شاه سخنرانی کرد که بلافاصله پس از سخنرانی دستگیر و به زندان وکیل آباد مشهد منتقل شد. با پایان یافتن دوران زندان آزاد شد و مجدداً پس از سخنرانی در دماوند، دستگیر شد. مدت ۲ سال در کمپته مشترک زیر بازجویی و شکنجه قرار گرفت و سپس در زندان شماره یک قصر زندانی شد. او در سال ۱۳۵۷ با اوج گیری انقلاب از زندان آزاد و در جریان چهلیم شهدای تبریز در مسجد آذربایجانی ها، سخنرانی کرد و بار دیگر دستگیر و به شهر نقده تبعید شد. باروی کار آمدن دولت شریف امامی در نقده سخنرانی کرد که به حرکت انقلابی مردم آن شهرستان انجامید. لذا دوباره دستگیر شد و تا پیروزی انقلاب در شهر «نارک نائین» تبعید شد.

❁ مشاهدات در سلول انفرادی

حمیدزاده گیوی درباره رویدادهای مهم زندان خود می گوید: «ورود من به کمپته مشترک در سلول ۲۳، بند یک بود. وارد سلول که شدم دو نفر آنجا بودند. یکی پیرمردی توده ای بود و دیگری جوانی از چریک های فدایی خلق. چون بار اول بود که وارد انفرادی می شدم دیدم این دو نفر دائماً در حال راه رفتن به چپ و راست هستند. با اینکه فضایی برای قدم زدن وجود نداشت. این قدم زدن ها برای من حساسیت ایجاد کرد به طوری که احساس کردم که سرم دارد گیج می رود. زیرا توجیه آن برای من روشن نبود وقتی نشستند، از علت راه رفتن بسیار آن ها در سلول پرسیدم. فهمیدم یکی از راه کارهای مقاومت، این است که باید به طور دائم در رفت و آمد و حرکت بود. در این میان چون علی رستمی را زیاد کابل زده بودند، راه رفتن برایش جنبه درمانی هم داشت. حدود ۲ ماه با این دوستان در انفرادی بودم. درباره خدا و باور و مفاهیم دینی باهم بحث داشتیم که علی رستمی که کمونیست بود، موضع انکار داشت. روزی که او را به بازجویی بردند، وقتی آمد فهمیدم او را مفصلاً شکنجه و به داخل سلول هل دادند. دیدم با سوز و گداز خدا خدا می کند. شرایطی برایم مهیا شد که او را از این حالت بیرون بیاورم. به او گفتم تو که خدا خدا می کنی، اما با من حرف دیگری می زدی. چطور است که اثبات نشده خدا خدا می کنی؟ درحالی که ناله می کرد گفت: تو را به خدا دست

روی دلم نگذار. علی رستمی زمینه خوبی برای پذیرش مسائل اعتقادی داشت، به طوری که تا پایان ۲ سال زندان باهم ارتباط داشتیم.

❁ نوشتن دفاعیه:

او در بازگو کردن خاطره ای دیگر از دوران زندان چنین می گوید «زندانیان به طور طبیعی برای دادرسی ارتش دفاعیه می نوشتند. دوستان گفتند دفاعیه بنویسم. گفتم دفاعیه در این دادگاه به درد نمی خورد زیرا به آن توجهی نمی شود. دوستان اصرار کردند که شرايطی است که تئوری تقیه بی تأثیر نیست. گفتم نمی نویسم تا بینم نظر آیت الله طالقانی چیست. به وسیله دوستان برای آیت الله طالقانی پیام فرستادم. وی در پاسخ فرمودند که حتماً دفاعیه بنویسم. گفتم نمی توانم بنویسم. گفتند با مهندس لطف الله میثمی و سایر دوستان دفاعیه را تنظیم کنیم. دفاعیه بر اساس اظهارنظر و هدایت آیت الله طالقانی و کمک مهندس میثمی و بعضی از دوستان نوشته شد. قبل از دادگاه اعتراض کردند که شما در این دفاعیه مقداری کوتاه آمده اید. گفتم با کمک دوستان و نظر آیت الله طالقانی دفاعیه تنظیم شده است. ضمن این که قبل از دادرسی به نظر آیت الله طالقانی هم رسید و ایشان فرمودند همین را ببرید.» حجت الاسلام اکبر حمید زاده گیوی به علت پایگاه مردمی که در شهرستان بوئین زهرا داشت، در دوره دوم انتخابات مجلس از سوی شهروندان این شهر به مجلس راه یافت.





محمد صادق اسلامی، مبارز خستگی ناپذیر

فعالیت‌ها، مبارزات، ایفای نقش و شهادت در راه انقلاب

درآمد

محمد صادق اسلامی در بهار سال ۱۳۱۱ شمسی، همگام با تولد طبیعت در یکی از محلات جنوب شهر تهران، متولد شد. مادرش سیده خدیجه مطیع‌ها معروف به خانم سادات و پدرش شیخ محمدباقر اسلامی فرزند شیخ نصرالله بود. محمدصادق دوره تحصیلات ابتدایی را در تهران و لنگرود طی کرد و پس از بازگشت به تهران دوره متوسطه را نیز به صورت شبانه و متفرقه ادامه داد. به علت وقفه‌ای که در بین سال‌های تحصیلش پدید آمد. و به دنبال علاقه وافری که به تحصیل در علوم اسلامی داشت در سال ۱۳۴۰، نزد حجت الاسلام سید علی شاهچراغی علوم اسلامی را فرا گرفت. وی پس از برپایی نظام جمهوری اسلامی بی‌وقفه برای تثبیت نظام تلاش می‌کرد، اما متأسفانه در ماجرای انفجار دفتر حزب جمهوری در هفتم تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

عضویت در نهضت آزادی

اوایل سال ۱۳۳۶ مصادف بود با آشنایی اش با شهید حاج صادق امانی که این آشنایی به ازدواج با خواهرزاده شهید امانی خانم زهرا بادمچیان انجامید. در همان سال به استخدام سازمان آب تهران درآمد. اشتغال در سازمان آب تهران موجبات آشنایی شهید اسلامی با برخی چهره‌های ملی را فراهم نموده بود. همین آشنایی زمینه‌ای برای فعالیت وی در گروه تازه تأسیس نهضت آزادی شد. شهید اسلامی که به دنبال اندیشه‌های دینی خود بود، در آن مقطع به عضویت نهضت آزادی درآمد. این همکاری بعدها در دوران تشکیل هیئت‌های مؤتلفه نیز ادامه داشت و وی رابط بین نهضت آزادی و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود. آشنایی اسلامی با جریانات سیاسی به دورانی مربوط است که وی در جلسات و حرکت‌های عمومی فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی شرکت می‌نمود. مجموعه ویژگی‌های فدائیان اسلام تأثیرات عمیقی در وی برجا گذاشت. این تأثیرات در مبارزات او در سال‌های بعد به خوبی نمایان است.

مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهرماه ۱۳۴۱ و درج خبر آن در جراید تهران، آیت‌الله خمینی و دیگر مراجع خطر را درک و به مخالفت با آن برخاستند. در افشای این ماجرا شهید اسلامی و دیگر هم‌زمانش تلاش گسترده‌ای در چاپ و پخش اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها، گردآوری مردم و برگزاری مراسم، تماس با عناصر بانفوذ اجتماعی و سفر به قم و انجام راهپیمایی از جمله این فعالیت‌ها بود. برگزاری مراسم روز پنجشنبه ۷ آذر ۱۳۴۱ در مسجد حاج عزیرالله تهران، حرکت به سوی قم و تجمع در بیت آیت‌الله خمینی و راهپیمایی از مسجد اعظم به طرف منزل آیت‌الله خمینی در ۸ آذر ۱۳۴۱ از جمله این اقدامات بود که هریک تأثیر به سزایی در لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی داشت. شهید اسلامی و یارانش با تلاش گسترده ضمن چاپ و توزیع اعلامیه امام خمینی اقدام به تعطیلی بازار و راهاندازی تظاهرات در تهران نمودند که به درگیری با پلیس انجامید. امام خمینی در سال ۴۲ این گروه‌ها را باهم آشنا و مرتبط ساخت و از این ارتباط، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی به وجود آمد.

تشکیل مؤتلفه

در ادامه از هر هیئت چهار نفر و در مجموع ۱۲ نفر به عنوان شورای مرکزی مؤتلفه تشکیل شد. از گروه مسجد شیخ علی، شهید اسلامی به همراه شهید امانی، شهید لاجوردی و حاج حسین رحمانی معرفی شدند. پس از تبعید امام خمینی و حاج آقا مصطفی به ترکیه، روحانیون به افشاگری پرداختند. بسیاری از آنان دستگیر، محاکمه و به زندان محکوم شدند.

شاخه نظامی مؤتلفه

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی نیز به نوبه خود درصدد مقابله با این حرکت رژیم برآمد. این بار قرعه به نام شاخه نظامی مؤتلفه افتاد و «شهید امانی» و «شهید عراقی» به عنوان مسئولان شاخه نظامی، اجرای طرح اعدام حسینعلی منصور را به عهده گرفتند. پس از فراهم کردن مقدمات کار نظیر تعیین نفرات و چگونگی عملیات، صبح روز اول بهمن‌ماه سال ۱۳۴۲ شهیدان «محمد بخارایی»، «مرتضی نیک نژاد» و «رضا صفار هرندی» به فرماندهی «شهید حاج صادق امانی» نخست‌وزیر ایران را در مقابل مجلس شورای ملی مورد حمله قرار دادند و او را کشتند. با دستگیری عاملان ترور منصور، سایر اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی دستگیر و بازداشت شدند. شهید اسلامی هم که در جمع بازداشت‌شدگان بود پس از صدور قرار بازداشت موقت توسط اداره دادرسی ارتش، در مورخه ۴۳/۱۲/۱۵ در زندان قزل‌قلعه زندانی شد. مأموران ساواک با قرار دادن او در سلول انفرادی،

اعمال شکنجه و بازجویی‌های مداوم سعی در شناسایی عوامل اصلی اعدام منصور و تشکیلات مؤتلفه داشتند. وی پس از گذراندن دوران محکومیت در تاریخ ۴۵/۱۲/۵ از زندان آزاد گردید.

مؤتلفه دوم

محمدصادق اسلامی در اوایل سال ۵۰ به همراه جمعی دیگر از دوستانشان اقدام به پایه‌گذاری مؤتلفه اسلامی دوم می‌کنند. سال ۱۳۵۶ محمدصادق اسلامی به همکاری خود با شهید اندرزگو وسعتی بخشید و در وارد کردن اسلحه و رساندن آن به مبارزان مسلمان و تشکیل شبکه‌های نظامی برای نابود کردن رژیم و اعدام انقلابی شاه می‌کوشید. ساواک با کنترل تلفن جمعی از دوستان شهید اندرزگو پی به ارتباط ایشان با وی می‌برد و اسلامی در تاریخ ۵۷/۶/۳ دستگیر می‌شود و بعد با قرار وثیقه آزاد می‌شود. اسلامی یکی از افراد مؤثر در پیروزی انقلاب به حساب می‌آید.

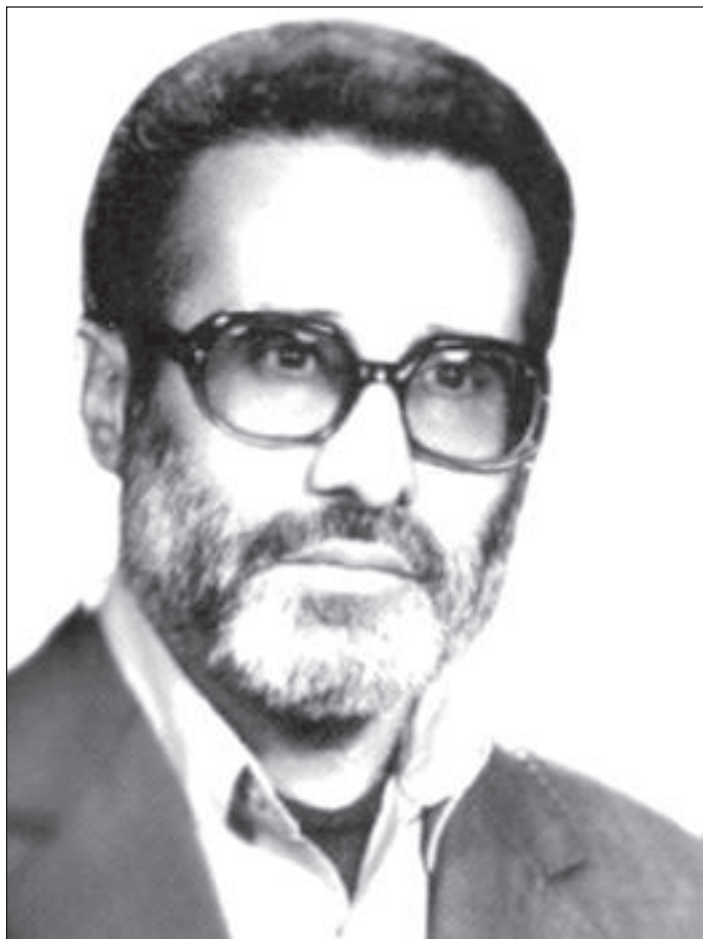
مسئولیت پس از انقلاب

پس از به ثمر رسیدن انقلاب، وی مسئولیت‌هایی چون عضویت در کمیته استقبال از امام، همکاری با کمیته انقلاب اسلامی، مسئولیت نظارت بر اندوخته اسکناس، سرپرست وزارت بازرگانی، معاونت پارلمانی و هماهنگی وزارت بازرگانی در کابینه شهید رجائی را بر عهده داشت و در هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری توسط منافقین به شهادت رسید.



شهید محمدصادق اسلامی

شهید فاطمه ۷ تیر ۱۳۶۰



شهید حاج محمد طالبیان رهبر گروه انقلابی ابودر



محمد طالبیان

معلمی که گروه انقلابی تشکیل داد و به مبارزه روی آورد

درآمد

محمد طالبیان هفتم دی ماه سال ۱۳۱۶ در شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود و پس از سپری کردن دوران ی باوجود همه سختی‌های آن روزها به آموزش و تحصیل علم پرداخت و با موفقیت به اخذ مدرک لیسانس در آن زمان شد. شهر نهاوند یکی از شهرهای استان همدان به شمار می‌رود. این شهر در جریان انقلاب و سال‌ها پس از پیروزی انقلاب جنب و جوش فراوانی داشت و اهالی آن مخالف رژیم پادشاهی بودند. در آن شرایط معلمی در آن شهر وجود داشت که در میان دانش آموزان جاذبه داشت و به همین دلیل دانش آموزان پیرو مش و مرام طالبیان شده بودند. حاج محمد در نهاوند کلاس‌های آموزش دینی و سیاسی داشت و به تدریج جایگاهش در میان جوانان آن قدر بالا گرفت که او به فکر تشکیل گروه چریکی ابودر افتاد که حاضر شدند برای مبارزه با رژیم شاه اسلحه به دست بگیرند. حاج محمد طالبیان در واقع نخست معلم معنوی دانش آموزان بود و سپس فرمانده عملیات نظامی این گروه شد. به دلیل مبارزاتی که وی داشت پس از پیروزی انقلاب فرمانده کمیته انقلاب نهاوند و شهردار این شهر شد و در یک عملیات برون مرزی به شهادت رسید.

به دنبال خدمات بسیار در حوزه‌های مختلف فرهنگی و تربیتی، با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و دلاورانه در عملیات مختلف شرکت کرد و تا پایان جنگ در بسیاری از مناطق عملیاتی انجام‌وظیفه کرد.

پس از سال‌های دفاع مقدس، مسئولیت‌های متعددی در آموزش و پرورش و وزارت کشور بر عهده گرفت و در سنگر فرهنگی و اجرایی کشور نیز از تمام وجود خود برای سربلندی ایران گذشت و تلاش‌های بسیار کرد. این مجاهد خستگی‌ناپذیر که به «ابوذر زمان» و «معلم شهید» مشهور شد، در ۱۲ فروردین سال ۱۳۷۰ زمانی که منافقین تحرکاتی را در مرزها داشتند، در عملیات سرکوب منافقین (عملیات مروارید) در منطقه خانقین عراق که از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طراحی و اجرا شد شرکت کرد که در درگیری با منافقین کوردل به شدت مجروح شد و هم‌زمانش نیز موفق به انتقال وی به عقب جبهه نشدند و همان‌جا به شهادت رسید.



وی را به تحمل ۱۵ سال زندان محکوم کردند.

✿ روایت فرزند از پدر پس از دستگیری

فرزندش علی می‌گوید: هرچند پس از دستگیری پدرم تا یک سال هیچ خبری از او نداشتیم و بعد از آن برای ملاقات پدر به زندان قصر می‌رفتیم اما تا بیش از یک سال و نیم، هیچ جوابی جز سلام از پدر نیمه‌جانی که کشان‌کشان توسط دو مأمور زندان آن‌هم از پشت دیوار شیشه‌ای با چند مهره شکسته کمر، جراحت شدید پا و بخیه‌های تمام‌شدنی پیکرش، نشنیدیم. از سال ۵۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی اسوه مقاومت و ایثار مردم نهاوند در زندان‌های رژیم ستم‌شاهی تحت شکنجه قرار داشت و با پیروزی انقلاب و ورود تاریخی حضرت امام خمینی (ره) به میهن اسلامی، آزاد شد. در همین ایام زندان بود که با مقام معظم رهبری آشنا شد و مدتی هم‌سلولی ایشان بود که این هم‌نشینی مجاهدانه، بر روحیات معنوی وی تأثیر بسیار داشت. پس از انقلاب، رئیس کمیته انقلاب اسلامی و درعین حال رئیس حزب جمهوری اسلامی و هم‌زمان شهردار نهاوند شد. سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ از شهرداران منتخب استان و تنها شهرداری بود که بدون استفاده از بودجه مملکتی حقوق تمام کارکنان شهرداری را تأمین و پرداخت کرد. روزی که بازرسان استان، شهردار را در بین کارگرانی دیدند که مشغول بیل زدن و آسفالت کوچه‌ای از محله پای قلعه بود و علت را جویا شدند: طالبیان در پاسخ گفت: وظیفه خدمت است. وقتی کارگر ببیند که شهردار نیز مانند او کلنگ می‌زند احساس نمی‌کند که شغل پستی دارد، احساس حقارت نمی‌کند و این افتخار من است.

✿ جذب دانش آموزان توسط یک معلم انقلابی

محمد طالبیان به عنوان معلم از بین شاگردان خود هرکسی که حتی کوچک‌ترین زمینه تحول را داشت رها نمی‌کرد و همواره تلاش در هدایت آنان داشت. ۶ نفر از بهترین‌ها را از مدارس مختلف جمع‌آوری کرد که عنوان این گروه ۶ نفره، گروه ابوذر شد. حاج محمد طالبیان در واقع نخست معلم معنوی دانش‌آموزان بود و سپس فرمانده عملیات نظامی این گروه شد. به دلیل مبارزاتی که وی داشت پس از پیروزی انقلاب فرمانده کمیته انقلاب نهاوند و شهردار این شهر شد و در یک عملیات برون‌مرزی به شهادت رسید.

وی به عنوان معلم از بین شاگردان خود هرکسی که حتی کوچک‌ترین زمینه تحول را داشت رها نکرده و همواره تلاش در هدایت آنان داشت. ۶ نفر از بهترین‌ها را از مدارس مختلف جمع‌آوری کرد که عنوان این گروه ۶ نفره، گروه ابوذر شد و حاصل آن شهادی گروه ابوذر، وی که با قرآن و مفاهیم دینی و معارف الهی آشنایی کامل داشت در زادگاهش نهاوند و در دبیرستان سابق «کورش» به تدریس فقه پرداخت و با شکل‌گیری نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) مبارزات خود را علیه رژیم پهلوی شروع کرد. هنگامی که مشاهده کرد بهاییت و افکار التقاطی آن‌ها در حال شکل‌گیری و قدرت گرفتن است برای مبارزه با افکار شوم این فرقه ضاله انجمن ضد بهاییت شهرستان نهاوند را راه‌اندازی کرد و به مبارزه ایدئولوژیک با این گروهک پرداخت و همواره دست به روشنگری بر ضد آن‌ها می‌زد.

✿ هدایت گروه انقلابی ابوذر

اقدامات محمد طالبیان در اوج دوران خفقان و سرکوب رژیم ستم‌شاهی مورد توجه سازمان ساواک قرار گرفت و او را بیشتر تحت نظر گرفتند و درصد دستگیری‌اش برآمدند اما موفق به این کار نشدند. نقطه عطف فعالیت‌های انقلابی وی هدایت و رهبری گروه انقلابی ابوذر نهاوند در اوایل دهه ۵۰ بود که توسط ۶ جوان انقلابی نهاوند تأسیس شد و به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه می‌پرداختند. گروه ابوذر نهاوند پس از دستگیری توسط ساواک، در سحرگاه ۳۰ بهمن سال ۱۳۵۲ به دستور مستقیم شاه، در پارک چیتگر تهران مظلومانه به شهادت رسیدند. با شهادت گروه ابوذر حاج محمد برای مبارزه با رژیم طاغوت بسیار مصمم‌تر شد و فعالیت‌های خود را با شدت ادامه داد چون او کسی نبود که با این مشکلات دست از مبارزات خود بردارد، بنابراین نیروهای ساواک، این مبارز انقلابی را در سال ۵۲ دستگیر کردند و بعد از ۶ ماه شکنجه،



طاهر احمدزاده هروی، یکی از رهبران مخالف رژیم پادشاهی در شهر مشهد

زندگی پر فراز و نشیب زندانی سیاسی و نخستین استاندار پس از انقلاب خراسان

درآمد

طاهر احمدزاده هروی در اواخر خردادماه ۱۳۰۰ در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش حاج محمود هراتی، متولد هرات افغانستان بود و در سرای ازبک مشهد حجره داشت و با رونق کار، جزو تجار معتبر مشهد گردید... تحصیلات ابتدایی را در مدرسه علمیه علمی واقع در بازار سرشور سپری کرد و دوره متوسطه را در دبیرستان دانش بزرگ نیا و فردوسی با رتبه اول در رشته ریاضی به پایان رسانید. احمدزاده علی‌رغم توصیه مدیر و دبیران به سبب مشکلات فوت پدر و ضرورت سامان دادن به اقتصاد خانواده، از ادامه تحصیل بازماند و در املاک پدرش در منطقه تلگرد مشهد به کشاورزی پرداخت. معلم ادبیاتش، محمد پروین گنابادی، مشوق او در مطالعه کتاب و شعر بود و اولیایی، دبیر فیزیک و شیمی روحیه پرسشگری را در وی برانگیخت. در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ با استاد محمدتقی شریعتی دبیر ادبیات و عربی دبیرستان فردوسی آشنا شد و به بحث‌های دینی و اعتقادی ایشان علاقه‌مند گردید. از آن پس جلساتی در منزل احمدزاده و یا سایر دانش‌آموزان تشکیل شد و وی با شرکت در این جلسات گام‌های مؤثری در جهت تشکیل کانون نشر حقایق برداشت. با فراهم آمدن ساختمانی برای جلسات تفسیر و تبلیغ دینی توسط استاد محمدتقی شریعتی، زمینه تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی در سال ۱۳۲۳ برداشته شد. اعضای مؤسس کانون که طاهر احمدزاده نیز یکی از آنان بود، کارنامه کانون نشر حقایق اسلامی را که بیانگر اهداف تشکیل کانون بود، در اسفند ۱۳۲۶ منتشر کردند.

احمدزاده در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۲ آزاد شد. وی پس از آزادی به تهران آمد و در تظاهرات منتهی به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شرکت جست و با فرستادن پیامی به رهبران جبهه ملی در زندان، از آن‌ها خواست که در حمایت از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اعلامیه‌ای منتشر سازند. احمدزاده و فعالان کانون نشر حقایق اسلامی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جلسات خود را به‌طور پراکنده در منزل همفکران خود برگزار می‌کردند. وی همچنین به دفاع از روحانیان مبارز می‌پرداخت. طاهر احمدزاده از آغاز کار حسینیۀ ارشاد با فعالان آن در ارتباط بود و به فعالیت سیاسی - فرهنگی خود ادامه می‌داد. این فعالیت‌ها باعث شد که در مهر ۱۳۵۰ به اتهام اقدام علیه امنیت کشور، عضویت در جبهه ملی، تحریک دانشجویان به اعتصاب و عضویت در جمعیتی با مرام اشتراکی بازداشت شود. او در زندان خبر اعدام فرزندان خود، مسعود و مجید را در ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ به اتهام عضویت در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شنید. وی پس از محاکمه در سال ۱۳۵۱، به ده سال زندان محکوم شد و از مشهد به زندان قصر انتقال یافت. پس از مدتی به زندان عادل آباد شیراز منتقل شد و پس از دو سال دوباره به زندان قصر و در سال ۱۳۵۶ به زندان اوین انتقال یافت. در سوم آبان ۱۳۵۷، هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، احمدزاده آزاد شد و در ۱۲ آبان ۱۳۵۷ به مشهد رفت و مردم به گرمی از او استقبال کردند.

احمدزاده و دیگر فعالان کانون در این دوره تلاش می‌کردند تا مراسم مذهبی، از جمله عاشورای سوم تیر ۱۳۴۰ را با شیوه‌ای جدید و متفاوت با عزاداری‌های سنتی برگزار کنند. تلاش‌های احمدزاده در برگزاری مراسم مذهبی با سبک و محتوای جدید باعث شد که وی در بهمن‌ماه ۱۳۴۱ به علت برنامه‌ریزی برگزاری سخنرانی و نماز عید فطر و راهپیمایی عاشورا دستگیر شود

به علت برنامه‌ریزی برگزاری سخنرانی و نماز عید فطر و راهپیمایی عاشورا دستگیر شود. اتهام دیگر وی در دادگاه انتشار جزوه «فرصت‌ها را غنیمت بشمارید» بود. این جزوه به دانشجویان توصیه می‌کرد که از هر فرصتی که می‌توانند برای دستیابی به آزادی و اجرای قانون استفاده کنند و دست به تظاهرات مسالمت آمیز نیز بزنند. به همین دلیل دانشجویان دانشگاه فردوسی برای آزادی احمدزاده و دیگر زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کردند که سر و صدای زیادی به پا کرد. سرانجام

با روی کار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق، احمدزاده و کانون نشر اسلامی در ائتلاف با چند گروه سیاسی - مذهبی دیگر مشهد به حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت پرداختند. احمدزاده به عنوان عضو والی کانون در دوران نهضت ملی در هماهنگی و روشنگری اذهان توده‌ها تلاش کرد. ایجاد جمعیت مؤتلفه در سال ۱۳۳۰ (دوره انتخابات هفدهم) که شامل گروه‌های مذهبی و هیئت‌ها که متشکل از ۱۷ گروه می‌شدند، برای همسو کردن آراء، از جمله کوشش‌های وی در حمایت از دولت دکتر مصدق است. او سخنگو و دبیر این جمعیت بود. پس از انتخابات کار این جمعیت پایان یافت و تنها کانون به فعالیت فرهنگی‌اش ادامه داد. همواره از نهضت مقاومت و نهضت ملی دکتر مصدق حمایت می‌کرد و شیوه رفتار دکتر مصدق را با توجه به شرایط درست می‌دانست. علاقه‌مند به انقلاب مصر و جمال عبدالناصر بود و انقلابات منطقه و جهانی را دنبال می‌کرد و خط‌مشی استعماری انگلیس و ردپای آن را در شکست انقلابات و نهضت‌ها یادآور می‌شد.

چون از قبل با آیت‌الله کاشانی آشنا بود، در جریان اختلافات، چندین نوبت با ایشان گفتگو کرد و مسائل را برای ایشان باز نمود. او که از سال ۱۳۲۰ با آیت‌الله طالقانی در تماس بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با شکل‌گیری نهضت مقاومت ملی، احمدزاده در کنار فعالان نهضت در تهران به فعالیت پرداخت. با انتشار جزوه نفت از سوی نهضت مقاومت ملی در ۲۵ شهریور ۱۳۳۶ که انتقادی گسترده از عملکرد دربار محمدرضا پهلوی پس از کودتا بود، به اتهام اقدام علیه امنیت کشور با چندین نفر از دوستانش از جمله استاد محمدتقی و دکتر علی شریعتی، آیت‌الله میلانی، ذبیح‌الله آسایش، عابدزاده، عامل زاده، دکتر سرجمعی، دل آسایی و آیت‌الله زنجانی دستگیر و به تهران منتقل شد. احمدزاده از شهریور تا اسفند ۱۳۳۶ در زندان بود. پس از دستگیری او و سایر اعضای مؤسس کانون نشر حقایق اسلامی، کانون تعطیل شد ولی با فرارسیدن سال ۱۳۳۹ و برقراری آزادی نسبی در فعالیت‌های سیاسی کشور، کانون نشر حقایق اسلامی نیز مجدداً شروع به فعالیت کرد.

احمدزاده و دیگر فعالان کانون در این دوره تلاش می‌کردند تا مراسم مذهبی، از جمله عاشورای سوم تیر ۱۳۴۰ را با شیوه‌ای جدید و متفاوت با عزاداری‌های سنتی برگزار کنند. تلاش‌های احمدزاده در برگزاری مراسم مذهبی با سبک و محتوای جدید باعث شد که وی در بهمن‌ماه ۱۳۴۱



■ استقبال از طاهر احمدزاده پس از آزادی از زندان و ورود به مشهد (۱۳۵۷)



■ تشیع پیکر آیت الله محمدباقر محی الدین انواری

محمدباقر محی الدین انواری

امام جماعت مسجد «چهل تن» بازار تهران، محرک بازاریان برای اعتراض

درآمد

محمدباقر محی الدین انواری فرزند حاج شیخ زین العابدین در سال ۱۳۰۵ در شهر قم در خانواده‌ای که اجداد پدری اش همگی روحانی و اهل علم بودند، دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۱۰ در پی مأموریت پدر جهت تبلیغ و نشر معارف اسلامی به همراه خانواده عازم همدان شد.

وی ابتدا به سبک قدیم در مکتب خانه و پس از چندی در مدرسه شرافت به تحصیل مشغول گردید ولی به صورت رسمی فراگیری و آموختن علوم اسلامی را از حوزه علمیه آخوند در همدان آغاز نمود. سپس سال ۱۳۲۲ راهی حوزه علمیه قم شد و پس از دو سال به تهران آمد و در حوزه علمیه مروی اقامت گزید و مهم ترین سال های دوران تحصیلی را در تهران سپری کرد. طی این مدت در محضر اساتید و بزرگان متعددی زانوی تلمذ زده به درجه اجتهاد نایل گردید.

آیت الله هم زمان با تحصیل به تدریس نیز اشتغال داشت و شاگردان فراوانی را تعلیم و تربیت نمود. در سال ۱۳۲۷ با دختر آیت الله شیخ عباس انصاری ازدواج نمود. در جریان مبارزات پیش از انقلاب از سال های ۱۳۴۰ به بعد فعالانه شرکت داشت و در جلسات دینی هفتگی، مردم را در جهت قیام علیه حکومت شاه تشویق می کرد.

در مقطعی که انجمن های ایالتی و ولایتی در هیئت دولت تصویب شد، ایشان امامت جماعت مسجد چهل تن در بازار تهران را عهده دار بود و با سخنرانی در هیئت های مذهبی به روشنگری و تبیین مسائل مختلف سیاسی پرداخت و در شناساندن شخصیت حضرت امام خمینی و ترویج نظریات ایشان بین مردم تهران فعالیت چشمگیری داشتند. همچنین حامل نامه امام به محسن حکیم در نجف در خصوص طرح انقلاب سفید و توطئه های پی در پی رژیم شاه بود.

زندگینامه بانوی مبارز و اولین شهید زن انقلاب



محبوبه در سال اول دبیرستان همزمان با تحصیل، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را به شکل منسجم آغاز کرد.

جمعه سیاه:

صبح روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، دولت تصمیم گرفت در تهران و یازده شهر دیگر به مدت ۶ ماه حکومت نظامی اعلام کند، اما تظاهرکنندگان بی‌اعتنا به اخطارهای فرمانده نیروهای نظامی در صف‌های فشرده به طرف میدان ژاله رفتند و در آنجا تجمع کردند. محبوبه نیز در میان تظاهرکنندگان بود. او که غسل شهادت کرده بود و سلاح‌های سنگین مأموران امنیتی بر پشت‌بام خانه‌های اطراف میدان را می‌دید، تردید نکرد و خود را به ضلع شمالی میدان که محل تجمع زنان بود، رساند. دیری نگذشت که صدای گلوله و فریاد همه‌جا را گرفت و عده زیادی از تظاهرکنندگان در خون خود غلتیدند و به شهادت رسیدند. محبوبه بنر استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی را با خود حمل می‌کرد و شعار می‌داد که ناگهان گلوله، قلبش را شکافت؛ بر زمین افتاد؛ به ابدیت پیوست و نامش ماندگار شد.



زنان همانند مردان در پیروزی انقلاب مؤثر بودند. برای نخستین بار گروهی از زنان در مشهد به کف خیابان آمدند و تظاهرات کردند. در خیزش هفدهم شهریور ۱۳۵۷ نقش مؤثر زنان همانند مردان بود؛ در این روز زنان ایرانی دوشادوش مردان حضور مؤثری را به نمایش گذاشتند و در جریان وقایع میدان ژاله، اولین شهید خود در دوران انقلاب، «محبوبه دانش‌آشتیانی» را تقدیم کردند. محبوبه دانش‌آشتیانی زن مبارزی بود که، مهر تأییدی بر حماسه زنان این مرز و بوم به شمار می‌رود.

محبوبه؛ از تولد تا دبیرستان

محبوبه در بهمن سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای مذهبی در تهران به دنیا آمد و در سایه حمایت پدر و مادر پرورش یافت. پدرش غلامرضا دانش‌آشتیانی، روحانی فرهیخته و متعهدی بود که به تربیت اسلامی فرزندان اهمیت می‌داد و با کسانی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح و شهید باهنر رفت و آمد داشت. بدین ترتیب محیط خانواده او، افق‌های روشنی را برای بالندگی فکری و روحی محبوبه خردسال فراهم کرد. محبوبه در مدرسه مذهبی - رفاه درس خواند؛ مدرسه‌ای که در سال ۱۳۴۸، به اتمام مبارزانی چون شهید رجایی، شهید باهنر، اکبر هاشمی رفسنجانی و تحت حمایت مؤسسه خیریه رفاه و تعاون تأسیس شده بود.

بدین ترتیب محبوبه در مدرسه رفاه تحت تعلیم معلمان مبارز قرار گرفت و آموزش خانواده و مدرسه، پایه‌های اعتقادی و مبارزاتی او را مستحکم کرد. محبوبه علاوه بر قرآن و نهج‌البلاغه، کتاب‌هایی که درباره مسائل سیاسی و مبارزاتی نوشته می‌شدند، آثار دکتر شریعتی و شهید مطهری را نیز مطالعه می‌کرد. برای یافتن پاسخ سؤالاتش با شهید مفتاح بحث می‌کرد و تا به جواب نمی‌رسید، دست برنمی‌داشت. مطالعه باعث شد که محبوبه از نظر فکری فراتر از همسالان خود بیندیشد. یکی از همکلاسی‌هایش در این باره می‌گوید: «همه کارهایی که ما تازه در دبیرستان شروع می‌کردیم، او در سال‌های راهنمایی انجام داده بود.»



آیت‌الله انواری که خود ساکن تهران بود، دوشادوش علمای مهاجر در فعالیت‌های مختلف آنان نظیر انتشار اعلامیه و... شرکت می‌کرد. ایشان در کنار شهید مطهری و بهشتی و مولائی یکی از ۴ عضو شورای روحانیت جمعیت مؤتلفه اسلامی بود که از طرف امام تعیین شدند. وی همچنین در تشکیل شاخه نظامی مؤتلفه نقش مؤثری ایفا نمود. در پی قتل حسنعلی منصور؛ توسط مأمورین اطلاعات شهربانی دستگیر و روانه بازداشتگاه گردید. دادگاه وی را به اتهام بر هم زدن اساس حکومت، قتل نخست‌وزیر و... به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم نمود. با اعلام محکومیت انواری برخی روحانیون نظیر آیت‌الله محسن حکیم، آیت‌الله اسدالله مدنی، محمدتقی فلسفی و... با ارسال نامه و تلگراف و یا ملاقات حضوری با مسئولین خواهان آزادی ایشان شدند ولی تمام این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. وی بیش‌ترین دوران محکومیت خود را در زندان قصر سپری نمود. در زندان نیز با تشکیل جلسات مختلف و کلاس درس به وظیفه و رسالت خود که روشنگری و نشر معارف دینی بود، ادامه داد. ساواک وی را یکی از محرکین اصلی زندانیان سیاسی در زندان قلمداد می‌کرد. انواری از جمله کسانی بود که به ماهیت منافقانه اعضای سازمان مجاهدین خلق پی برد و پس از اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی از سوی آنان به مخالفت با آنان پرداخت. آیت‌الله محی‌الدین انواری اواسط بهمن ۱۳۵۵ به همراه جمعی از هم‌زمانش از زندان آزاد گردید و مجدداً مبارزه را پی گرفت و به عنوان عضو روحانیت مبارز در شکل‌گیری جریان‌های ۵۶ و ۵۷ سهیم بود و در ارتباط با مسائل انقلابی به فرانسه، پاکستان و حجاز سفر کرد. هر چه به‌روزهایی پایانی عمر رژیم پهلوی نزدیک‌تر می‌شد دامنه فعالیت‌های آقای انواری نیز گسترده‌تر می‌شد. نام وی در ذیل غالب اعلامیه‌هایی که در آن روزها از سوی شخصیت‌ها و مجامع روحانی منتشر می‌گردید، به چشم می‌خورد. آیت‌الله محمدباقر محی‌الدین انواری در سن ۸۶ سالگی دار فانی را وداع گفت.



■ دوران آمادگی برای امتحانات ششم ابتدایی

علی اصغر بدیع‌زادگان: تفنگ‌ها که از زمان ستارخان بر زمین گذاشته شده‌اند را باید ما برداریم و به سینه رژیم شلیک کنیم

جزئیات مبارزی که از دانشکده فنی به خانه ارتش رفت و با اسلحه در برابر رژیم ایستاد

درآمد

علی اصغر بدیع‌زادگان در سال ۱۳۱۹ در یک خانواده متوسط در اصفهان به دنیا آمد. دوره دبیرستان را در تهران گذراند و در دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته شیمی مشغول تحصیل شد. با مسائل سیاسی در دوران تجدید فعالیت جبهه ملی در سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲، آشنا شد و در جبهه ملی و نهضت آزادی فعالیت خود را آغاز کرد. ابتدا کمتر به فعالیت‌های علنی می‌پرداخت و به همین جهت شناخته نشد و رژیم از تفکر سیاسی او اطلاعی نداشت. تنها همفکران نزدیک او می‌دانستند که او فعالیت سیاسی دارد؛ اما بدیع‌زادگان در بسیاری از موارد، حتی بیش از آن‌هایی که فعالیت علنی می‌کردند وقت می‌گذاشت و بسیاری از روزها از خانه بیرون نمی‌آمد.

رژیم اردن به پایگاه‌های انقلاب فلسطین، در سپتامبر ۱۹۷۰، دوشادوش مبارزان فلسطینی از آنان دفاع کرد. بدیع‌زادگان در کنار آن‌ها کوشید به تجارب انقلابی خود بیفزاید و خود و سازمان را برای نبرد علیه رژیم سلطنتی محمدرضا شاه آماده کند و تا حد امکان دستاوردهای بالارزش برای مبارزه به ارمغان بیاورد. پس از پایان این دوره در خارج به‌طور عادی و همراه مقداری سلاح به ایران بازگشت و دوباره به فعالیت پرداخت؛ اما این بار دیگر سازمان در مرحله عمل بود نه فقط در مرحله فکری؛ بنابراین بدیع‌زادگان با دستاوردی که در زمینه عملیات داشت، کمک‌های شایانی به سازمان کرد.

❁ دستگیری

بدیع‌زادگان در خانه یکی از خویشاوندانش دستگیر شد که ضربه به سازمان بود. رژیم شاه به دنبال کوشش مجاهدین برای ربودن شهرام پهلوی نیا، به شدت عصبانی شده بود و ردپایی هم از آنان پیدا نکرد، هر چه توان داشت روی شکنجه بدیع‌زادگان گذاشت؛ اما مقاومتی که او در تحمل سوختن به وسیله اجاق برقی انجام داد، درخششی جاودانه و ماندگار بر تارک تاریخ مبارزه است. متجاوز از یک ماه او را شکنجه می‌کردند. نخست او را بر روی اجاق نشانده و سپس به پشت خوابانده. یک‌بار برای مدت ۲ ساعت مداوم او را می‌سوزانده، سوختن چندان ادامه یافت تا از پوست و گوشت گذشت و به نخاع رسید و او را در آستانه فلج شدن قرار داد، ولی همچنان چیزی نگفت. وی را به همان وضع در سلولی انداختند و در را به رویش بستند. زخم‌های سوخته‌اش چرک کرده و بوی تعفن چرک و پوسیدگی سلول را پر کرد. حالا دیگر زندانبانان رنج می‌بردند و به خود می‌پیچیدند؛ اما اصغر چیزی نمی‌گفت و با آرامش و مظلومیت تحمل می‌کرد و در کف سلول افتاده بود. زخم و چرک در پشتش گسترش می‌یافت و عمیق‌تر می‌شد. پاهای اصغر حرکت نمی‌کرد. دو نفر زیر بغلش را می‌گرفتند و درحالی که پاهایش به روی زمین کشیده می‌شد، او را به اتاق بازجویی می‌بردند. با این همه وی چیزی نمی‌گفت. پلیس خود به زانو درآمد ولی بدیع‌زادگان جاودانه ایستاده بود. سه بار او را عمل جراحی کردند ولی بهبود نیافت. سرانجام علی‌اصغر بدیع‌زادگان در ۴ خرداد ۱۳۵۱ توسط مأموران رژیم شاه محاکمه و اعدام شد.

❁ بدیع‌زادگان معتقد بود ارزش هر کس در مبارزه، به اندازه تلاشی است که در این راه به کار می‌گیرد... وی که دیده بود راه‌های مبارزه که در گذشته پیموده شده، منجر به شکست شده و شکست آنان که در اصلاح قانون‌مدار کردن جامعه گام برداشته بودند ناکام ماند، به این نتیجه رسید که دیکتاتوری شاه، آثار منفی خود را روی مردم گذاشته است، به این باور رسید که این بار باید کاری نو را شروع کرد که به پیروزی برسد



❁ تماس با سازمان الفتح

در مردادماه ۱۳۴۹ از طرف سازمان مجاهدین خلق که توسط بدیع‌زادگان و همفکرانش بنیان‌گذاری گردید، مأمور شد که به عنوان مسئول گروهی که قرار بود با سازمان الفتح، در پایگاه آن آموزش ببیند، از کشور خارج شود. به بهانه تحصیل و گرفتن یک بورس از دانشگاه فنی، به فرانسه رفت، ولی در پایگاه‌های انقلاب فلسطین تعلیمات نظامی دید و هنگام حمله

علی‌اصغر بدیع‌زادگان در سال ۱۳۴۱ پس از پایان تحصیل به نظام‌وظیفه رفت و پس از اتمام دوره آموزشی، ۹ ماه مأموریتش را در تهران و در کارخانه اسلحه‌سازی ارتش گذراند و سپس در همان‌جا استخدام شد. وی به قدری هوشیار و خویشتن‌دار بود که در پایان دوره آموزش نظامی ۹ ماهه، بارها به او اصرار کردند که عضو رکن ۲ شود، چون خیلی به او اطمینان داشتند و او که نمی‌توانست علت عدم تمایل خود برای ادامه همکاری را صراحتاً بیان دارد، مدتی آن‌ها را سر می‌دواند که «من هرچه پدرم بگوید انجام می‌دهم». بالاخره از قبول پیشنهاد رژیم سر باز زد، بی آن که کسی پی به علت عدم پذیرش وی ببرد. وضع شغلی او خوب بود، اما تمام وقتش را اشغال می‌کرد.

درحالی که می‌دانست اگر مبارزه را در متن زندگی‌اش نگذارد، محال است پیشرفتی در آن به دست آورد. بدیع‌زادگان معتقد بود ارزش هر کس در مبارزه، به اندازه تلاشی است که در این راه به کار می‌گیرد...

وی که دیده بود راه‌های مبارزه که در گذشته پیموده شده، منجر به شکست شده و شکست آنان که در اصلاح قانون‌مدار کردن جامعه گام برداشته بودند ناکام ماند، به این نتیجه رسید که دیکتاتوری شاه، آثار منفی خود را روی مردم گذاشته است، به این باور رسید که این بار باید کاری نو را شروع کرد که به پیروزی برسد، اگرچه راه طولانی باشد. باید یک راه منطقی برای مبارزه جست‌وجو کرد. باید تفنگ را که از دوره ستارخان و میرزا کوچک خان بر زمین مانده است، دوباره برداشت و با شیوه‌ای نو به میدان آمد.

❁ تشکیل هسته مسلحانه

در این زمان بود که او ارتباط خود را با محمد حنیف نژاد و سعید محسن مستحکم نمود. این تجمع تدریجاً شکل هسته اولیه یک سازمان را گرفت. در این زمان وی از شغلش دست کشید و در دانشکده فنی به عنوان استادیار شیمی به کار در آزمایشگاه پرداخت. او از امکاناتی که معمولاً در دانشکده و آزمایشگاه وجود داشت، به خصوص تماس با جوانان، به نفع سازمانی که کم‌کم داشت پا می‌گرفت استفاده کرد و علی‌اصغر قسمتی از حقوقش را در اختیار سازمان می‌گذاشت و بیشتر به کار تبلیغاتی در سازمان می‌پرداخت.

چرایی سقوط شاه به روایت تاریخ نگاران



بین دو انقلاب» معتقد است، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، محمدرضا شاه پهلوی به پادشاه خودکامه ایران بدل می‌شود؛ و تمام تلاش خود را برای سرکوبی «نیروهای ملی و چپ» می‌کند که در این میان نیروهای مذهبی از خلأ به وجود آمده رشد می‌کنند.

در خرداد ۱۳۵۷، شاپور بختیار، کریم سنجابی و داریوش فروهر در اقدامی کم‌سابقه بیانیه‌ی هشدارآمیزی خطاب به شاه صادر می‌کنند و می‌گویند: «نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت‌های پلیسی به حداکثر رسیده» است. پژوهشگران دیگری از جمله عباس میلانی در کتاب «نگاهی به شاه» بر این باور هستند که محمدرضا پهلوی از دهه ۱۳۴۰ تا اواخر حکومتش به این باور رسیده بود که «ایران آماده یک نظام دموکراتیک نیست» و پیشرفت عمرانی مقدم بر دموکراسی است. به تعبیری دموکراسی را مانع و سد راه مدل خود برای پیشرفت و توسعه ایران می‌دانست و مصرا تصمیم گرفت حکومت

**نقض اصول قانون اساسی
همراه با خشونت‌های پلیسی
به حداکثر رسیده است؛ آن‌ها
اعتقاد داشتند، منتقدان و
اصلاح‌طلب‌ها مدحور و تفکر
مذموم تک‌صدا کردن جامعه،
سیاست دربار محمدرضا شاه
پهلوی شده است**

بود؛ پرسش این است که چرا حکومت پهلوی در بهت و حیرت جهانیان سقوط می‌کند که هیچ نهاد اطلاعاتی قادر به پیش‌بینی آن نبود. پاسخ به این پرسش کار آسانی نخواهد بود؛ زیرا که در این رابطه بین مورخان و پژوهشگران اختلافاتی وجود دارد. پروفیسور پروانده آبراهامیان در کتاب مشهور خود «ایران

شاه: من پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم محمدرضا شاه پهلوی، آخرین پادشاه ایران، این جملات را چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با چهره‌ای پریشان و چشمانی غمگین، جلوی دوربین تلویزیون بیان کرد، او می‌دانست که مردم را دیگر نمی‌تواند آرام کند. مردم در حالی از شاه روی‌گردان شدند که او در مصاحبه‌های خود می‌گفت «سلطنت» با خون و جان «مردم» عجین شده است!

محمدرضا پهلوی، چند ماه بعد از آن نطق تاریخی، با سرخوردگی و قهر از کشور رفت. در همین رابطه سالیوان، آخرین سفیر آمریکا زمان محمدرضا شاه در ایران به نقل از هویدا می‌گوید: «او حالت مردی را داشت که همه‌چیز خود را در طول سال‌های عمر به پای زن زیبایی ریخته و ناگهان متوجه شده است که زن محبوبش در تمام عمر به او خیانت می‌کرده است.» حکومت پهلوی در حالی توسط مردم به زیر کشیده شد که وارث سلطنت ۲۵۰۰ ساله



سولیوان



عباس میلانی

آن‌ها گفته‌اند قبول کرده‌ام». می‌گفت: «این پدیده خمینی چه صیغه‌ای است؟». آخرین شاه ایران که از اواخر سال ۱۳۵۳ تا اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ حاضر به پذیرش خواست‌های مخالفان نمی‌شد، با افزایش تظاهرات اعتراضی مردم و رادیکال شدن شعارهای آن‌ها، برای حفظ حکومت ۳۷ ساله خود، در آبان ماه سال ۱۳۵۷ درحالی‌که حکومت‌نظامی را روی کار آورده بود، آن نطق را خواند و حاضر به پذیرش خواست‌های مخالفانی بود که روزگاری آن‌ها را «پیر خرفت» و «وابسته به دشمنان» می‌خواند. بدین‌سان، شاه بیمار و اندوهگین با مخالفان میانه‌رو خود که روزگاری آن‌ها را به دلیل انتقاد از او زندانی کرده بود دیدار می‌کند و حتی به آن‌ها پیشنهاد تشکیل دولت می‌دهد؛ اما مردم دیگر اصلاحات او را نمی‌پذیراند و به کمتر از سرنگونی حکومتی که رهبرش برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ آن را «تمدن بزرگ» نامید راضی نمی‌شدند. محمدرضا شاه و حکومتش در حالی در بهت و حیرت جهانیان توسط مردم به زیر کشیده می‌شود که به قول ماروین زونیس: «همه کارت‌های برنده را در اختیار داشت؛ قدرت، پول و حمایت خارجی که حتی حکومت نامحبوب‌ترین فرمانروایان را نیز تضمین می‌کرد.»

پژوهشگران دیگری از جمله عباس میلانی در کتاب «نگاهی به شاه» بر این باور هستند که محمدرضا پهلوی از دهه ۱۳۴۰ تا اواخر حکومتش به این باور رسیده بود که «ایران آماده یک نظام دموکراتیک نیست» و پیشرفت عمرانی مقدم بر دموکراسی است. به تعبیری دموکراسی را مانع و سد راه مدل خود برای پیشرفت و توسعه ایران می‌دانست و مصرأ تصمیم گرفت حکومت کند و نه صرفاً سلطنت

گفت: «در ایران، آنچه به حساب می‌آید یک واژه جادویی است و این واژه «شاه» است.» به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران تاریخ انقلاب اسلامی، همین نادیده گرفتن هشدارهای مخالفان برای مردم ایران کافی بود تا به این نتیجه برسند که اصلاحات در حکومت پهلوی سخت به بن‌بست رسیده است؛ بنابراین زمزمه‌ها به همه‌ها و همه‌ها به فریاد بدل شدند و بیش از نیم‌قرن از انقلاب مشروطه، دوباره در خیابان، فریاد: «در مملکت انقلاب می‌باید و بس» به گوش رسید. مجید عباس زاده در کتاب خود «فرهنگ سیاسی غیر مشارکتی و سقوط حکومت پهلوی دوم» بر «سیستم غیر مشارکتی» حکومت پهلوی تأکید می‌کند و آن را یکی از دلایل سقوط حکومت محمدرضا شاه می‌داند. پژوهشگران دیگری مانند ماروین زونیس، سهم ضعف شخصیتی شاه را در سقوط حکومت سلطنتی پررنگ می‌داند و در کتاب «شکست شاهانه» اعتقاد دارد، شاه زندگی سیاسی‌اش نشان می‌دهد در مواقع بحرانی، قدرت تصمیم‌گیری سخت فلج می‌شد. برای دور شدن از آن شرایط دشوار، کشور را ترک کرد. شاه، در ماه‌ها و روزهای آخر حضورش در ایران، به اطرافیانش می‌گفت: مخالفانم مشتی «مارکسیست، تروریست، دیوانه و جانی‌اند». می‌گفت: مخالفانم «با کمونیست‌ها برای تقسیم ایران ساخته‌اند». می‌گفت: «من نمی‌فهمم چرا آمریکایی‌ها علیه من قد علم کرده‌اند درحالی‌که من هر چه



آبراهامیان



ماروین

کند و نه صرفاً سلطنت؛ بنابراین بخش بزرگی از جامعه در کشورداری به کار گرفته نشدند که این امر به تدریج به مهم‌ترین مشکل سیاسی حکومت تبدیل می‌شود.

زیر پوست جامعه چه می‌گذشت؟

در سال‌هایی که محمدرضا شاه به رسانه‌های خارجی می‌گفت: «مملکت ایران امروز بافاصله زیاد از لحاظ ترقی در رأس کشورهای در حال ترقی دنیا قرار دارد.» پدیده‌هایی در زیرپوست جامعه ایران در شرف تکوین بود که سرنوشت دیگری را برای آینده ایران رقم می‌زد. در آن فضای بسته، به‌ویژه از ابتدای دهه ۱۳۵۰، هشدارهایی به‌صورت حضوری، نامه‌نگاری، پژوهش‌های دانشگاهی و سخنرانی از سوی نزدیکان شاه، کشورهای خارجی، کنشگران سیاسی و روحانیون مبنی بر ضرورت اصلاح و نوسازی را به او گوشزد می‌کردند و با متذکر شدن اصول ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ قانون اساسی از او می‌خواستند در امور کشور مداخله نکند و به وضع وخیم معیشت مردم و عواقب دخالت کشورهای خارجی هشدار می‌دادند. شاه تقریباً به هیچ‌یک از آن هشدارها توجه نمی‌کرد و گمان می‌کرد مردم هیچ‌وقت از او روی گردان نمی‌شوند. او در اوایل ۱۳۵۳، به نیویورک تایمز

جزئیات پیوستن ارتش به مردم و انقلاب



تظاهرات یاری هم می‌کردند و بالباس شخصی در راه‌پیمایی‌ها شرکت داشتند. در کارخانه‌ها و محل‌های فنی به اعتصاب کمک می‌کردند و در انجام کارهای فنی تانک‌ها و ادوات نظامی به اشکال گوناگون کوتاهی می‌کردند. با روش ایجاد اختلال در امور محوله نیروهای نظامی متزلزل و مردم را امیدوار می‌کردند. هرچند رده‌های بالایی ارتش، همچنان طرفدار رژیم بودند، اما همراهی گروهی ارتشیان با انقلاب تا حدی بود که اعلامیه‌های امام خمینی در پادگان‌های ارتش دست‌به‌دست می‌شد. افسرانی مانند سرهنگ نامجوی، سرهنگ رحیمی، سرهنگ کتیبه، سرهنگ سلیمی، سرگرد نجفی، سرگرد صیاد شیرازی، سرگرد کلاه دوز، سرگرد اقارب پرست، سروان طوطیایی، سروان دادبین و ... اعلامیه‌ها و نوارهای صوتی حضرت امام را در پادگان‌ها و حتی تا کابین هواپیماها بین خلبانان جنگی

سال عمده‌ترین محور خطاب به ارتش در کلام آیت‌الله خمینی روشنگری ارتشی‌ها و دعوت از ایشان برای پیوستن به صفوف مردم و همگامی با انقلاب بود. از همین رو ایشان در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۵۷ خطاب به سردمداران رژیم پهلوی فرمودند: «شما خیال کردید همه ارتش مثل این چند تا الدنگ هستند که به جان مردم افتادند نه همه این‌طور نیستند. آن‌ها به ما پیغام داده‌اند ما حاضریم؛ پیغام دادند. اگر وقتش شد آن‌ها هم حاضرند برای کارها. کی را شما راضی قرار دادید؟ شما چهار نفر را راضی کردید که به جان مردم افتاده‌اند، دارند مال و جان مردم را از بین می‌برند. این چهار نفر را با پول راضی کردید» منبع: (صحیفه امام خمینی - جلد ۴ - صفحه ۴۶۵)

در جریان انقلاب ارتشیان به تدریج از رژیم دلسرد و جدا شده بودند؛ بعضاً ارتشی‌ها مردم را در

ارتش از اواسط سال ۵۷ اغلب در اجرای دستورات صادره از سوی به‌گونه‌ای که امام خمینی در ۱۵ شهریور آن سال با صدور پیامی خطاب به ارتشیان فرمودند: «من از ارتش محترم ایران سپاس‌گزارم که در راه‌پیمایی عظیم تهران و سایر شهرستان‌ها به روی مردم وطن خواه خویش، که از ستمکاری پنجاه سال دودمان پهلوی به‌جان آمده‌اند، آتش نگشودند و دست خود را به جنایت بزرگی که کار همیشگی فرمانروایان است آلوده نکردند. من، در این موقع حساس که کشور و وطنمان در لب پرتگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده است، دست خود را به‌سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی وفادار به اسلام و وطن دراز می‌کنم و برای حفظ استقلال و بیرون آمدن از یوغ اسارت و ذلت، از آنان استمداد می‌کنم.» سال ۵۷، سال پیروزی انقلاب اسلامی بود؛ در این



سرهنگ نامجو



شهید علی صیاد شیرازی



سرهنگ محمد مهدی کتبی



سرتیپ طوطیایی



سردار احمد دادبین



سرگرد حسن اقارب پرست

پرداختند.» در روز ۱۹ بهمن ۵۷ نیز گروه کثیری از کارکنان نیروی هوایی ارتش به نشانه همبستگی با انقلاب با حضور در محل اقامت امام در مدرسه علوی اقدام به بیعت با ایشان کردند. این اقدام کمر رژیم را شکست. در روزهای منتهی به انقلاب در حالی که بخش عظیمی از ارتشیان با نهضت امام خمینی همراه و همقدم شده بودند، گروه‌های چپ و تندرو شعار نابودی ارتش را سر می‌دادند؛ در چنین شرایطی امام خمینی تصریح کردند: «هر کشوری ارتش لازم دارد... ما ارتش لازم داریم، احترام به ارتش می‌گذاریم...» (منبع: کتاب ارتش از دیدگاه امام خمینی) ایشان با تأکید بر حفظ ارتش تنها از تغییر مأموریت ارتش سخن گفتند: «هیچ کشوری بی‌نیاز از نیروی نظامی و ارتش نیست ولی ارتش باید پاسدار استقلال و امنیت کشور باشد نه حافظ یک دیکتاتوری مستبد و مطرود تمام ملت و مأمور قتل عام فرزندان کشور.» (منبع: صحیفه امام خمینی «جلد ۵» صفحات ۳۸۲) باید رسالت ارتش از «خدمت به اجانب» تغییر پیدا کند و به «خدمت به ملت» تبدیل شود. روشننگری‌های امام از یک سو و موج توفنده مردم که در کف خیابان بودند از سوی دیگر. ارتش در روز ۲۲ بهمن ۵۷ همسویی خود با انقلاب را رسماً اعلام کند.



آشنایان هم‌دوره در دانشکده فرماندهی و ستاد می‌دادم.» سرتیپ دوم غلامحسین دربندی در رابطه با چگونگی پیوستن ارتشیان به انقلاب در خاطرات خود می‌گوید: «در روز ۱۵ بهمن ۵۷، بیش از ۱۵۰۰ نفر از کارکنان نیروی هوایی و هوانیروز اصفهان با پیوستن به اجتماع مردم با آنان به راهپیمایی بر ضد رژیم و دولت بختیار

نیروی هوایی و هوانیروز پخش می‌کردند و پیام انقلاب را به دست ارتشی‌ها می‌رساندند. سرهنگ محمد مهدی کتبی در همین رابطه می‌گوید: «من هر هفته مرتب با آقای نامجو تماس می‌گرفتم و او اعلامیه‌ها و نوارهای حضرت امام را که از نجف می‌آمد به من می‌داد و من هم آن‌ها را برای مطالعه به دوستان و

تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری

هدف تعقیب، سرکوب، دستگیری، شکنجه



آن بودند- مقرر شد با تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری، تمام سرنخ‌های عملیاتی در اختیار این کمیته قرار گیرد و مأمورین دو کمیته قبلی ساواک مأمور به خدمت در کمیته تازه تأسیس شوند. علاوه بر این کمیته مشترک مرکب از واحدهای اطلاعاتی و امنیتی شهربانی، ارتش، ژاندارمری و اداره کل سوم ساواک (اداره تأمین امنیت داخلی) نیز بودند. کمیته مشترک ضدخرابکاری فعالیت خود را در اداره اطلاعات شهربانی کشور مستقر در ساختمان زندان موقت شهربانی در مجاورت شهربانی کل کشور واقع در مرکز شهر (باغ ملی) شروع کرد، اما مدتی بعد به ساختمان مستدیر (ساختمان‌ها به سال ۱۳۱۶) واقع در میدان مشق (شمال غرب میدان توپخانه) منتقل شد.

❁ شکنجه مرگبار

نمودار تشکیلاتی کمیته مشترک شامل سه واحد اطلاعاتی، اجرایی و پشتیبانی با ۳۷۵ پست سازمانی دائم و ۱۸۸ پست موقت بود.

ازغندی (معروف به دکتر منوچهری) و در شهربانی نیز کمیته‌ای به همین منظور (مقابله با گروه‌های مبارز و برانداز) زیر نظر رئیس شهربانی به سرپرستی حسن ختائی و کارمندان اداره اطلاعات شهربانی به وجود آمده بود. هر یک از این کمیته‌ها ساز خود را می‌زدند و هماهنگی میان آن‌ها وجود نداشت.

در آذر ۱۳۴۹ شورای امنیت کشور تصمیم گرفت برای توقف این روند و اجتناب از برخورد میان گروه‌های عملیاتی با ایجاد یک تشکل واحد، زمینه هماهنگی و وحدت رویه را میان سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور را به وجود آورد. این تصمیم در بهمن ۱۳۵۰ عملی شد و ظهور تشکیلاتی به نام «کمیته مشترک ضدخرابکاری» حاصل همین تلاش بود. با انحلال دو کمیته ساواک که در اوین مستقر بودند- که اولی مسئول شناسایی عاملین تظاهرات دانشجویی سال ۱۳۴۹ و گروه‌های کمونیستی و دومی مسئول شناسایی و دستگیری اعضای آشکار و مخفی سازمان مذهبی مجاهدین خلق و گروه‌های وابسته به

چهار بهمن ۱۳۵۰ به دستور محمدرضا شاه پهلوی، مجموعه‌ای تحت عنوان «کمیته مشترک ضدخرابکاری» در محل زندان موقت اطلاعات شهربانی تشکیل شد.

این کمیته باهدف هماهنگی میان عملکرد همه ادارات و سازمان‌هایی بود که به‌نوعی در ایجاد امنیت موردنظر حکومت ایفای نقش می‌کردند. تا پیش از این، ادارات شهربانی، ساواک، ضد اطلاعات ارتش و سایر مراکز اطلاعاتی رژیم هر یک به‌تنهایی اهداف اطلاعاتی و امنیتی خود را دنبال می‌کردند. این اقدامات سبب ناهماهنگی و حتی اصطکاک میان سازمان‌های عمل‌کننده می‌شد زیرا هریک از سازمان‌ها پیروزی عملیات را به‌حساب خود و شکست را نتیجه دخالت سازمان رقیب قلمداد می‌کردند.

در آبان ۱۳۴۹ کمیته‌ای برای بررسی اغتشاشات در دانشگاه‌ها، در اداره سوم ساواک به وجود آمد که به‌سرعت از مسیر اصلی خود خارج شد و به دنبال گروه‌های برانداز و مسلح رفت. همچنین در سال ۱۳۵۰ در اوین کمیته‌ای ضدخرابکاری به سرپرستی منوچهر هوشنگ

و از همه بالاتر شلاق با کابل برقی را می‌توان از متداول‌ترین شکنجه‌های جلادان و مأموران شکنجه‌گر کمیته مشترک برشمرد.»

❁ شکنجه گران معروف

از معروف‌ترین شکنجه گران و بازجویان کمیته می‌توان از ناصر نوذری (رسولی)، محمدعلی شعبانی (حسینی)، منوچهر وظیفه خواه (منوچهری)، بهمن نادری پور (تهرانی)، فریدون توانگری (آرش)، زمانی (زمردی)، محمد تفصیلی (محمد خوشگله)، مصطفی هیراد (مصطفوی) و ... نام برد. این مکان مخوف در سال ۱۳۷۷ تبدیل به موزه‌ای با عنوان "عبرت" شده که در آن گوشه‌ای از سیاهی‌ها، درنده‌خویی‌ها و ظلم بی‌حد بازجویان و شکنجه گران در طرفی و نیز مقاومت‌ها، حماسه‌ها و ایستادگی‌ها را در طرف دیگر به تصویر کشیده است.

❁ اصلاحات دیر هنگام

به دنبال اوج‌گیری مبارزات مردم و مخالفت‌هایی که با ساواک و عوامل آن در مطبوعات آن زمان مطرح بود، هیئت‌وزیران وقت مصوبه‌ای را از تصویب گذراند.

بر اساس آن وزیر دادگستری موظف شد تا لایحه تجدیدنظر در وضع تشکیلاتی ساواک را به قید فوریت تهیه و به مجلس ارائه کند و هم‌زمان برای آرام کردن تظاهرات مردم، نصیری، رئیس ساواک نیز به بند افتاد و تا پیروزی انقلاب در بند ماند. با اوج‌گیری انقلاب این گونه لوایح هم در فرونشاندن خشم مردم کارگر نیفتاد و افرادی مثل نصیری، زندانی و محاکمه و اعدام شدند.

ساختمان کمیته مشترک ضدخوابکاری تا سال‌ها پس از انقلاب تحت عنوان زندان توحید همچنان کاربری خود را به‌عنوان بازداشتگاه حفظ کرد، سرانجام در سال ۱۳۸۱ این زندان تعطیل و تبدیل به «موزه تاریخ اطلاعات کشور» یا همان «موزه عبرت ایران» شد که گوشه‌ای از شکنجه‌های زمان پهلوی را بازسازی و به تصویر می‌کشد که بازدید از موزه برای اهل فن عبرت‌انگیز است.

برگرفته از مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایبندی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

✓
آویزان کردن از سقف، دستبند قیانی، آویزان کردن صلیبی، شوک الکتریکی، آپولو، سوزاندن نقاط حساس بدن با فندک و شعله شمع، قفس هیت‌ردار، صندلی هیت‌ردار، باطوم برقی و از همه بالاتر شلاق با کابل برقی را می‌توان از متداول‌ترین شکنجه‌های جلادان و مأموران شکنجه‌گر کمیته مشترک برشمرد

❁ ساختمان کمیته مشترک

کمیته مشترک ضدخوابکاری دارای چهار بند انفرادی با ۸۶ سلول ۱/۵×۲/۵ متر و دو بند عمومی با ۱۸ سلول بزرگ دوپست‌نفری، محل اعمال شکنجه بود، سلول‌ها و اتاق‌های هر بند در راهرویی بود که در طول آن هم جدا شده بود تا زندانیان نتوانند سلول‌های روبرو را ببینند. در سه طبقه ساختمان مدور بازداشتگاه کمیته، اتاق‌های مخصوص بازجویان و شکنجه گران تعبیه شده بود، از جمله آن‌ها اتاق «تمشیت» یا اتاق «حسینی» بود که در آنجا زندانی تا سر حد مرگ شکنجه می‌شد تا اعتراف و اقرار نماید. محوطه دوار بازداشتگاه با نرده‌هایی حافظ بندی و محصور شده بود که در تمامی قسمت‌های آن حرف S دیده می‌شد، تا متهم نتواند خود را از طبقات بالا به پایین بیندازد و خودکشی کند.

زندانیان در بازداشتگاه کمیته به لحاظ استفاده از دست‌شویی و حمام در مضیقه بودند، دوش‌های حمام در طبقه همکف قرار داشت، زخم‌ها و جراحت‌های ناشی از شکنجه‌ها و ضربات شلاق در تنها بهداری کمیته به طرز نامطلوبی پانسمان می‌شد و پزشک‌یار کم‌سواد این بهداری برای کاهش دردهای زندانیان فقط به تجویز چند مسکن (نوالژین) و آسپرین اکتفا می‌کرد.

آویزان کردن از سقف، دستبند قیانی، آویزان کردن صلیبی، شوک الکتریکی، آپولو، سوزاندن نقاط حساس بدن با فندک و شعله شمع، قفس هیت‌ردار، صندلی هیت‌ردار، باطوم برقی

کمیته، محل استقرار مجرب‌ترین و خشن‌ترین شکنجه‌گران رژیم شاه بود. شکنجه مخالفان و مبارزان سیاسی که تمام دهه جریان داشت پس از تشکیل «کمیته مشترک ضدخوابکاری» به اوج رسید. اسناد، مدارک، خاطرات مبارزان و مخالفان سیاسی، آثار و مدارک برجای‌مانده در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها به‌ویژه پس از تشکیل «کمیته مشترک ضدخوابکاری» حاکی از رواج شکنجه‌های مرگباری است که از سوی ساواک اعمال می‌شد. سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا در دوران کارتر در کتاب خاطرات خود بدون اشاره به نقش سازمان «سیا» در تجهیز و آموزش ساواک، به رواج روش‌های غیرانسانی در رفتار مأموران «کمیته مشترک ضدخوابکاری» با متهمان و محکومان اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این فرایند عمده‌ترین دلیل گسترش ناراضی‌های عمومی و گرایش نهایی مردم به‌سوی تحولات انقلابی و به سقوط کشاندن نظام سیاسی حاکم بر کشور بوده است.»

❁ اقدامات کمیته مشترک

ادارات اطلاعات و ضداطلاعات ارتش و ژاندارمری نیز به‌منظور هماهنگی، هر یک نمایندگان در کمیته مشترک داشتند. بازداشتگاه کمیته مشترک از اوایل سال ۱۳۵۱ مهم‌ترین محل بازداشت، شکنجه و تخلیه اطلاعاتی انقلابیون بود. بر اساس اسناد ساواک، طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، هزاران نفر از مبارزان و انقلابیون، طی عملیات کمیته مشترک دستگیر و بازداشت شدند. تعدادی از بازجوها برای دیدن آموزش به اسرائیل و آمریکا رفتند.

❁ متولیان کمیته مشترک

اولین رئیس کمیته مشترک ضدخوابکاری سپهبد جعفرقلی صدری (رئیس موقت شهربانی) و معاون کمیته تیمسار فضل‌الله جعفری (ریاست وقت گروه اطلاعات شهربانی) و رئیس ستاد آن پرویز ثابتی از مقامات بلندپایه ساواک (معروف به مقام امنیتی) بود، سرتیپ رضا زندی پور، دومین رئیس آن بود که توسط تیمی از سازمان مجاهدین خلق در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ ترور شد و جای خود را به سرتیپ علی‌اصغر ودیعی داد، سرتیپ جلال سجده‌ای نیز آخرین رئیس کمیته مشترک بود.



علی محمد آقا؛

ماجرای اعتصاب غذا و زد و خورد با پلیس در زندان

درآمد

یک روز وقتی که یکی از زندانیان داشت آزاد می‌شد، همه آمدند تا سرود بخوانند. من از نفرات جلوی در بودم که دیدم در باز شد و گاردی‌ها داخل آمدند و شروع کردند به زدن. بچه‌ها هم زدند. حسن محرابی و حسین مشار را که جلو بودند دیدم. حسن محرابی داشت می‌زد. بچه‌ها از راهروها به داخل حیاط رفتند. حیاط پر از سنگ بود. زمین سنگلاخ و قلوه سنگ‌ها کف حیاط بود. باغچه هم داشت. زندانی‌ها به حیاط آمدند و با سنگ به در زدند و تا گاردی‌ها نتوانند وارد حیاط شوند. گاردی‌ها بعد از ظهر تمام اتاق‌ها را داغان کردند، وسایل بچه‌ها را خرد کردند، کتاب‌ها را پاره کردند، حتی به قرآن و نهج‌البلاغه‌ها هم رحم نکردند. لباس‌ها و کاپشن‌ها و پتوها را پاره کردند. بعد از ظهر تا نماینده تعیین و صحبت کنیم طول کشید. وقتی وارد اتاق‌ها شدیم همه وسایل و امکانات را از بین برده بودند؛ یعنی هر وسیله‌ای را که می‌شد با باتوم توی سرش بزنند و خرد کنند، دریغ نکرده بودند. این جریان تا ساعت پنج، شش عصر طول کشید. بچه‌ها همچنان داخل حیاط بودند، ناهار هم نخورده بودند. از آن طرف گاردی‌ها فرصت خراب کردن داشتند.

آدم می دهند؛ ظهر هم یک چای و شب هم یک چای. بچه ها اعتصاب تر را آغاز کردند. اولش راه می رفتند و نماز می خواندند. حتی یادم هست حاجی شعبانی تا آن روزهای آخر که اعتصاب بود، دویدن خود را انجام می داد؛ یعنی همه که دراز کش شده بودیم، خبر می آوردند که حاجی شعبانی نیم ساعت است که می دود. در طول ۲۷ روز اعتصاب غذا، بچه ها ده روز اول راه می رفتند، ده روز دوم خوابشان زیاد شد، از روز بیستم به بعد جاها را در اتاق انداخته بودند و فقط نماز می خواندند و دوباره می افتادند. فقط یک نفر مسئول اخبار بود. او بغل دست هر کدام از بچه ها می آمد و خبر می داد که مثلاً امروز حقوق بشر نوشت و... هرروز صبح خبرها را می آوردند. اگر آیه و حدیثی بود می خواندند که روحیه ها ضعیف نشود. روزهای آخر خبر می آوردند که فلانی را با برانکار بردند. از روزهای ۲۳ تا ۲۷، هرروز بچه ها را چند تا چند تا به بیمارستان می بردند.

عقب نشینی زندانبانان

بالاخره وقتی دیدند بچه ها اعتصابشان را نمی شکنند، به یک سری از خواسته های ما تن دادند. مثلاً دوباره بچه ها سفره شان باهم باشد. ولی با سرود خواندن مخالفت کردند. آن ها گفتند مثلاً ملاقاتی این طور بشود، آشپزخانه نماینده بگذارند، حتی قرار شد یک دندان پزشک به زندان بیاید و به دندان های بچه ها رسیدگی کند، چون دندان بچه ها خراب بود. دکتر «عادل خانی» با یکی دیگر از دکترها برای درمان دندان ها آمدند. مسئولان به آن ها مواد می رساندند و پزشکان برای بچه های زندانی دندان مصنوعی می ساختند. زندانی ها با اعتصاب و اعمال فشار زیاد، آن ها را مجبور کردند که به بخشی از خواسته های صنفی بچه ها تن در دهند. مثلاً از آن ها رادیو خواستند، آن ها هم در راهرو یک قفسه آهنی درست کردند که قفل داشت، یک رادیو داخل آن گذاشتند که آن هم روی موج AM تهران بود و فقط برنامه های آن موج شنیده می شد.

زندانبانان به خواسته های صنفی بچه ها جواب دادند، ولی به خواسته های سیاسی به هیچ وجه جواب ندادند. خواسته های صنفی را تا می توانستند چلانند و تعدادی را هم زیرش زدند؛ ولی به طور کلی زندان از آن فضای قبلی بیرون آمد.

خاطره: به نقل از علی محمد آقا

به بچه ها خیلی سخت می گذشت و آن سختی باعث شد که دست به اعتصاب غذا بزنند؛ یعنی زمانی که دیدند اگر بخواهند به این مسائل تن بدهند دیگر نمی توانند زندان را نگه دارند، کم کم به این فکر افتادند که دست به اعتصاب غذا بزنند تا از این فضا خارج شوند. چون ملاقات ها سخت شده بود

از این سفیدها بود. یکی دیگر برداشته بود که صورتی رنگ بود. سومی Signal بود و سفید و صورتی مخلوط داشت. وقتی سومی را خالی می کرد گفته بود: «پدر سوخته ها، نمی دانم چطوری این را قاطی کرده اند. همه چیزشان جمعی است.»

ماجرای اعتصاب غذای ۲۷ روزه

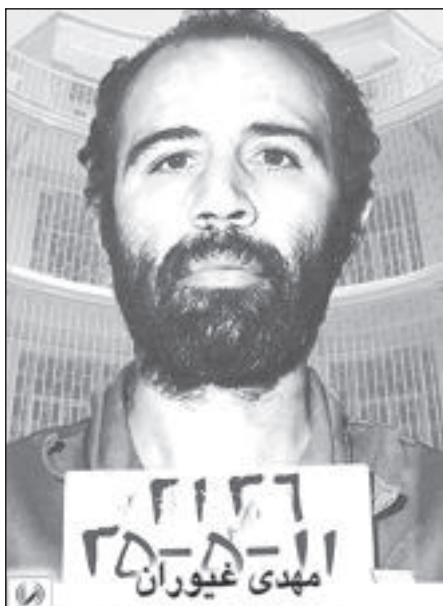
از آن به بعد، به بچه ها خیلی سخت می گذشت و آن سختی باعث شد که دست به اعتصاب غذا بزنند؛ یعنی زمانی که دیدند اگر بخواهند به این مسائل تن بدهند دیگر نمی توانند زندان را نگه دارند، کم کم به این فکر افتادند که دست به اعتصاب غذا بزنند تا از این فضا خارج شوند. چون ملاقات ها سخت شده بود. برای غذا می گفتند هر کس برای خودش غذا بگیرد. خوب اگر ۲۰۰ نفر می خواستند بشقاب به دست برونند و برای خودش غذا بگیرند، خیلی وقت تلف می شد. ولی قبلاً این طور نبود؛ دو نفر می رفتند و قابلمه های بزرگ با خودشان می بردند. غذای چندین نفر را می گرفتند و می آوردند و تقسیم می کردند.

اعتصاب با خشک و تر

خلاصه بچه ها دست به اعتصاب غذا زدند. اعتصاب ۲۷ روز طول کشید. یک اعتصاب تر بود؛ چون اعتصاب خشک یک هفته بیشتر دوام نمی آورد و زود فرد را از پا درمی آورد. اعتصاب خشک یعنی این که آدم هیچی نخورد. در این حالت آب بدن از بین رفته، فرد به حالت اغما می رود و تمام می کند. اما اعتصاب تر به این صورت است که صبح یک چای با دو تا قند به

چند نفر از جمله «بیژن جزنی» و «مسعود رجوی» از بند هفت و هشت آمدند و گفتند که قرار شده صحبت هایی انجام شود، دیگر دست بردارید. از آن روز به بعد جو زندان عوض شد. گارد را نگذاشتند بروند. حوض وسط حیاط را برداشتند و درخت ها و گل ها را کردند. خیلی ناراحت شدم. یک گل رز آنجا بود آن را هم کردند! از ناراحتی گفتم: «این چه کاری است که می کنند؟» یکی گفت: «جوان های ما را می کشند، آن وقت تو غصه گل را می خوری. آن ها که از گل بالاترند. این ها به جوان ها رحم نمی کنند. به چهار تا گل رحم کنند!» آمدند همه را کردند و محلش را هم آسفالت کردند. جای حوض و درخت و بوته ها همه آسفالت شد. به آن ها گفته بودند که این ها نمی توانند هیچ کار دسته جمعی انجام دهند. در نتیجه ما که می خواستیم نماز بخوانیم، غروب یک زیلوی سه در چهار می انداختیم، تکبیر می گفتیم و نماز می خواندیم؛ چون گفته بودند اگر نماز جماعت باشد، همه را می بریم و کتک می زنیم. حتی یک دفعه کتک هم خوردیم. من ایستاده بودم که یک نفر پشت سرم ایستاد و به من اقتدا کرد. پس از آن من را به زیر هشت بردند، پاهایم را هوا کردند و کتک زدند. گفتم: «چرا می زنید؟» گفتند: «تو نماز جماعت خواندی.» گفتم: «بابا من داشتم می خواندم، یک نفر دیگر آمد و به من اقتدا کرد. من چه تقصیری دارم؟» گفتند: «نه، جماعت شد دیگر. ما امام جماعت ها را می زنیم.» دوباره بچه ها می آمدند فرادا می خواندند. پاسبانی بود به نام «ستاری»، که آذری زبان بود و قدبلندی داشت. بچه ها را خیلی اذیت می کرد. یک بار نشست به بودیم که او به میان جمعیت رفت و گفت: «چرا جماعت می خوانید؟» یکی از بچه ها گفت: «آقای ستاری، این ها جماعت نمی خوانند. فرادا می خوانند» گفت: «نه، اگر می خواهید جماعت نباشد یکی این طرفی بخواند، یکی آن طرفی تا من بفهمم جماعت نمی خوانید.» بچه ها این جمله را از یاد نمی بردند. او می گفت که رو به قبله جماعت می شود. آن ها همه جا دنبال این بودند که جماعت را کنترل کنند. یکی از آن ها دیده بود که همه از یک خمیردندان استفاده می کنند. گفته بود این خمیردندان نباید اینجا باشد، این خمیردندان جمعی است، محتویاتش را خالی کرده بود و آن را توی سطل آشغال انداخته بود. بچه ها هم مجبور شدند خمیردندان دیگری بگیرند. یک بار هم آمده بود خمیردندان را خالی کند، خمیردندان

طاهره سجادی از مبارزه، شکنجه و استقامت می گوید



تولد شاه، دختر جوانی را به شدت شکنجه می دادند و من در اتاق بازجویی صدای فریادهای این دختر را می شنیدم و از شدت ناراحتی داشتم از پادر می آمدم. بعدها هر چه سعی کردم بفهمم او چه کسی بوده موفق نشدم. احتمالاً وی زیر شکنجه از بین رفت.

آقای غیوران در اثر شکنجه و شوک الکتریکی فلج شد و مدتی هم در حالت اغما به سر بردند. ساواکی ها احتمال می دادند که ایشان از بین بروند. یک شب آرش، بازجوی بی رحم با نهایت توحش با کابل به جان من افتاد و گفت که شوهرم را کشته، ولی نتوانسته اند از او اطلاعاتی به دست بیاورند. از تصور شهادت آقای غیوران و لونرفتن اطلاعات به قدری خوشحال شدم که در شکنجه های او و خودم را از یاد بردم. در زندان دائماً ذکر «یاغیاث المستغیثین» و «یا ارحم الراحمین» را بر لب داشتم و سوره انشراح را هم تکرار و روی دیوار سلولم مطلب می نوشتم. در اواخر دورانی که در سلول انفرادی بودم به اندازه سابق بازجویی و شکنجه نمی شدم، فرصت پیدا کردم نگاهی به دیوارهای زندان بیندازم. سلول کاملاً تاریک بود و فقط در مدت کوتاهی از روز به اندازه یک سکه، آفتاب به داخل سلول می تابید. در آن نور کم روزی روی دیوار سلول، اشعاری را خواندم که به من روحیه داد. یکی از زندانی ها نوشته بود:

این ذره ذره گرمی خورشیدوارها

یک روز بی گمان

سر می زند ز جایی و خورشید می شود

چندین شعر زیبای دیگر هم روی دیوار بود. من هم با سنجاقی که پنهان کرده بودم، آیه ای از سوره انشراح را به دیوار نوشتم، «به راستی که با هر سختی آسانی ای است».

هنگامی که مرا به کمیته مشترک می بردند، از دستگیری آقای غیوران اظهار خوشحالی می کردند. در کمیته مشترک هیچ شکنجه ای به اندازه شنیدن فریاد افراد دیگری که شکنجه می شدند آزار دهنده و زجر آور نبود

رامن و آقای غیوران، پشت یک پارک از آن ها تحویل بگیریم. ما با ماشین خودمان به آنجا رفتیم. در این موقع پیکانی آمد و دو نفر که بعدها فهمیدم «محسن خاموشی» و «صمدیه لباف» بودند از آن پیاده و سوئیچ را به آقای غیوران دادند. فردی زیر شکنجه می گوید که غیوران ماشین را تحویل گرفته و خانمش هم همراهش بوده است.

آقای غیوران در زندان تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشتند و حتی مدتی به حالت اغما فرو رفتند. در مرداد سال ۵۴، مأمورین ساواک با علم به همه مطالب به سراغ من آمدند. البته این بار دیگر نمی توانستم ادای یک زن ساده را در بیاورم. مادر من زلمان جای مخفی داشتیم که سرانجام مأموران به سختی آن را پیدا کردند. هنگامی که مرا به کمیته مشترک می بردند، از دستگیری آقای غیوران اظهار خوشحالی می کردند. در کمیته مشترک هیچ شکنجه ای به اندازه شنیدن فریاد افراد دیگری که شکنجه می شدند آزار دهنده و زجر آور نبود. یادم هست که روز چهارم آبان یعنی روز

طاهره سجادی زن پر استقامتی است. او یک بانوی مبارز و همسر مهدی غیوران است. وی فعالیت ها و مبارزات سیاسی خود را از دهه ۵۰ آغاز کرد. او به دلیل ارتباط با پرونده ترور یک افسر آمریکایی در ایران دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفت. غیوران و همسرش با این تصور که کمک به سازمان مجاهدین خلق، کمک به نهضت اسلامی است، خانه و زندگی خود را در اختیار اعضای این سازمان قرار دادند. با آگاهی ساواک از این ارتباط و همکاری، طاهره سجادی و مهدی غیوران دستگیر و زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفتند. طاهره به پانزده سال زندان و مهدی به حبس ابد محکوم شد. طاهره سجادی می گوید: یادم می آید که مادرم علاقه خاصی به فدائیان اسلام داشت. خود من هم هر وقت از جلوی مغازه نجاری «شهید خلیل طهماسبی» که در کوچه مافزار داشت، عبور و به مدرسه می رفتم، سوالات زیادی در ذهنم مطرح می شدند و به عالم سیاست و مبارزه، فکر می کردم. بیگانه نبودم. جسارت و شهامت آقای غیوران برای تن سپردن به امواج بلا و ثبات رأی و استقامت ایشان در راه عقیده به من اعتماد و دلگرمی می داد. اولین باری که احمد رضایی را دیدم، آقای غیوران چمدانی را به من نشان دادند. ظاهر آن به جز یک قرآن و یک کفش چیز دیگری نیست. بعد کاغذی را به من دادند و گفتند که آن را طوری در لباسشان جاسازی کنم که معلوم نباشد. آن کاغذ را لوله کردم و لای درز سلوارش دوختم. آقای غیوران با کت چهارخانه، کراوات و سرو و وضع غلط انداز به فرانسه رفتند. زمانی که شکنجه ها را تحمل می کردم، شاید متوجه این نکته نبودم، ولی اینک که آن ماجراها را در دور نمای زمان قرار می دهم و به آن می نگرم، می بینم هر چه بود زیبایی، عشق و ایمان بود. یک بار به شدت مرا شکنجه کردند تا اخباری را در مورد افراد بگویم. من می دانستم که همسرم، آقای غیوران هم به شدت تحت شکنجه هستند و نگران سلامتی او بودم. از شکنجه هایی که در سال های ۵۳ و ۵۴ در زندانین سیاسی وجود داشت، همگان کم و بیش مطلع هستند. نکته مورد نظر این بود که وقتی زیر شکنجه های هولناک، جانم به لبم می رسید، یک عبارت آرش، شکنجه گرو وحشی، شعفی در دلم پدید آورد که هرگز چنین شادی را در عمرم تجربه نکرده ام. او گفت که هر چه آقای غیوران را کتک زده و شکنجه کرده، اعتراف نکرده است. از آن لحظه به بعد بود که نه شکنجه توانست آزارم دهد و نه ذره ای ترس داشتم. سال ۵۳ رئیس کمیته مشترک زندی پور، به دست اعضای سازمان مجاهدین ترور شد. «محسن خاموشی» و «صمدیه لباف» در این عملیات شرکت داشتند. پس از خاتمه عملیات برای رد گم کردن، دو یاسه اتومبیل عوض می کنند. قرار بود آخرین اتومبیل

آیت الله سید جلال الدین طاهری اصفهانی؛

رهبر جنبش اصفهان و پیر و امام خمینی (ره) که به زندان افتاد

آیت الله خامنه‌ای: در گذشت عالم مجاهد مرحوم مغفور آیت الله آقای حاج سید جلال الدین طاهری اصفهانی را به همه علاقه‌مندان بویژه خاندان محترم ایشان تسلیت می‌گوییم



■ آیت الله سید جلال الدین طاهری اصفهانی در کنار فرزندان و نوه‌هایش

❁ مراسم خاکسپاری

طاهری اصفهانی در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ به علت بیماری شدید انسداد تنفسی در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان الزهرا اصفهان بستری شد. درگذشت آیت الله سید جلال الدین طاهری اصفهانی‌ها را عزادار کرد. آیت الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب با صدور پیامی درگذشت ایشان را تسلیت گفتند. در این پیام آمده است: «درگذشت عالم مجاهد مرحوم مغفور آیت الله آقای حاج سید جلال الدین طاهری اصفهانی را به همه علاقه‌مندان بویژه خاندان محترم ایشان تسلیت می‌گوییم. ایشان پس از انقلاب نخستین امام جمعه اصفهان بودند که سال‌ها در این مسند ادای وظیفه نمودند و یکی از فرزندان ایشان به شرف شهادت نائل آمدند. از خداوند متعال مغفرت و رحمت واسعه و علو مقام برای آن مرحوم و فرزند شهیدش مسألت می‌نمایم.»

داد. او در پی مسافرت‌های متعدد به شهرها و ارائه سخنرانی برای هزاران نفر از مردم، باعث تشدید تظاهرات، قیام این شهرها و اصفهان شد تا اینکه منزلش شبانه مورد حمله قرار گرفت و در خواب ربوده و به تهران منتقل شد. قیام و تحسن مردم اصفهان و اعتراض اول رمضان سال ۱۳۵۷ از عواقب دستگیری این روحانی مبارز بود. سرانجام در آستانه انقلاب، در ۲۱ دی‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. آیت الله طاهری درباره رویدادهای مهم دوران زندان خود می‌گوید «در ارتباط با وقایع اصفهان و طرح حکومت اسلامی و اعتراض به آمریکا تحت بازجویی شدید همراه با آزار و اذیت فراوان قرار گرفته سپس به زندان قصر منتقل شدم که به دلیل بیماری شدید به بهداری اعزام و در آنجا با آیت الله سید محمود طالقانی به مدت دو ماه هم بند و مأنوس بودم.»

سید جلال الدین طاهری اصفهانی در سال ۱۳۰۵ در شهر اصفهان متولد شد. تحصیلات مذهبی خود را در حوزه علمیه این شهر سپری کرد و هم‌زمان با سخنرانی و انتشار پیام‌های افشاگرانه ضد رژیم پهلوی، مردم را برای انقلاب بسیج می‌کرد. آیت الله طاهری در سال ۱۳۵۰ در اوج قدرت شاه، با حکم امام خمینی، امامت جمعه اصفهان شد. وی در سال ۱۳۸۱، از امامت جمعه اصفهان استعفا داد. آیت الله طاهری بارها به وسیله مأموران رژیم، تبعید، دستگیر و زندانی شد. در تیرماه ۱۳۵۷ پس از آزادی و بازگشت از تبعید، جوابیه‌ای به نامه آیت الله صدوقی نوشت و شاه را مسئول مستقیم کشتارها خطاب کرد. در مسجد مصلی اصفهان، نماز جمعه را اقامه نمود و برای اولین بار ابعاد اجرایی حکومت اسلامی را توضیح

نقدی بر کتاب «در دامگه حادثه»



«در دامگه حادثه»، کتابی است که «عرفان قانعی فرد» محقق تاریخ معاصر با پرویز ثابتی (مقام امنیتی مهم و مشهور دوران محمدرضا پهلوی) گفتگو کرده و آن را به صورت کتاب درآورده است. کتاب به بررسی حوادث سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۵۷ می‌پردازد و ۶۸۰ صفحه است. یکی از مشهورترین مقام‌های ساواک، پرویز ثابتی بود که هنوز در قید حیات است و در ایالات متحده زندگی می‌کند. او مخزن و بانک اسرار پیدا و پنهان حکومت پهلوی است. بیژن خلیلی، مدیر «شرکت کتاب» در لس‌آنجلس کتاب «در دامگه حادثه» را به چاپ رسانده است. کتاب دارای ۵ فصل می‌باشد که در آن به علل و جهات وقوع انقلاب اسلامی می‌پردازد و ثابتی در خاطراتش تلاش می‌کند رژیم گذشته را از اتهام شکنجه میراث‌گذاشتن در ۹ آبان ۱۳۵۷، توسط ناصر مقدم از ساواک برکنار و ایران خارج شود هرگز بارسانه‌ای گفتگو نکرد و یادداشتی هم منتشر نکرد. محققان تاریخ بر این عقیده‌اند که پس از حسن پاکروان، هیچ شخصیتی در ساواک، به دانش و نفوذ پرویز ثابتی نبوده است. البته به دلیل اعدام زود هنگام «مقدم» پاکروان و نصیری «رازهای آن‌ها به زیر خاک رفت. ثابتی ۴ فروردین ۱۳۱۵ در سنگسر سمنان متولد و پس از دریافت لیسانس حقوق قضایی از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۷ به جای رفتن به وزارت دادگستری به ساواک رفت. شهرت ثابتی به ظهور او در تلویزیون در دوم دی ۱۳۴۹ به عنوان مقام امنیتی بود که اسرار ترور «تیمور بختیار» را افشا کرد. پس از نوروز ۱۳۵۰ و ماجرای سیاه‌کل که در آن چریک‌های فدایی خلق به یک پاسگاه حمله کردند، بار دیگر ثابتی در تلویزیون ظاهر شد و درباره این ماجرا توضیح داد. کتاب «در دامگه حادثه»، با بیش از ۲۰۰۰ پاورقی و مقدمه «نادر انتصار» شبهه‌سندی درباره آنچه در دوران پهلوی دوم بر ایران گذشت است. قانعی فرد برای تحقیق و انتشار کتاب «در دامگه حادثه»، با افراد زیادی از دستگاه اطلاعاتی ساواک «مثل حسن علوی کیا، منوچهر هاشمی، علی اکبر فرازبان، مجتبی پاشانی و دیگران» گفتگو کرده است. پس از انتشار این کتاب حدود ۵۰۰ نفر از کسانی که در رژیم گذشته در زندان بوده و در حال حاضر در خارج از کشور به سر می‌برند به ادعای پرویز ثابتی که گفته بود در ساواک شکنجه نبوده اعتراض کردند و گفتند ما شاهد شکنجه بوده‌ایم و آثار شکنجه کماکان بر جسم و جانمان باقی است. در همین حال اعضای کانون زندانیان سیاسی قبل از انقلاب نیز در محل کانون چند نوبت تشکیل جلسه داده و ضمن تأیید شکنجه از وزارت خارجه خواسته‌اند از طریق مجامع بین‌المللی موضوع شکنجه توسط ساواک و خسارت مادی و معنوی که بر افراد وارد شده و حمایتی که آمریکا و انگلیس از رژیم کودتا کرده‌اند را پیگیری حقوقی و قضایی نمایند.

ثابتی به روایت هوشنگ نیاوندی

کتاب «محمدرضا پهلوی آخرین شاهنشاه» نوشته هوشنگ نیاوندی نیز از آخرین نوشته‌هایی است که او درباره رژیم پهلوی نوشته شده است. این کتاب که در ۲۰۱۴

پیوسته است. او در چند عملیات مثل انفجار «هتل عباسی» و ترور ناموفق «شعبان جعفری» شرکت کرد و در نهایت ساواک او را شناسایی و دستگیر کرد. در حالی که ثابتی منکر اعمال شکنجه بر مبارزین در کتاب «در دامگه حادثه» شده، عزت شاهی یکی از مبارزان سیاسی پیش از انقلاب بود که تحت شکنجه‌های فراوان جسمی و روحی قرار گرفت. او پس از بازداشت به زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقل شد و مورد سخت‌ترین شکنجه‌ها (مانند آویزان کردن از نرده، بستن چند ماهه به تخت، رفتن به زیر دستگاه آپولو و...) قرار گرفت. این مبارز در بخشی از خاطراتش پاسخ ثابتی را داده و در مورد یکی از شکنجه‌گران معروف آن دوران «محمد علی شعبانی» معروف به «حسینی» در زندان‌های رژیم سابق گفته است: «من تا آن وقت حسینی، شکنجه‌گر معروف راننده بودم، ولی آوازهاش را شنیده بودم. فکر نمی‌کردم کار به این آسانی تمام شده باشد و این‌ها این قدر زود خر شوند. خود را دلداری می‌دادم که شاید این‌ها فعلاً یک سری مسائل برای کار کردن دارند و یک هفته دیرتر یا زودتر فرقی به حال شان نمی‌کند. من هم که تازه دستگیر نشده بودم که بخواهند فشار بیاورند تا قرائی از دست نروم. یک سال ونیم بود که در زندان بودم و برایشان مسئله‌ای فوری و فوری نیستم، لذا قبول یک هفته وقت از طرف آن‌ها را باور کردم. نگهبان فرنج را به سرم کشید و به طبقه پایین (طبقه دوم) پشت در اتاق حسینی آورد. در آنجا دیدم عده‌ای در صف جلوتر از من ایستاده‌اند. دیدن قیافه حسینی خود شکنجه بود؛ ریختن، هیکلش، دندان‌هایش، چشم‌هایش و حشنتاک بود. یک آدم وحشی. با دیدن حسینی جا خوردم، فهمیدم که اوضاع پس است. حسینی گفت: به به عزت خان، دوست صمیمی ما حالت چطور است؟ گفتم: بد نیست، دست مرا گرفت و خیلی مؤدبانه به داخل اتاقش برد. مرا به روی تخت خواباند. پاهایم را به طرفین و دست‌هایم را از بالا بست. بعد گفت: هیچ حرف نمی‌زنی، صدايت هم در نیاید، فقط هر وقت خواستی حرف بزنی، انگشت شصت دست را تکان بده. بعد خون سرد شروع کرد به زدن شلاق، که تا مغز استخوانم تکان می‌خورد. هر ضربه چون شوکی بود و نفس را بند می‌آورد. حدود چهل تایی که شلاق خوردم شروع کردم به داد و بیداد. دیدم که نمی‌شود، به اعتنای حرف مصطفی خود را به بی‌هوشی زدم. از آنجا که من در تمام مدت زندان پا برهنه راه می‌رفتم و قبل از زندان هم کوه نوردی می‌کردم و پیاده روی‌های طولانی داشتم، پوست کف پایم کلفت شده بود، و هر چه شلاق می‌زد، پایم زخم نمی‌شد. عصبانی شد و گفت: تو باین پایت خواب مرا خراب کرده‌ای! چرا پایت این جوریه؟! گفتم: خب چکار کنم که پوستش کلفت است. بعد از دقایقی شلاق خوردن در این وضعیت، دیدم نه بابا، این بی‌انصاف دست بردار نیست و همین‌طور می‌زند، لذا دوباره شروع کردم به داد و فریاد. حسینی و محمدی، دو نفری آنقدر مرا با شلاق زدند که ناخن‌های پایم از جا پریدند و افتادند.

ترجمه فارسی‌اش در خارج از کشور به چاپ رسید که کار مشترک «نیاوندی» و استاد فرانسوی «یوبوماتی» است. نیاوندی وزیر آبادانی، وزیر علوم، رئیس دانشگاه تهران و رئیس دفتر فرح و از مشاوران وی بوده است.

درباره پرویز ثابتی در این کتاب آمده:

صفحه ۳۶۰: «در زمان ریاست او (نصیری) سازمان امنیت و اطلاعات کشور به تدریج تبدیل به دستگاهی خشن شد... گمان نصیری بر آن بود که با خشونت و قدرت می‌توان مسائل سیاسی را حل کرد. شاید ضرورتی در پیشگیری نمی‌دید. بدین سان در سال‌های آخر ساواک اندک اندک تبدیل به دولتی در داخل دولت شد». صفحه ۳۶۱ و ۳۶۲: «طی سال‌های متمادی و تا چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نزدیک‌ترین و تواناترین همکار ارتشید نصیری، پرویز ثابتی مدیر کل امنیت داخلی بود. یعنی آن قسمت از آن سازمان امنیت که مردم می‌دیدند و داور می‌کردند... ظاهر ارتشید نصیری از او (ثابتی) بی‌مناک بود، ولی تغییرش نداد و نخواست بدهد».

جزئیات شکنجه به روایت عزت شاهی

عزت شاهی در سال ۱۳۲۵ در خوانسار به دنیا آمد. وی دوران کودکی را در خانواده‌ای فقیر و مذهبی گذراند. او ابتدا به کار در یک کوره پرداخت و سپس با اتمام تحصیلات در مقطع ششم ابتدایی قدیم، به تهران عزیمت کرد و در بازار شاگرد مغازه بود. از طریق رابطه با هیئت‌های مؤتلفه فعالیت سیاسی را شروع کرد و در پایه‌گذاری جبهه آزادی‌بخش ملی ایران و برهم زدن بازی فوتبال ایران و اسرائیل در ورزشگاه امجدیه (سال ۱۳۴۵) مشارکت داشت. او همچنین دفتر هواپیمایی اسرائیل «ال‌عال» را منفجر کرد. در ادامه به دنبال یافتن جایگاه حقیقی خود در حرکت مسلحانه و قهرآمیز، چند صباحی با سازمان حزب‌الله همکاری و سرانجام به سازمان مجاهدین خلق

ناگفته ها از چگونگی پایان پهلوی دوم



سرانجام روزی که امام خمینی (ره) و نزدیکانش به آن می اندیشیدند، فرا رسید؛ «بختیار استعفا داد» و روزنامه های کشور از «انقراض شاهنشاهی در ایران» خبر دادند. روزنامه «آیندگان» اعلام کرد: «رییس ستاد ارتش با بازرگان همکاری می کند». در پی استعفای «شاپور بختیار»، مجلس سنا منحل شد و رادیو و تلویزیون به دست مردم افتاد.

❁ ۲۲ بهمن روز پیروزی

از هفدهم تا ۲۲ بهمن ۵۷، ایران یکی از دوره های استثنایی تاریخ سیاسی جهان را گذراند. در این ایام، دو دولت در یک مرکز و بدون هیچ گونه مرزبندی مواجه بودند. دولتی که پشتوانه و عامل مشروعیت خود را از دست داده و از قدرت نظامی محروم گشته و با انقلابی عظیم روبرو بود. و دولتی دیگر متکی به رهبری انقلاب توده های میلیونی مردم که به جای قدرت نظامی، تنها به ارتش مردم وابستگی داشت. با وسعت یافتن دامنه های انقلاب، قرار بر این شد که سران ارتش پهلوی، دست به کودتا زده و با به دست گرفتن قدرت، انقلاب مردمی را سرکوب سازند. از این رو دولت نظامی از ساعت چهار بعداز ظهر روز ۲۱ بهمن ۵۷، حکومت نظامی اعلام کرد. پس از اعلان حکومت نظامی، امام خمینی اعلام کرد که مردم به حکومت نظامی اعتنایی نکنند. مردم نیز همچنان به یورش خود به مراکز دولتی و نظامی و انتظامی ادامه دادند و تقریباً تمام این مراکز با اندک درگیری و مقاومت، تسخیر شد و به دست مردم افتاد. این درگیری ها در روز بعد نیز به شدت ادامه یافت و در این روز هزاران زن و مرد و پیر و جوان، هر یک به اندازه توان خود برای سرنگونی نهایی رژیم ظلم و جور، کوشش کردند. آنها با سنگربندی در خیابان ها، سینه سپر کردن در برابر تانک ها و با فداکاری و جانفشانی، انقلاب را به پیروزی رساندند. نه فقط در تهران، بلکه در تمامی شهرهای ایران، درگیری مردم با بقایای رژیم شاه جریان داشت. هنگامی که خبر حرکت نیروهای نظامی از شهرهای مختلف ایران به سمت تهران برای سرکوب قیام مردم پخش شد، مردم شهرهای مسیر به درگیری با نیروهای نظامی پرداختند و با بستن راه، مانع حرمت آنها به سمت تهران شدند. برخی از فرماندهان رده بالای ارتش در این درگیری ها به دست مردم کشته شدند تا سرانجام، ارتش، بی طرفی خود را اعلام کرد.

❁ اعلام رسمی فرو پاشی

در صفحه اول روزنامه ها، «پیام آیت الله العظمی شریعتمداری به مردم ایران» به چشم می خورد. او گفته بود: «مردم غیور و شریف ایران؛ اکنون که در پرتو عنایات الهی و مبارزات و مجاهدات غیورانه شما، طومار رژیم جبار در هم پیچیده شد و استبداد و استعمار آخرین سنگر خود را ترک کرده است، ضمن تبریک به ملت ایران و تشکر از ارتش، از امرا و افسران و درجه دارانی که هنوز به حرف آیات عظام گوش نداده و به مردم نیپوسته اند، می خواهم زودتر تصمیم خود را بگیرند...» ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ با وجود خبر سقوط رژیم پهلوی، هنوز در کوچه ها و خیابان ها میان مردم و نیروهای مسلح جنگ و گریز برقرار بود. پادگان «عشرت آباد» ظهر روز ۲۳ بهمن، پس از یک ساعت مقاومت سرانجام به دست مردم افتاد. پادگان «عباس آباد» هم بدون مقاومت تسلیم نیروهای مردمی شده بود و ژاندارم ها درهای اسلحه خانه ها را به روی مردم گشودند. بخش زیادی از کارمندان اعتصابی به اعتصاب خود پایان دادند و ارتش با حذف کلمه «شاهنشاهی» از نام خود، رسماً اعلام بی طرفی کرد. کاخ شاه در بابل محاصره شد و در اندک زمانی، مردم در تهران اختیار کاخ گلستان در میدان ارگ را به دست گرفتند.

این ها همه خبرهای منتشر شده در روزنامه آیندگان، یک روز پس از پیروزی نهضتی به نام انقلاب به رهبری آیت الله خمینی بود. در روزنامه کیهان ۲۳ بهمن ۵۷ نیز تیتراژ اول از «ارتش انقلاب» سخن می گفت. این روزنامه با تیتراژ «ارتش انقلاب شهرها را آزاد کرد»، از «سقوط نظام ۲۵۰۰

ساله استبداد» خبر داد. به گزارش کیهان، در نبردهای چند روز گذشته هزار جنگ جو کشته و هزاران نفر مجروح شده بودند. امام خمینی (ره) از مردم خواسته بود سلاح ها را به دفتر نخست وزیری تحویل دهند. پیام تبریک «یاسر عرفات»، رییس «سازمان آزادی بخش فلسطین» به امام خمینی (ره) نیز در روزنامه کیهان منتشر شده بود. این روزنامه هم چنین از آزادی ۳ هزار نفر از زندانیان سیاسی زندان «قصر» خبر داد و اعلام کرد ۳ هزار و ۵۰۰ نفر از زندانیان «قزل حصار» نیز از زندان فرار کرده اند. اخباری هولناک در صفحات داخلی روزنامه کیهان به چشم می خورد که آن روزها در میان شور ناشی از پیروزی انقلاب گم شده بودند. یکی از این خبرها، «قطعه قطعه کردن شش نفر از نیروهای ساواک به دست مردم در شهر رشت» است. در این خبر به نقل از یک فرد ناشناس آمده که سه گروه اسلامی و مسلح به نام های «میرزا کوچک خان جنگلی»، «توحیدی» و «واحد سلماء» مسئولیت حمله به ساواک و کشته شدن رییس ساواک شهر رشت را به عهده گرفته بودند. اجساد کشته شدگان گم نام در پزشکی قانونی مانده بود و این تیتراژ کیهان که نوشته بود «تهران با خون و حماسه فتح شد»، با خواندن این اخبار بهتر درک می شد. سرانجام بعد از سال ها مبارزه و مجاهدت نظام پوسیده ستمشاهی فرو ریخت و ریشه های فاسد دودمان سیاه پهلوی از این کشور اسلامی کنده شد. مبارزه پانزده ساله ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره) به ثمر رسید و با سرنگونی نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، انقلاب شکوهمند اسلامی ایران پیروز گردید.



■ شهید سید حسین علم الهدی، مبارز خوزستانی

گروه موحدین؛

اقدامات چریکی گروه ایثار و شهادت «موحدین»، گروهی کوچک، اما پر عملیات

درآمد

گروه موحدین یکی از گروه‌های مذهبی بود که فعالیت‌های مذهبی و سیاسی خود را در خوزستان آغاز کرد. یکی از اعضای مؤثر گروه موحدین «سید حسین علم‌الهدی» بود که در سال ۱۳۵۳ با سازمان مجاهدین خلق آشنا شده بود. وی که فردی فعال و آگاه به مسائل ایدئولوژیک بود به دنبال عمق بخشیدن به مبارزات خود با سازمان مجاهدین خلق تماس گرفت و جذب این سازمان شد. پس از آن که چهره التقاطی این گروه مشخص شد، او به انحرافات سازمان پی برد، تماسش با سازمان را قطع کرد. وی در چنین شرایطی مبارزات خود را در شکل فرهنگی و غیرمنسجم ادامه داد تا اینکه بعدها به جمع گروه موحدین پیوست. تشکیل انجمن اسلامی دانشوران، مجمعی بود که با تشکیل سخنرانی، ایجاد کلاس‌های عقیدتی، تکثیر پیام‌های امام و... از سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۹ با جمعی از جوانان پرشور، فعالیت خود را آغاز و سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۳ با تکیه بر تجارب گذشته بر عمق تلاش‌هایش افزود.

تعطیلی انجمن

گروه موحدین در عاشورای سال ۱۳۵۴ برای نخستین بار اقدام به عزاداری حسینی به شکل نو کرد، که به نظر می‌آمد ظاهرش محتوا نداشت. این ترنند باعث شد تا رژیم به این انجمن کاری نداشته باشد. عزاداران در صفوف منظم و با لباس‌های یکنواخت سیاه، سازماندهی و اقدام به راهپیمایی در روز عاشورا می‌شدند، آیه‌های قرآن نیز در مراسم راهپیمایی قرائت می‌شد که متفاوت با عزاداری‌های سنتی بود. این حرکت از سوی مأموران رژیم متوقف شد و جمعی از اعضای انجمن از جمله حسین علم‌الهدی دستگیر شدند. به دنبال این اقدام رژیم مبادرت به تعطیلی انجمن کرد و افراد دستگیرشده، پس از آزادی با تجاربی که به دست آورده بودند، مرحله جدیدی از مبارزه را آغاز کردند.

انجمن روابط علنی را کنار گذاشت و اقدام به سازماندهی مخفی و منظم کرد. بدین ترتیب نطفه اقدام برای مبارزه با رژیم بسته شد. با تکیه بر تجارب قبلی راه جدیدی گشوده و ضمن سازماندهی، سعی بر تماس با افراد مبارز دیگر شد.

اعضای گروه در چنین شرایط ویژه‌ای با همکاری چند تن دیگر برنامه‌ریزی کردند تا به بهانه سوم شهدای یزد، در مجلس شب چهاردهم فروردین ۱۳۵۷، حرکتی به مردم منفعل اهواز دهند. این مجلس که همراه با افشاگری رژیم بود، به تظاهرات و درگیری و رویارویی با پلیس و شهادت یک نفر منجر شد و در اثر آن مردم برای طغیان آماده شدند و خشم آنان علیه رژیم، پر شعله‌ور شد.

پس از خاتمه این جریان‌ها، گروه موحدین با استفاده از شناسایی‌های قبلی و امکانات فراهم‌شده، طرح حمله به شعبه بانک صادرات اهواز را با مواد مشتعل ریختند و آن را طی عملیاتی موفقیت‌آمیز به اجرا درآوردند.

متعاقب این عملیات، گروه موحدین توانست دو مرکز اشاعه فساد و فرهنگ مبتذل غربی را به آتش کشد. تلاش گروه در چنین شرایطی علاوه بر سرنگونی کل رژیم، نابود کردن کانون‌های فساد و بربندوباری نیز بود. هدف گروه از انجام چنین عملیاتی، از بین بردن کانال‌های استعمار بود که کارشان به بند کشیدن و تسلیم کردن مردم ایران بود.

اوایل مرداد ۱۳۵۷، بانک صادرات شعبه کوروش اهواز که شعبه مرکزی استان بود، با یک عملیات

پس از بررسی، در اواسط مهر ۱۳۵۷ که منع عبور و مرور پایان یافته بود، یک تیم از افراد گروه موحدین، با اتومبیلی خود را به محل رساندند و طی یک درگیری در تاریکی، موفق به مصادره یک مسلسل بدون خشاب شدند. لذا باز هم ممکن نبود برنامه حمله به سفارت اجرا شود، در نتیجه گروه تصمیم گرفت به دفتر هواپیمایی عراق در تهران که در خیابان ویلا واقع بود، حمله کند و آن را به آتش بکشد

موفقیت‌آمیز به آتش کشیده شد. بعد از این عملیات، برای اولین بار تمام بازار اهواز یکپارچه تعطیل شد. اعضای گروه، دست‌اندرکار به راه انداختن تظاهرات و بسیج نیروهای کارآمد از دیگر شهرهای استان شدند. هم‌زمان برنامه‌های ایدئولوژیکی که از فراگیری عربی آغاز با مطالعه اصول و مبانی اعتقادی ادامه مییافت، مورد توجه اعضای گروه بود.

مصادره اسلحه در پمپ‌بنزین جاده اصفهان - قم پمپ که تنها یکی از اتاق‌های آن تبدیل به قرارگاه کوچکی شده بود و دو نفر ارتشی

به‌طور منظم در آنجا پاس میدادند و بقیه در حال استراحت بودند.

حمله مسلحانه

پس از بررسی، در اواسط مهر ۱۳۵۷ که منع عبور و مرور پایان یافته بود، یک تیم از افراد گروه موحدین، با اتومبیلی خود را به محل رساندند و طی یک درگیری در تاریکی، موفق به مصادره یک مسلسل بدون خشاب شدند. لذا باز هم ممکن نبود برنامه حمله به سفارت اجرا شود، در نتیجه گروه تصمیم گرفت به دفتر هواپیمایی عراق در تهران که در خیابان ویلا واقع بود، حمله کند و آن را به آتش بکشد.

این دفتر توسط یک سرپاز و یک پاسبان مسلح محافظت میشد. ضمناً نزدیک دفتر «العال اسرائیل» و همچنین دفتر «پان‌امریکن آمریکا» بود که از آن‌ها نیز به شدت محافظت می‌شد. صبح زود جهت عملیات، یک تیم از پایگاه خارج شد، اما در خیابان قرنی با ماشین گشت پلیس روبه‌رو شد و به دلیل دیر شدن موقع عملیات و مشکلات متعاقب آن، از انجام آن صرف‌نظر شد. پس از ناموفق ماندن عملیات در تهران، اعضای شاخه اهواز طرح حمله به کنسولگری عراق در خرمشهر را ریختند. سحرگاه ۲۵ مهر ۱۳۵۷، هنگام اجرای عملیات، به محض شلیک گلوله به طرف محافظ، از درون کنسولگری به طرف اعضای گروه تیراندازی شد که مجبور به عقب‌نشینی شدند. این درگیری به کشته شدن یکی از عوامل سفارت انجامید و تیم به سرعت از صحنه عملیات خارج شد. پس از حمله رژیم به مسجد جامع کرمان، قتل، کشتار و آتش زدن آن و مغازه‌های اطراف، پخش شدن خون شهیدان بر در و دیوارها



■ آخرین عکس شهید سید حسین علم‌الهدی در صحن حرم حضرت معصومه (س)

واحد نظامی از گروه موحدین برای اجرای حکم اعدام وی به دلیل مفسده‌ها و خیانت‌هایش که در اعلامیه‌ای منعکس شده بود، در ۱۱ بهمن ۱۳۵۷، هنگام رفتن به مجلس، با ایجاد تصادف ساختگی، ماشین حامل وی را متوقف کرد و او را هدف گلوله قرار داد. دانشی در این عملیات از ناحیه سینه و کتف به شدت زخمی شد ولی سرانجام در بیمارستان بهبود یافت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه محاکمه و اعدام شد. در پی این ترور، نمایندگان بیشتری استعفا دادند و از مجلس کناره گرفتند. مردم که مدافعات و تهمت‌های این گروه از نمایندگان آنان را خشمگین کرده بود، از این موضوع شاد شدند و نیروهای رژیم نیز ضعف و شکست خود را روشن‌تر مشاهده کردند؛ تا اینکه انقلاب اسلامی سرانجام به رهبری امام و با ایثار و از خودگذشتگی و نثار خون توده‌های مردم به پیش رفت و به پیروزی رسید. گروه موحدین پس از این عملیات هم در دیگر صحنه‌های مبارزه تا روزهای پرشکوه پیروزی یعنی ۲۱ و ۲۲ بهمن، تمام نیروهای خود را در جهت آرمان‌های اسلامی انقلاب و خط‌مشی رهبر آن قرار داد و با توجه به ارتباط‌هایی که گروه موحدین با سایر گروه‌های کوچک مذهبی طی دوران انقلاب ایجاد شدند تا از انقلاب دفاع کنند، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» یکی از آنها بود که در جمع گروه‌های هفتگانه قرار داشت. هدف این گروه‌ها پاسداری، تداوم و گسترش انقلاب اسلامی بود. شهید محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر و محسن رضایی و اسماعیل زمانی جزو این گروه بودند.



■ شهید علم الهدی هنگام اقامه نماز بر پیکر یکی از یاران شهید نفر سمت چپ

موحدین تصمیم گرفت یک تیم عملیاتی به کرمان اعزام کند تا پاسخگوی خواست توده‌های مردمی باشد. افراد اعزامی گروه، پس از بررسی و طرح چند عملیات، در چهار آبان ۱۳۵۷ وارد شهر کرمان شدند و از طریق نیروهای مبارز شهر توانستند به اطلاعات و امکانات لازم دسترسی پیدا کنند و مراکز مهم پلیسی و نظامی شهر و همچنین مهره‌های اصلی رژیم در منطقه و عاملان تیراندازی روی مردم و آتش زدن مسجد را شناسایی کنند

سوی امام بالا گرفت و شرایط به گونه‌ای شد که تنی چند از نمایندگان استعفا دادند، اما جمعی دیگر همچنان از رژیم دفاع می‌کردند و به خواست مردم و فرمان امام توجهی نشان نمی‌کردند. در میان نمایندگان مجلس شورای ملی، روحانی وجود داشت که نماینده آبادان بود. او با گستاخی‌ها و چاپلوسی‌های فراوان، خشم و نفرت مردم را به شدت علیه خود برانگیخته بود. این فرد غلامحسین دانشی نام داشت. یک

و صحن مسجد و رجزخوانی‌های چماق به دستان رژیم در خیابان‌ها، گروه موحدین تصمیم گرفت یک تیم عملیاتی به کرمان اعزام کند تا پاسخگوی خواست توده‌های مردمی باشد. افراد اعزامی گروه، پس از بررسی و طرح چند عملیات، در چهار آبان ۱۳۵۷ وارد شهر کرمان شدند و از طریق نیروهای مبارز شهر توانستند به اطلاعات و امکانات لازم دسترسی پیدا کنند و مراکز مهم پلیسی و نظامی شهر و همچنین مهره‌های اصلی رژیم در منطقه و عاملان تیراندازی روی مردم و آتش زدن مسجد را شناسایی کنند؛ از جمله رئیس و معاون ساواک، رئیس و معاونان شهربانی، فرماندهان پادگان‌ها، استاندار و همچنین چماقدارانی را که در جریان حمله به مسجد شرکت مستقیم و مؤثر داشتند. آن‌ها در این عملیات موفق شدند علاوه بر انفجار شهربانی کرمان که برای تضعیف روحیه پلیس صورت گرفته بود، سرهنگ سروری از عوامل مهم سرکوب و کشتار مردم را مورد اصابت گلوله قرار دهند و با موفقیت صحنه عملیات را ترک کنند و به خوزستان بازگردند.

ترور پل گریم

یکی از عملیات مهم گروه موحدین، ترور «پل گریم» نماینده کنسرسیوم و مدیر ارشد عملیات بهره‌برداری و تولید نفت مناطق جنوب بود. پلگریم به عنوان عامل سازمان سیا و طراح نقشه سرکوبی اعتصاب‌ها و اخراج کارکنان مبارز، معرفی و شناسایی شده بود. گروه در پی فرمان امام و برای حمایت از مقاومت و مبارزه کارگران شرکت نفت، تصمیم به ترور پلگریم گرفت. قبل از ترور، به‌وسیله نامه به وی اخطار شد و چون به اخطار توجهی نشد، گروه تصمیم به اعدام وی گرفت. تیم عملیاتی ترور، با دقت و رعایت تمامی جوانب، پس از سد کردن مسیر اتومبیل وی، با قاطعیت و سرعت هر چه تمامتر، در ساعت ۶:۵۵ روز شنبه (دوم دی ۱۳۵۷)، از دو سمت کنار و عقب ماشین چندین گلوله به سوی او شلیک کرد. پس از به خون غلتیدن یک مهره مهم آمریکا، تیم عملیاتی با طی مسافتی، ماشین خود را عوض کرد و به سلامت به پایگاه خود بازگشت. پس از این عملیات، کارگران صنعت نفت دامنه اعتصابات را گسترش دادند و اعتصاب به دیگر مناطق نفتی کشیده شد و رژیم مجبور شد برای حفظ جان بازماندگان، نیرو و امکانات زیادی را به کار گیرد. حمله به نماینده‌های مجلس پس از فرار شاه و روی کار آمدن کابینه بختیار و اعلام غیرقانونی بودن دولت و مجلسین و شورای سلطنت از